



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی

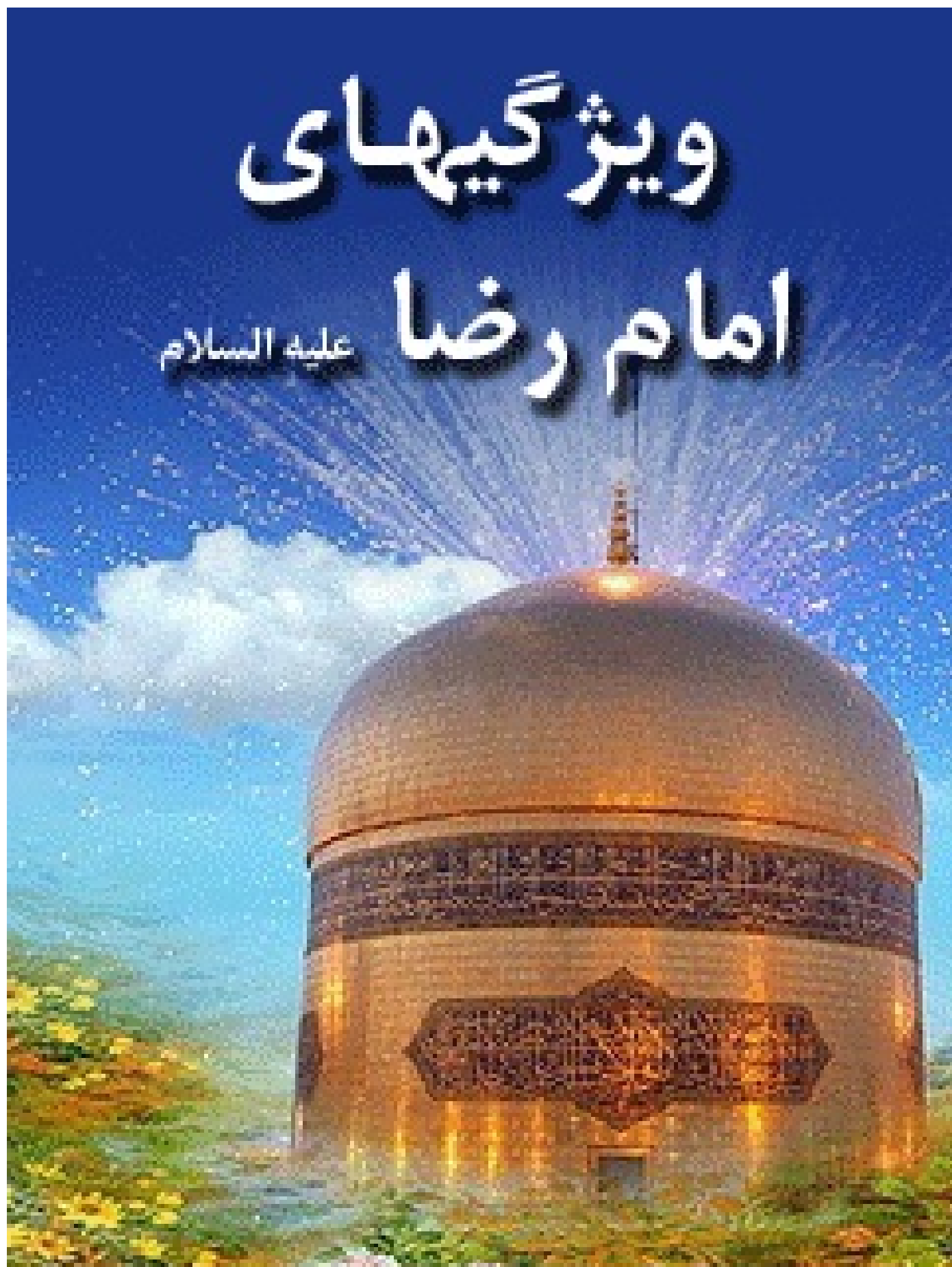


عمران
علیهما صلوات

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

ویژگی‌های

امام رضا علیه السلام



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ویژگیهای امام رضا علیه السلام (خصائص الرضویه)

نویسنده:

عبدالکریم پاک نیا

ناشر چاپی:

نسیم کوثر

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۵	ویژگیهای امام رضا علیه السلام
۱۵	مشخصات کتاب
۱۵	مقدمه ناشر
۱۶	مقدمه مؤلف
۱۷	رفتار فردی و اجتماعی
۱۷	دوران کودکی
۱۷	مادر شایسته
۱۸	نوزاد مبارک
۱۹	اخلاق و رفتار
۱۹	اشاره
۱۹	عفو و گذشت
۲۲	سخاوت و مهمان‌نوازی
۲۲	اشاره
۲۳	سکه‌های متبرک
۲۳	کمک به بدهکار
۲۴	تشویق شاعر
۲۵	در سنگر عبادت
۲۵	اشاره
۲۵	نماز اول وقت
۲۶	فلسفه نماز
۲۶	برکات نماز
۲۷	ساده زیستی و دوری از تجملات

- ۲۷ اشاره
- ۲۸ عشق اهل بیت و مظاهر دنیا
- ۲۹ خاطره‌ای از ساده زیستی
- ۳۰ دلدادگی آیات وحی
- ۳۱ الگوی نیک مردان
- ۳۲ خدمت رسانی
- ۳۲ خدمت به مردم
- ۳۲ اشاره
- ۳۳ یاری به مسافر درمانده
- ۳۴ نامه به فرزند
- ۳۵ احیای سنت پیامبر
- ۳۶ حقوق کارگر
- ۳۶ اشاره
- ۳۷ تکریم بانوان با ایمان
- ۳۷ دوراندیشی و شناخت زمانی
- ۳۷ رهنمودهای ازدواج
- ۳۷ شرایط خواستگاری
- ۳۸ همسر شایسته
- ۳۸ آرایش زن و مرد
- ۳۸ ابراز محبت به فرزند
- ۳۸ اشاره
- ۴۰ آثار مهرورزی
- ۴۰ در عرصه‌ی علم و دانش
- ۴۰ معدن حکمت

- ۴۰ اشاره
- ۴۱ برتری بر دانشمندان
- ۴۱ عالم آل محمد
- ۴۲ تسلط به زبانهای مختلف
- ۴۲ اطلاع از آینده
- ۴۳ خبر از شهادت خویش
- ۴۴ نظریه شرطی سازی در تربیت
- ۴۵ پرورش جسم
- ۴۵ حدیث سلسله الذهب
- ۴۶ کتابهای منسوب به امام رضا
- ۴۷ شاگردان مکتب امام رضا
- ۴۷ اشاره
- ۴۷ ابراهیم بن عباس صولی
- ۴۷ حسن بن جهم
- ۴۷ صفوان بن یحیی
- ۴۸ یونس بن عبدالرحمن
- ۴۸ اشاره
- ۴۸ یونس و گروه واقفیه
- ۴۸ اشاره
- ۴۹ رد پیشنهاد رشوه
- ۵۰ گفتارهای حکیمانه
- ۵۰ گفتارهای تربیتی
- ۵۰ اشاره
- ۵۰ ابراز دوستی

۵۱	عیال صالح
۵۱	بهره‌های ازدواج
۵۱	برکات نماز
۵۱	تامین آسایش خانواده
۵۱	اهمیت نام نیک
۵۱	حسن خلق
۵۲	عزت نفس
۵۲	کلام اهل بیت
۵۲	پاداش نیکی پنهانی
۵۲	نظافت
۵۲	مقام برادر بزرگتر
۵۲	بی‌اعتنایی به محرومان
۵۳	آسایش زندگی
۵۳	بازتاب گناهان
۵۳	خوش حال کردن مؤمن
۵۳	اعتدال و میانه‌روی
۵۳	اتحاد و دوستی
۵۳	گفتارهای اخلاقی
۵۳	اشاره
۵۴	معاشرت زیبا
۵۴	نهی از منکر
۵۴	حلم و بردباری
۵۴	ارزش درآمد حلال
۵۴	آراستگی در نماز

۵۴	آفت سیاست
۵۴	حق مؤمن
۵۵	آثار اذان
۵۵	امین و امین نما
۵۵	دوست و دشمن
۵۵	انسانهای پر توقع
۵۵	میهمانی ازدواج
۵۶	صله رحم
۵۶	محدوده‌ی توکل
۵۶	دست بوسی ممنوع
۵۶	راه سعادت
۵۶	رازپوشی در کارها
۵۶	شکرگزاری
۵۷	پیمان شکنی
۵۷	حسابرسی خویشتن
۵۷	عقل و ادب
۵۷	ارزش عفو و گذشت
۵۷	رهنمودهای حیاتبخش
۵۷	فاطمه اسوه بانوان
۵۸	تفسیر سخن پیامبر
۵۸	سه ویژگی برجسته مؤمن
۵۸	ویژگیهای دهگانه عاقل
۵۹	نشانه افراد پست
۵۹	مراحل معرفت

۵۹	سلاح پیامبران
۵۹	فوائد سکوت
۵۹	راه نجات در زمان فتنه
۵۹	بدترین مردم
۶۰	حکمت‌های چهارگانه
۶۰	چهار رکن ایمان
۶۰	بندگان برگزیده
۶۰	دست تقدیر
۶۰	شیوهی برخورد با چهار گروه
۶۰	شایسته‌ی اعتماد
۶۱	شرایط دوستی آل محمد
۶۱	مناظرات و گفتگوها
۶۱	ضرورت گفتگو
۶۲	فواید گفتگو و مناظره
۶۲	خاتمه دادن به دشمنی‌ها
۶۲	زمینه‌سازی برای هدایت
۶۳	پیش شرطهای مناظره
۶۳	توجه به علم و آگاهی
۶۳	پذیرش یگانگی ذاتی انسان‌ها
۶۳	آزادی فکر و اندیشه
۶۳	امتیازات گفتگوهای امام رضا
۶۵	مناظره با جاثلیق (رهبر مسیحیان)
۶۶	گفتگو با علمای حدیث
۶۷	ولایتعهدی چرا

۶۸	مناظره در توحید
۶۹	فضیلت اهل بیت
۷۰	مناظره با عالم مسیحی
۷۱	ویژگیهای پیشوایان معصوم
۷۲	شیعیان افراطی
۷۳	معنای رجعت
۷۳	اعتقاد به تناسخ
۷۴	مناظره با مامون پیرامون خلافت
۷۴	صلابت و مبارزه
۷۴	ظلم ستیزی و صلابت
۷۶	کیفر گستاخی
۷۷	مقابله با فامیل سالاری
۷۸	نفی سنت‌های باطل
۷۸	حق گوئی و حقیقت جوئی
۸۰	دفاع از حقوق مردم
۸۰	کیفر مهاجمان
۸۲	ملاقات با ستمگر
۸۲	عظمت بارگاه رضوی
۸۲	اثر تربیتی زیارت
۸۳	بارگاه رضوی
۸۳	قبله‌ی دلها
۸۴	شاه عباس صفوی
۸۴	ناصرالدین شاه قاجار
۸۴	اشاره

- ۸۶ چهره‌ی شاخص دنیای پزشکی
- ۸۶ زائر شگفت‌انگیز
- ۸۸ هشدار برای زائران
- ۸۸ اشاره
- ۹۰ زائر ساده‌لوح
- ۹۱ کرامات امام رضا
- ۹۱ کرامت و معجزه
- ۹۲ فراق یار
- ۹۲ نیازمند
- ۹۳ ضامن آهو
- ۹۳ نماز باران
- ۹۴ سکه‌های زندگی‌ساز
- ۹۴ حضور بر بالین یار
- ۹۵ عنایت به مردم قم
- ۹۵ با آل علی هر که در افتاد، بر افتاد
- ۹۷ معجزات مشهد رضوی
- ۹۷ دختری در آستانه‌ی ازدواج
- ۹۹ پاسخ امام هشتم
- ۱۰۰ جوان مجوسی در حرم
- ۱۰۰ هدیه به شاعر
- ۱۰۱ آشناترین یار
- ۱۰۲ در حریم خلوت
- ۱۰۳ رهائی از مرگ
- ۱۰۳ دسته‌گلی از امام رضا

- ۱۰۴ شفای چشم
- ۱۰۴ سیدی یا ابا الجواد
- ۱۰۵ مهر آفتاب
- ۱۰۶ شتری که به ضامن آهو پناه آورد
- ۱۰۷ آقا تقی بی‌نماز
- ۱۰۸ روشن دل آذری
- ۱۰۹ حضرت مهدی در حرم
- ۱۱۱ آهوی پناهنده
- ۱۱۱ عشق دیدار
- ۱۱۲ نجات گنهکار
- ۱۱۳ آشنای تو
- ۱۱۴ پناه امیدواران
- ۱۱۵ دعوتنامه‌ی امام رضا
- ۱۱۵ پیک امام هشتم
- ۱۱۶ بچه‌ی گمشده
- ۱۱۷ غذای متبرک حرم
- ۱۱۸ دانای اسرار
- ۱۱۸ آنگاه که پزشکان معروف جهان عاجز می‌شوند...
- ۱۱۹ پیرمرد روشن ضمیر
- ۱۲۰ دختری در جزیره
- ۱۲۲ میمون ما را دریاب
- ۱۲۴ چل چراغ‌های چشم بابک
- ۱۲۶ اعطای قدرت بیان
- ۱۲۶ عطای آسمانی

- ۱۲۷ چهل روز در مشهد
- ۱۲۸ شفای مرد تندخو
- ۱۲۹ دریای کرامت
- ۱۳۰ ماجرای دختر بهشهری
- ۱۳۱ تمام جواهرات مان نذر تو
- ۱۳۲ پسر کجاست
- ۱۳۲ دست نیاز از اتریش
- ۱۳۴ خاطره‌ای از آیت‌الله خویی
- ۱۳۵ کارگر قائم شهری
- ۱۳۶ سفارش امام رضا
- ۱۳۶ آندره برخیز
- ۱۳۸ وصال بعد از هجران
- ۱۳۹ آگاه به دلها
- ۱۳۹ شفای ابونصر مؤذن
- ۱۳۹ پاورقی
- ۱۵۱ درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

ویژگیهای امام رضا علیه السلام

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور: ویژگیهای امام رضا (ع): خصائص الرضویه / پاک نیا، عبدالکریم، ۱۳۴۱.

مشخصات نشر: قم: نسیم کوثر، انتشارات، ۱۳۸۴.

مشخصات ظاهری: ۲۸۰ص.

فروست: موسوعه خصائص معصومین (علیه السلام)

شابک: ۲۲۰۰۰ ریال ۹۶۴-۸۴۸۷-۵۱-۰

وضعیت فهرست نویسی: فاپا

یادداشت: کتابنامه: ص. [۲۷۸] - ۲۸۰؛ همچنین به صورت زیرنویس.

عنوان دیگر: خصائص الرضویه.

موضوع: علی بن موسی (ع)، امام هشتم، ۱۵۳ - ۲۰۳ق. -- فضایل

موضوع: علی بن موسی (ع)، امام هشتم، ۱۵۳ - ۲۰۳ق. -- کرامت‌ها

موضوع: علی بن موسی (ع)، امام هشتم، ۱۵۳ - ۲۰۳ق. -- احادیث

رده بندی کنگره: BP۴۷/پ۲۶ و ۹۰۱۳۸۴

رده بندی دیوبی: ۲۹۷/۹۵۷

شماره کتابشناسی ملی: م ۸۴-۴۵۳۹۱

مقدمه ناشر

آشنایی با زندگی پیشوایان اسلام به خصوص آن بخش از مواردی که شامل ویژگیهای اخلاقی آنان، که مربوط به ساختار فکری و رفتاری پیروان ولایت و دوستان اهل بیت می‌باشد، در راه استیلاهی اهداف بلند شیعی از ضرورت‌های مهم است. به طوری که بررسی این خصائص ائمه در طول تاریخ پرفراز و نشیب اسلام هر چند تلخ و شیرین، در جهت خودسازی و تثبیت مبانی اخلاقی، فکری و اعتقادی شیعه شایان توجه بوده و آگاهی از رفتار و سخنان گهربار و ارزشمند این معصومین بسیار سودمند و آموزنده است.

اما در این برهه از زمان که تهاجم فرهنگی به معارف شیعی از هر زمان گسترده‌تر می‌باشد؛ اشاعه فرهنگ ناب محمدی و معرفی پیشوایان معصومین (ع) به نسل جوان جامعه، باری بس گرانسنگ بوده و تلاش مضاعفی را می‌طلبد که برای آیندگان سرمایه‌گذاری فکری بیشتری را انجام داد. مؤسسه انتشارات نسیم کوثر با استعانت از خداوند متعال و توکل به ذات پاکش و مدد خواهی از ائمه هدی علیهم السلام، امیدوار است در مدتی که پا به عرصه نشر گذاشته، با بضاعت اندک خود بتواند در راه پرافتخار خدمت به ائمه معصومین (ع) قدمهایی استوارتر از پیش بردارد.

لذا در این راستا با همکاری صمیمانه جمعی از اساتید گرانقدر همچون حضرات، حجة الاسلام جناب آقای عبدالکریم پاک نیا و حجة الاسلام جناب آقای حامد فدوی اردستانی، مجموعه ارزشمند «موسوعه خصائص معصومین (ع)» را تحت عناوین اختصاصی هر یک از معصومین، حاوی ویژگیها، مناقب و.. به صورت مجلدات مستقل در

عین حال با عنایت معصومین (ع)، به صورت دوره‌ی کامل، تدوین و به جامعه فرهنگ و اندیشه اسلامی ارائه نماید. در این مجموعه‌ها سعی شده با استفاده از مدارک و منابع معتبر شیعه و اهل سنت، مطالبی را در قالب موضوعاتی چون معجزات، فضائل، مکارم اخلاق و شمه‌ای از سیره‌ی فردی و اجتماعی و نیز قسمتی از گفتار گرانمایه، کلمات قصار و روایات وارده از ایشان را تحت عنوان «ویژگیهای امام معصوم (ع)» به دستداران اهل بیت (ع) تقدیم نماید تا خوانندگان محترم به مقام والای آن امامان همام هر چه بیشتر واقف آمده و از سرچشمه‌های زلال معرفتشان حظ کافی را ببرند.

البته در مورد زندگانی و حالات معصومین مجموعه‌های ارزشمندی با موضوعات و روشهای تحقیقی متعددی تدوین شده که در جای خود مورد تقدیر می‌باشد. ولی در این مجال سعی شده با ارائه این مجموعه، خلأیی که در زمینه‌ی ویژگیهای معصومین (ع) بوده را پر نماییم.

کتاب حاضر با نام «ویژگیهای امام رضا (ع) - خصائص الرضویه» که حاصل زحمات دوست فاضل و فرزانه‌ام حضرت حجة الاسلام و المسلمین جناب آقای پاک نیا می‌باشد، همین هدف یاد شده را دنبال کرده و به روشن کردن برخی از زوایای اخلاقی و ویژگیهای امام رضا (ع) می‌پردازد، که تقدیم خوانندگان عزیز می‌گردد.

به امید آنکه این موسوعه از جانب گروه تحقیق انتشارات نسیم کوثر، مورد قبول درگاه احدیت قرار گرفته و اهل فضل و کمال، از کاستی‌های موجود ما را به دیده بزرگواری بخشیده و در هر چه پربارتر نمودن این مجموعه از راهنمایی خود بهره‌مند نمایند.

محمد رضا جعفری نیا

[صفحه ۱۰]

مقدمه مؤلف

حضرت ابوالحسن علی بن موسی الرضا (ع) هشتمین پیشوای معصوم شیعیان در ۱۱ ذی‌قعدة سال ۱۴۸ هـ ق در شهر مدینه‌ی منوره دیده به جهان گشود [۱] پدر بزرگوارش حضرت امام موسی کاظم (ع) و مادر گرامی‌اش جناب نجمه خاتون بود که بعد از تولد آن حضرت به طاهره ملقب گردید.

امام رضا (ع) در دوران امامت بیست ساله‌ی خویش ۱۷ سال در مدینه و سه سال آخر را در منطقه‌ی خراسان به سر برد. حساس‌ترین دوران امامت آن حضرت همین سه سال آخر می‌باشد، زیرا امام رضا (ع) از سوئی در پایتخت کشور اسلامی بعنوان داناترین و پرنفوذترین شخصیت جهان اسلام مطرح گردیده و اندیشه‌های ناب اهل بیت (ع) را به صاحبان ادیان و اندیشمندان مذاهب مختلف عرضه نمود و از سوئی دیگر با تدابیر حکیمانه‌ی خویش توطئه‌ها و نقشه‌های خلیفه‌ی مکار عباسی، مامون الرشید را به نحو احسن خنثی نمود و از حوادث پیش آمده بهترین بهره را به نفع اسلام و شیعیان برگرفت.

طبق نظر مشهور علمای شیعه آن حضرت فقط دارای یک فرزند پسر (حضرت جواد (ع)) بود که در هنگام شهادت پدر در سن ۷ سالگی به مقام امامت نائل گردید.

آن حضرت پس از شهادت پدر بزرگوارش در زندان بغداد، در سن سی و پنج سالگی عهده‌دار مقام ولایت و امامت گردید و مدت امامت آن

[صفحه ۱۱]

بزرگوار ۲۰ سال (۲۰۳ - ۱۸۳) بطول انجامید، ده سال اول امامت حضرت رضا (ع) با خلافت هارون الرشید عباسی مقارن بود و پنج سال بعدی با خلافت محمد امین معاصر شده و پنج سال آخر امامت و همچنین آخرین سالهای عمر با برکت آن جناب در زمان خلافت عبدالله مامون بود.

توجه به دو عامل می‌تواند بی‌مهری و سختگیری مأمون را نسبت به امام رضا (ع) روشن سازد.

یک - ستمگرهای بنی‌امیه و بنی‌عباس، زمینه‌ی مساعدی فراهم ساخته بود که در جامعه‌ی آن روز، حکومتی نمونه مانند آنچه که در صدر اسلام وجود داشت، تشکیل شود و تحت نظارت و مدیریت و رهبری شخصیت‌های بزرگی از خاندان علی (ع) اداره گردد.

دو - مقام بلند، اندیشه‌های والا- و محبوبیت فوق‌العاده ائمه بزرگوار شیعه موجب گشته بود که خلفای اموی و عباسی پیوسته پیشوایان شیعه را به تبعید و زندان بفرستند، تا مردم نتوانند آنچنان که باید از پیشوایان معصوم (ع) استفاده کنند، حتی آنان را ضعیف نبودند که این چهره‌ها برای مردم شناخته شوند، زیرا بیم آن داشتند که اگر مردم با آنان آشنا شده و ارتباط برقرار سازند زمینه حکومتشان فراهم شده و زمام امور مسلمانان به دست آنان بیفتد [۲] شهادت امام رضا (ع) را نیز می‌توان در همین راستا ارزیابی کرد به همین جهت آن حضرت در آخر ماه صفر سال ۲۰۳ هـ ق در سن ۵۵ سالگی به وسیله‌ی مامون الرشید (هفتمین خلیفه عباسی) مسموم شده و به شهادت رسید.

در مورد شرح حال و زندگانی و شیوه‌ی آن حضرت کتابهای متعددی به رشته‌ی تحریر در آمده که هر کدام به نوبه‌ی خود ارزشمند بوده و بخشی از شخصیت ملکوتی آن رهبر الهی را شناسانده است. اما نوشته‌ای که پیش

[صفحه ۱۲]

رو دارید با رویکردی جدید به معرفی ابعاد و ویژگیهای شخصیت آن پیشوای معصوم پرداخته است که در نوع خود برای مخاطبان مشتاق اهل بیت (ع) شیرین و خواندنی خواهد بود.

امیدواریم این دفتر که به اهتمام جناب آقای جعفری نیا مدیریت محترم انتشارات نسیم کوثر به ثمر می‌نشیند؛ بتواند نسل جدید ما را با شخصیت و رهنمودهای سرچشمه‌های هدایت و کرامت آشنا ساخته و رضایت خداوند متعال را فراهم آورده باشد و همواره بتوانیم در طول زندگی از عنایات و برکات ائمه اطهار (ع) کمال بهره را ببریم. از خوانندگان گرامی انتظار داریم تا برای غنای بیشتر این دفتر و آثار بعدی، ما را از راهنمایی‌ها، انتقادات و پیشنهادات سازنده خود محروم نفرمایند.

عبدالکریم پاک نیا

[صفحه ۱۵]

رفتار فردی و اجتماعی

دوران کودکی

مادر شایسته

مادر ارجمند حضرت رضا (ع) بانویی از اهالی مغرب (حدود آفریقا و اندلس) به نام تکتم بود که در خانواده‌ی امامت و ولایت نجمه نامیده شد.

اروی و سمانه نیز از نامهای این مادر سعادت‌مند است.

مادر امام کاظم (ع) وقتی با او آشنا شد و از کمالات اخلاقی و صفات والایش خبردار گردید او را به همسری فرزندش امام کاظم (ع) برگزید.

حضرت کاظم (ع) نیز برای تربیت فرزندان صالح همسری با چنین بانویی را پذیرفته و برای فرزندانش مادری شایسته انتخاب کرد. هنگامی که نجمه خاتون به خانه‌ی اهل بیت (ع) راه یافت از محضر حمیده (مادر امام هفتم (ع) مسائل اسلامی و معارف الهی را بنحو شایسته‌ای فرا گرفت. او از نظر عقل و هوشیاری و دین‌مداری از بلند مرتبه‌ترین بانوان عصر خود بود [۷] به طوری که به

احترام حمیده هیچگاه در مقابل او نمی‌نشست. جناب حمیده گفته است: من در خواب رسول خدا (ص) را زیارت کردم آن گرامی به من فرمود: ای حمیده! نجمه را به همسری پسر موسی، برگزین! که از او به زودی بهترین شخصیت روی زمین به دنیا خواهد آمد. من نیز طبق این دستور نجمه را به همسری پسر موسی انتخاب کردم [۶] مادر امام کاظم (ع) در مورد انتخاب چنین همسری به فرزندش موسی بن جعفر (ع) گفت: پسر! همسرت دوشیزه ای است که بهتر از آن سراغ ندارم پسر! به اطرافیان هم توصیه کن [صفحه ۱۶]

که به او خوبی کنند [۷].

حضرت نجمه خاتون در عبادات و مناجات حق تعالی آنچنان راغب و مشتاق بود که وقتی فرزندش امام رضا (ع) به دنیا آمد، برای شیر دادن حضرتش دایه‌ای کمکی درخواست کرد وقتی به او گفتند: آیا شیرت کم شده؟ گفت: نه، اما من به عبادات و اذکار و مناجات هایم مثل قبل نمی‌توانم برسم. [۶].

امام کاظم (ع) در مورد این ازدواج آسمانی فرموده است: این بانوی ارجمند را من به همسری خود انتخاب نکرده‌ام مگر به امر خدا و اشاره‌ی وحیانی پیامبر (ص). آن حضرت در توضیح این سخن فرمود: در ضمن یک رؤیای صادقانه جدم رسول خدا و پدرم علی (ع) را رؤیت کردم آن بزرگواران یک لوح ابریشمین را به من نشان دادند که صورت این خانم در روی آن نقش بسته بود و هر دو به من فرمودند: ای موسی! از این بانو بهترین فرد روی زمین متولد خواهد شد آنگاه پیامبر (ص) و علی (ع) فرمودند: هرگاه فرزند پسر او به دنیا آمد نامش را علی بگذار که خداوند متعال بوسیله‌ی هدایت و دلسوزی وی، عدالت و مهربانی را در میان مردم آشکار می‌کند خوشا به حال آنکه آن نوزاد را تصدیق کند و او بر آنکه با او دشمنی ورزیده و حق رهبری اش را منکر شود [۷]. و اینگونه بود که حضرت موسی بن جعفر (ع) برای فرزندش امام رضا (ع) با اشارات آسمانی، مادری شایسته، هوشمند و حق باور انتخاب کرد تا فرزندش در دامن چنین بانویی پاک پرورش یافته و تربیت شود.

نوزاد مبارک

حضرت نجمه خاتون می‌گوید: از زمانی که به فرزندم علی باردار شدم

[صفحه ۱۷]

هیچگونه سنگینی حمل را در خود احساس نمی‌کردم. در خواب پیوسته زمزمه‌ی تسیح، تهلیل و ذکر خداوندی را از درون شکم خود می‌شنیدم تا جایی که این امر موجب بیم و هراس من می‌شد، چون بیدار می‌شدم هیچ صدایی به گوشم نمی‌خورد. هنگامی که نوزاد متولد شد، دستهایش را روی زمین قرار داد و سرش را به سوی آسمان بلند کرد و لبانش را حرکت داد چنانکه گویی حرف می‌زد. در این هنگام پدرش امام موسی بن جعفر (ع) به نزد آمد و گفت: ای نجمه! کرامت پروردگارت بر تو مبارک باد. [۸] من نوزاد را در جامه‌ای سفید پیچیدم و به دست امام دادم آن حضرت در گوش راستش اذان و در گوش چپش اقامه زمزمه کرد، سپس آب فرات خواست و از آن به کام کودک مالید، آنگاه نوزاد را به من بازگردانید و فرمود:

خذیه فانه بقیة الله تعالی فی ارضه؛

او را بگیر که بقیه الله در روی زمین است. [۹].

امام موسی بن جعفر (ع) از همان دوران طفولیت او را به «رضا» ملقب گردانیده و کنیه‌ی «ابوالحسن» را برایش برگزید. آن حضرت به فرزند دلبندهش که یادگار امامت محسوب می‌شد، خیلی علاقه داشت. مفضل بن عمر می‌گوید: روزی به حضور امام کاظم (ع) مشرف شدم. آن جناب فرزندش علی را در دامنش نشانده و نوازش می‌کرد و می‌بوسید. زبان آن کودک را می‌مکید و گاهی او را بر دوش خویش می‌نهاد و به سینه‌اش می‌چسباند و پیوسته می‌گفت:

بابی انت ما اطیب و اطهر خلقک و ابین فضلک؛

پدرم فدایت! تو چه خوشبویی و چه پاکیزه خوئی و فضل و برتری تو چه تابان و درخشنده است!

گفتم: فدایت شوم! در قلبم نسبت به این کودک علاقه‌ی عجیبی احساس

[صفحه ۱۸]

می‌کنم که به غیر از شما این چنین عشق و علاقه‌ای به کسی ندارم. امام کاظم (ع) فرمود: ای مفضل! او در نظر من همانند من نسبت

به پدرم امام صادق (ع) می‌باشد و آنگاه این آیه را تلاوت فرمود:

ذریه بعضها من بعض و الله سمیع علیم؛

مفضل پرسید؛ آیا او بعد از شما امام و مقام پیشوایی امت را خواهد داشت؟ فرمود: آری، هر که از او اطاعت کند هدایت یافته و آن

که نافرمانی نماید از راه راست منحرف شده است. [۱۰].

اخلاق و رفتار

اشاره

امام هشتم (ع) همانند اجداد طاهرين خویش در اخلاق و رفتار و آداب معاشرت و کمالات انسانی برترین الگوی عصر خود بود.

احترام به حقوق دیگران، سخاوت و احسان، نفوذ معنوی و اجتماعی، حسن خلق، عدالت، تواضع و فروتنی، حیاء و ادب، دعوت به

نیکی، دفاع از مستضعفان و یاری به آنان، ابراز محبت و مهربانی با بندگان خدا و سایر کمالات انسانی سرآمد همه‌ی خوبان بود.

در اینجا فرازهایی از سیره‌ی فردی و اجتماعی آن حضرت را با هم می‌خوانیم:

عفو و گذشت

عفو و گذشت از زیباترین خصصتهای مردان خدا جو و انسانهای به کمال پیوسته است. آنان همواره این کلام قرآن را نصب العین

خود قرار می‌دهند که خداوند متعال به رسول گرامی‌اش و مسلمانان عفو و اغماض را سفارش کرده و فرمود:

فاعفوا و اصفحوا حتی یأتی الله بأمره؛ [۱۱].

شما عفو کنید و از خطای آنان درگذرید تا اینکه خداوند دستوراتش را به شما ابلاغ

[صفحه ۱۹]

کند.

و در آیه دیگری عفو و گذشت را نزدیکترین و میان برترین راه برای تقوی و پارسائی قلمداد کرده و فرمود:

و ان تعفوا اقرب للتقوی، [۱۲].

اگر گذشت و عفو را پیشه کنید و پارسائی نزدیکتر است.

از منظر فرهنگ قرآن انسانهای وارسته دارای یک سری کمالات اخلاقی و ویژگیهای پسندیده هستند که از جمله‌ی آنها عفو کردن

خطاهای دیگران و نادیده انگاشتن بدی‌های مردم است. خداوند دارندگان چنین اوصافی را نیکوکاران حقیقی می‌نامد و می‌فرماید:

الذین ینفقون فی السراء، و الکاظمین الغیظ و العافین عن الناس و الله یحب المحسنین؛

شخصیتهای سعادت طلب و پرهیزگار، آنهایی هستند که در توانگری و تنگدستی انفاق می‌کنند و خشم خود را فرو می‌برند و از

خطای مردم چشم‌پوشی می‌کنند و خداوند نیکوکاران را دوست دارد. [۱۳].

این صفت نیک و پسندیده آنچنان مورد عنایت خداوند است که پروردگار احدیت برخی از اسماء حسناى خود را به نام عفو و غفور مطرح می‌کند که حکایت از بخشایندگی و آمرزندگی حضرت حق دارد. با توجه به این آیات، عفو و گذشت در سیره‌ی امام رضا (ع) جایگاه والائی دارد چرا که آن بزرگوار مظهر اسماء الهی و جلوه‌ای کامل از کمالات اخلاقی به شمار می‌آید. عیاشی سمرقندی در تفسیر خود به این ویژگیهای والای امام هشتم (ع) پرداخته و می‌نویسد:

صفوان برای شرفیابی محمد بن خالد به حضور امام رضا (ع) اجازه گرفت. او قبلاً به اطلاع امام (ع) رساند که محمد بن خالد از پیروان مکتب [صفحه ۲۰]

اهل بیت (ع) نیست و در پشت سر امام رضا (ع) بدگوئی می‌کرده است. اما حالا پشیمان شده و می‌خواهد عذرخواهی کرده و گذشته را جبران نماید.

امام رضا (ع) به او اجازه ورود داد. محمد بن خالد آمده و عرضه داشت: فدایت شوم من اشتباهاتی را مرتکب شده و به خودم ستم کرده‌ام من از گذشته‌ی خود پشیمانم و به درگاه الهی از گذشته خود استغفار می‌کنم.

دوست دارم عذرم را پذیرفته و خطای مرا ببخشید. امام هشتم (ع) فرمود: بلی، من بخشیدم و عذرت را پذیرفتم. آنگاه امام رضا (ع) به آیه‌ای از قرآن استناد جسته و فرمود:

خداوند به پیامبر خود می‌فرماید: به برکت رحمت الهی در برخورد با مردم نرم و مهربان شدی اگر خشن و سنگدل بودی مردم از اطراف تو پراکنده می‌شدند پس آنان را عفو کن و برایشان طلب آمرزش نما! و با آنان در امور جامعه مشورت کن! [۱۴].

بعد از تلاوت آیه امام رضا (ع) از پدر محمد پرسید و او گفت: پدرم از دنیا رفت و امام علی (ع) نیز برای پدرش هم استغفار نمود. [۱۵].

در خاطره‌ی دیگری از آن حضرت ابعاد بیشتری از بخشش و گذشت آن سرور و سالار شیعیان روشن می‌شود. احمد حلال از شیفتگان اهل بیت (ع) می‌گوید: شنیدم فردی به نام اخرس در مکه به امام رضا (ع) جسارت کرده و با ذکر نام امام او را دشنام می‌دهد. چنان ناراحت شدم که به سوی مکه سفر کردم و کاردی آماده کرده و بیش خود سوگند خوردم که: بخدا قسم هرگاه او از مسجد بیرون آید او را به قتل رسانم، و با همین نیت در سر راه او قرار گرفتم. ناگاه از سوی امام رضا (ع) رقعهای به دست من رسید که در آن نوشته بود:

بسم الله الرحمن الرحيم ترا به حقی که بر گردن تو دارم با اخرس کاری نداشته باش همانا که خداوند متعال تکیه گاه و کفایت کننده من

[صفحه ۲۱]

می‌باشد. [۱۶].

آن حضرت می‌فرمود: ما خاندان پیامبر (ص) وارث تمام خوبیها و کمالات انبیاء گذشته هستیم ما عفو و گذشت را از آل یعقوب و شکر و سپاسگذاری از آل داود و صبر و بردباری از آل ایوب به ارث برده‌ایم. [۱۷] بلی عفو و گذشت و چشم‌پوشی از خطای دیگران شیوه‌ی مردان والا- و انسانهای وارسته است. همچنانکه قرآن کریم به کرامت و بزرگواری و گذشت حضرت یوسف از خطای برادرانش اشاره کرده و از زبان حضرت یوسف می‌فرماید:

لا تثریب علیکم الیوم یغفر الله لکم و هو الرحم الرحیم؛ [۱۸].

امروز هیچ ملامت و توبیخی برای شما نیست خداوند شما را می‌بخشد و او مهربانترین مهربانان است. سعدی می‌گوید:

گنهکار را عذر نسیان بنه
 چو زنه‌ار خواهند ز نه‌ار ده
 گر آید گنهکاری اندر پناه
 نه شرط است کیفر به اول گناه
 که سهل است لعل بدخشان شکست
 شکسته نشاید دگر باره بست

امام رضا نه تنها برای دوستان و شیعیان عفو و گذشت داشت، بلکه ستمکارترین دشمن خود را نیز مورد عفو و اغماض قرار داد. داستان زیر گواه این مدعاست: بعد از تثبیت حکومت مامون در خراسان و ورود امام رضا (ع) به آن منطقه، برخی از فرماندهان عصر و حکومت هارون که جنایات زیادی

[صفحه ۲۲]

مرتکب شده بودند به علت نافرمانی با مأمون به زندان افتادند. که از جمله‌ی آنها علی بن ابی‌عمران، ابن مونس و جلودی بودند. مامون یک به یک آنان را محاکمه کرده و می‌کشت. تا اینکه که جلودی را برای محاکمه در حضور امام رضا (ع) به نزد مامون آوردند.

او یکی از فرماندهان جنایتکار رژیم هارون بود و زمانی که بعد از شهادت امام هفتم (ع) محمد بن جعفر در مدینه خروج کرده بود جلودی برای خاموش کردن قیام محمد و سرکوب شورش به مدینه رفت. او به خانه‌های آل ابی‌طالب حمله کرده و لباسها و زینت‌های بانوان هاشمی را غارت نمود و برای آنان بیش از یک لباس باقی نگذاشت. جلودی هنگامی که به خانه‌ی امام رضا (ع) رسید با لشگریانش به منزل حضرت هجوم برد. حضرت وقتی هجوم بی‌رحمانه لشگر خیانتکار هارون را دید. تمام بانوان را در یک خانه جمع کرد و خود در جلو در ایستاد. جلودی گفت: طبق دستور هارون باید به داخل خانه رفته و تمام لوازم و لباسها و زینت‌های زنان را غارت کنم. حضرت علی بن موسی الرضا (ع) فرمود: شما اجازه دهید من خودم شخصا داخل منزل شده و تمام آنچه را که می‌خواهید برایتان بیاورم و مطمئن باشید که این کار را انجام می‌دهم و با اصرار تمام آنان را نگذاشت که داخل خانه شوند. امام رضا (ع) با اینکه شدیداً ناراحت بود ولی مجبور شد که تمام لوازم، لباسها و زینت‌های زنان به غیر از یک تن پوش را گرفته و به جلودی تحویل دهد.

حالا- زمان گذشته و جلودی با همه‌ی جنایات و آزار و اذیت‌های که به خاندان اهل بیت (ع) بوژه امام رضا انجام داده الآن در مقابل تیغ انتقام روزگار قرار داد. وقتی جلودی را وارد بارگاه مامون کردند. امام رضا (ع) با کمال بزرگواری میان جگری کرده و با تقاضای عفو جلودی به مامون گفت:

ای خلیفه! این پیرمرد را به من ببخش! مامون اظهار داشت: آقای من!

[صفحه ۲۳]

این همان شخص پلیدی است که به دختران رسول خدا (ص) رحم نکرد و تمام وسائل آنان را در مدینه غارت نمود. وقتی جلودی به مکالمه امام با مامون متوجه شد که امام درخواست عفو او را می‌کرد چنین پنداشت که امام هشتم مجازات او را می‌خواهد (از آنجایی که کافر همه را به کیش خود پندارد) با التماس تمام به مامون گفت: ترا قسم می‌دهم به خدا و به خدمتی که به پدرت کرده‌ام سخن این مرد را در مورد من نپذیر!

مامون هم گفت: به خدای عالم سوگند! سخن امام رضا را در مورد تو نخواهم پذیرفت و سپس او را بقتل رساند. [۱۹] بلی امام رضا (ع) چنان قلبی مهربان، دلسوز و بخشنده داشت؛ که نه تنها دشمن خود را مورد عفو و بخشش قرار می‌داد بلکه برای نجات او

شفاعت هم می‌کرد.

آن رهبر الهی هیچگاه اهل کینه و انتقام نبود و این خصلت جوانمردانه را از پدران و اجداد پاک خود به ارث برده بود. آن حضرت نه تنها در اندیشه انتقام و کینه جوئی نبود بلکه می‌کوشید بدی‌ها را با خوبی پاسخ دهد و به این وسیله دشمنان قسم خورده‌اش را به دوستان جانی و صمیمی بدل کند. و این همان آموزه‌ی قرآن و رهنمود علی (ع) است که در ضمن شمار صفات پارسیان فرمود:

یعفو عن ظلمه؛

پرهیزگاران آنانند که از کسی که به آنان بدی و ستم کرده عفو می‌کنند.

متاب ای پارسا روی از گنه‌کار

به بخشاینده‌گی در وی نظر کن

اگر من ناجوانمردانه به کردار

تو بر من چون جوانمردان گذر کن

البته عفو گذشت امام رضا به این معنا نیست که آن حضرت هرگز در

[صفحه ۲۴]

مقابل ستمگران و معاندان هیچ عکس‌العملی از خود نشان نمی‌داد، بلکه در بحث صلابت و قاطعیت آن حضرت به این نکته بیشتر خواهیم پرداخت که: امام رضا برای شکستن ابهت و اقتدار متجاوزان به حریم امامت نه تنها از خطاهای شان عفو نمی‌کرد بلکه با قدرت و صلابت، غرور و تکبر آنان را در هم می‌شکست. ماجرای مجازات حمید بن مهران که تحت عنوان «کیفر کستاخی» خواهد آمد یکی از همین نمونه‌ها است.

سخاوت و مهمان‌نوازی

اشاره

از خصلتهای والای اهل بیت (ع) مهمان‌نوازی و کرامت و بخشش است. تاریخ و سیره‌ی آن گرامیان گواه این حقیقت است که آنان بخشنده‌ترین و کریم‌ترین افراد عصر بودند. در زیارات جامعه کبیره می‌خوانیم:

عادتکم الاحسان و سجیتکم الکرّم؛

عادت و رسم احسان و بخشش و شیوه‌ی کرامت و بزرگواری است.

حضرت رضا (ع) نیز به عنوان اسوه‌ی کامل بشری از تمام کمالات انسانی برخوردار بود. در مهمان‌نوازی و احسان، زبانزد دوست و دشمن بود. انبوه کرامات ایشان نیز که به برخی را در فصل پنجم خواهیم خواند نشانگر این واقعیت است. امام رضا (ع) در مورد فرق مشخص سخاوتمند و بخیل فرمود:

السخی يأکل من طعام الناس لیأکلوا من طعامه و البخیل لا تأکل من طعام الناس لئلا يأکلوا من طعامه [۲۰].

شخص بخشنده از غذای مردم می‌خورد تا از غذایش دیگران بخورند. اما شخص بخیل از خوردن غذای مردم خودداری می‌کند تا از غذای او دیگران نیز نخورند.

آن حضرت در مورد فوائد و دست آوردهای سخاوت می‌فرماید:

[صفحه ۲۵]

شخص بخشنده به خداوند و بهشت و به مردم نزدیک است و از آتش جهنم دور است و در مقابل انسان بخیل و تنگ نظر از بهشت

و رضای الهی و مردم دور است و به جهنم نزدیک است. و اضافه فرمود که: سخاوت درختی است در بهشت که شاخه‌های آن در این دنیا است هر کس به یکی از شاخه‌های درخت سخاوت آویزان شود او را به سوی بهشت خواهد کشید، بخل و خساست نیز ریشه در جهنم دارد که شاخه هایش به دنیا کشیده شده و هر کس از شاخه‌های آن آویزان شود او را به سوی دوزخ می‌کشاند که پناه می‌بریم از آتش جهنم به خداوند متعال. [۲۱].

امام رضا (ع) در مورد عظمت و شکوه و آثار سخاوت به گفتگوی پیامبر (ص) با فرزند حاتم طائی اشاره کرد و می‌فرماید: پیامبر اسلام به عدی به حاتم گفت: از پدرت عذاب شدید جهنم برداشته شد و این به خاطر خصلت زیبای سخاوت در او بود. [۲۲]. آن بزرگوار بر این باور بود که: جوان سخاوتمند گنهکار در نزد خداوند بهتر از سالمند عابدی است که بخیل است. [۲۳] احسان کردن و رسیدگی به دیگران بهترین شیوه‌ی رسیدن به خداست امام رضا (ع) می‌فرمود: هیچ وسیله‌ای مثل غذا دادن به مردم و ذبح گوسفندان و سایر حیوانات حلال گوشت برای اطعام به دیگران، انسان را به خداوند متعال نزدیک نمی‌گرداند. [۲۴]. در اینجا مواردی از مهمان نوازی و سخاوت آن سلاله‌ی پاک رسول خدا (ص) را به نظاره می‌نشینیم:

سکه‌های متبرک

ریان بن صلت از یاران مخلص امام رضا (ع) از محدثین و دانشمندان

[صفحه ۲۶]

مورد اعتماد علمای امامیه می‌باشد. او می‌گوید: وقتی در خراسان به حضور امام هشتم (ع) مشرف شدم با خود اندیشیدم ای کاش امام از آن سکه‌هایی که به نامش زده‌اند برایم عنایت کند. وقتی داخل رفته و نشستم. حضرت بدون درنگ به غلامش دستور داد که: مهمان ما دوست دارد از سکه‌هایی که به نام من است برایش بدهیم. برو! سی تا از آن سکه‌ها به او بده! من با کمال خوشحالی سکه‌ها را تحویل گرفتم. آنگاه در دلم خطور کرد که ای کاش آقا از لباسهایش هم یکی را که خود قبلاً پوشیده به من می‌پوشانید. امام دوباره خادمش را خواسته و فرمود: لباسهای مرا نشوید و آنان را همانطوری که هست بیاورید و خادمان امام پیراهن و شلوار و نعلین حضرت را برایم هدیه دادند. [۲۵].

کمک به بدهکار

عبدالله بن ابراهیم غفاری ضمن خاطره‌ای امیدبخش، سخاوت و بزرگواری حضرت علی بن موسی الرضا (ع) را اینگونه گزارش کرده است: مردی از آل ابو رافع از من طلبکار بود. او با اصرار تمام طلب خود را از من خواست و من هم از پرداختن بدهی وی ناتوان و عاجز بودم.

درخواست‌های مکرر او مرا به ستوه آورده و کلافه کرده بود.

روزی تصمیم گرفتم بعد از خواندن نماز صبح در مسجد رسول گرامی اسلام به عریض

[۲۶] رفته و دست به دامن حضرت رضا (ع) بشوم. فردای

[صفحه ۲۷]

همان روز بدون درنگ نماز صبح را در مسجد النبی (ص) خوانده و در عریض به خانگی امام رضا (ع) رفتم. نزدیک در که رسیدم آن بزرگوار را در حالی که پیراهن و عبائی پوشیده و سوار بر مرکبش می‌رفت ملاقات کردم.

اما حیا مرا مانع شده و از اظهار خواسته‌ی خود خجالت کشیدم. امام چون به نزد من رسید توقف نموده و با نگاه مهر آمیزی به من نگریست. من نیز جرئت یافته بعد از عرض سلام اظهار داشتم: فدایت شوم فلانی از من طلب دارد و ادای آن بر من مقدور نیست

بخدا سوگند او آبروی مرا ملاحظه نمی‌کند و مرا رسوا کرده است. البته من انتظار داشتم آن حضرت به طلبکار من سفارشی بکند تا برایم مهلت دهد و متعرض آبرویم نشود.

به همین جهت در مورد علت بدهی و مقدار آن توضیح ندادم. امام به من دستور داد که آن روز را منتظر حضرت باشم و چون ماه رمضان بود و روزه داشتم می‌خواستم تا غروب برگردم نماز مغرب را خوانده بودم که امام برگشت و در اطرافش عده‌ای نیازمند بود که آقا به آنان هدایائی بخشیده و هر کدام را به نوعی می‌نواخت.

حضرت مستقیم به منزل رفته و مرا صدا کرد. به داخل رفتم بعد از صحبت‌های مقدماتی به من فرمود: فکر می‌کنم که هنوز افطار نخورده‌ای؟ گفتم: بلی هنوز افطار نکرده‌ام. اما دستور داد برایم غذا آورند و به صورت شایسته‌ای از من پذیرائی کردند. بعد از صرف غذا حضرت علی بن موسی الرضا (ع) به من فرمود: بالش را بلند کن و هر مبلغی که در زیر آن است بردار! من طبق فرمان عمل کردم مقداری دینارهای طلا آنجا بود من سکه‌های طلا را از آنجا برداشته و در جیبم گذاشتم و سپس مرا با کمال احترام به منزل روانه کرد و غلامان خود را دستور داد تا نزدیکی‌های

[صفحه ۲۸]

منزل مرا همراهی کنند. در خانه دینارهای طلا را شمردم چهل و هشت دینار بود و من فقط بیست و هشت دینار بدهکار بودم. در میان آنان چشمم به نوشته‌ای افتاد که در آن با خط روشن و خیره کننده‌ای نوشته بود. فلانی از تو بیست و هشت دینار طلبکار است بدهی خود را به وی پرداز بیست دینار باقی مانده را هر طور که دوست داری خرج کن! عبدالله غفاری با شگفتی تمام گفته است به خدا سوگند من به امام نگفته بودم که چقدر بدهکارم. [۲۷].

تشویق شاعر

در یکی از روزهایی که حضرت رضا (ع) در خراسان به سر می‌برد ابونواس شاعر [۲۸] حضرت را مشاهده کرد که از نزد مامون بیرون آمده و سوار بر استری است. شاعر پیش آمده و بر آن حضرت سلام نمود. عرض کرد: یا بن رسول الله! من درباری شما چند بیت سروده‌ام دوست داشتم در محضر شما آن را بخوانم، حضرت فرمود: بخوان. ابونواس شروع کرده و گفت:

مطهرون نقیات ثیابهم

تجری الصلوة علیهم اینما ذکروا

آل پیغمبر (ص) افرادی هستند که دامنشان از هر گناه و آلودگی پاک و مطهر است و هرگاه ذکر شان به میان آید درود و سلام و صلوات بر ایشان فرستاده می‌شود.

من لم یکن علویا حین تنسبه

فماله من قدیم الدهر مفتخر

هر آنکس که از تبار علویان نباشد از قدیم الایام برای او افتخار نبوده است

[صفحه ۲۹]

فالله لما برأ خلقا فاتقنه

صفاکم و اصطفاکم ایها البشر

خداوند متعال هنگامی که بندگانش را آفرید با چنین اتفاق و نظم و ویژگی، از میان همه‌ی مخلوقاتش شما خاندان آل محمد (ص) را برگزید و در میان همه، شما را انتخاب کرد با اینکه شما بشر هستید.

فانتم الملاء الاعلی و عندکم

علم الكتاب و ما جاءت به السور

شما نید آن ملاء اعلی و نزد شماست علم کتاب خدا (یعنی قرآن) و آنچه از سوره‌ها آمده است.

هنگامی که امام رضا (ع) این ابیات را از ابونواس شاعر شنید فرمود: ابیات جدیدی سروده‌ای! که دیگران تا به حال نسروده بودند. آنگاه به غلامش فرمود: آیا از مخارج ما چیزی نزد تو هست؟ غلام گفت: سیصد دینار، فرمود: آنها را به ابونواس بده، سپس آن بزرگوار فرمود: شاید آنرا اندک شمارد، ای غلام آن استر را هم به او عطا کن و حضرت پیاده به منزل تشریف برد. [۲۹].

در سنگر عبادت

اشاره

امام رضا (ع) بزرگترین افتخار خود را عبادت و بندگی حق تعالی می‌دانست به همین جهت در برنامه‌ی روزانه‌اش برای نیایش و عبادت برنامه‌ی مخصوصی قرار داده بود. آن حضرت همانند پیامبر اکرم (ص) و علی بن ابی طالب (ع) به عبادت عشق می‌ورزید. شیخ صدوق به نقل از رجاء بن ضحاک - که در سفر به خراسان از مدینه تا مرو امام را همراهی کرده است - می‌نویسد: من مردی را پارسا تر از او ندیدم در جمیع اوقات شبانه روزش ذکر خدا بر لب او بود خوف از نافرمانی حق و عشق به عبادت سراسر وجودش را فرا گرفته بود. هنگامی که نماز صبح را تمام می‌کرد در مصلاهی خود به تسبیح، تحمید، تکبیر، صلوات و سجده

[صفحه ۳۰]

می‌پرداخت. [۳۰].

ابراهیم بن عباس نیز گفته است: حضرت رضا (ع) در شب کم می‌خوابید و بیشتر بیدار می‌ماند اکثر شب‌هایش را از اول شب تا صبح احیاء می‌داشت و به عبادت و نیایش می‌پرداخت. آن گرامی حتی دوست داشت اهل منزلش نیز به نماز شب برخیزند و آنان را به این امر تشویق می‌کرد. [۳۱].

آن حضرت می‌فرمود: شیطان همواره از مومنی که به نمازهای پنجگانه‌اش محافظت می‌کند در بیم و هراس است. و هرگاه نمازهایش را ضایع گرداند به او جرئت پیدا کرده و با رسوخ در دلش وی را به گناهان کبیره وا می‌دارد. [۳۲].

نماز اول وقت

یکی از مهمترین ویژگیهای امام هشتم (ع) اهمیت دادن به نماز اول وقت بود. آن حضرت همواره به یاران و پیروانش تاکید می‌کرد که بدون عذر نماز را اول وقت فضیلت آن به تاخیر نیندازند و در سخنی حکیمانه به ابراهیم بن موسی سفارش نمود:

لا تؤخرن الصلوة عن اول وقتها الی آخر وقتها من غیر علّه علیک ابدأ باول الوقت [۳۳]؛ انجام نماز واجب را بدون علت و عذر شرعی از اول وقت آن به تاخیر نینداز همیشه در نخستین دقائق وقت نماز، به اقامه‌ی آن اقدام کن!

آری نماز ارتباط قلبی و صمیمانه‌ی انسان با آفریدگار اوست. نماز آرامش روح خسته و روان‌های مضطرب است. اگر این عبادت انسان ساز مخلصانه و به دور از شائبه‌های مادی برگزار شود برای نفی هرگونه زشتی

[صفحه ۳۱]

و پلیدی و ایجاد هر نیکوئی و زیبایی در وجود انسان کافی خواهد بود. نماز بازیابی فطرت پاک هر انسان مسلمان است. اگر این فریضه‌ی الهی در وقت مقرر خود و در همان لحظات آغازین اذان برگزار شود علاوه بر منافع اخروی و سایر بهره‌های معنوی، تاثیر مهمی نیز در بیدار کردن روح نظم و حفظ نظام زندگی نمازگزار خواهد داشت. حضرت رضا (ع) خود نیز عملاً این آموزه دینی را

به دیگران آموخته و بعنوان نمونه‌ی کامل نیایشگران راستین به نماز اول وقت ولو در حساس‌ترین لحظات اقدام می‌کرد. شیخ صدوق در کتاب توحید خود می‌نویسد: در یکی از جلسات مهم علمی - که در دربار مأمون تشکیل می‌شد - امام رضا (ع) با عمران صابی درباره توحید به مناظره و بحث پرداخت. هر سوالی که مطرح می‌شد حضرت رضا (ع) با استدلال‌های روشن و منطق قوی پاسخ می‌داد. مناظره به اوج خود رسیده و همه‌ی حاضرین با دقت تمام این بحث طولانی را دنبال می‌کردند که هنگام وقت نماز ظهر فرا رسید. امام رضا (ع) به مأمون فرمود:

الصلاة قد حضرت؛

وقت نماز فرا رسید.

عمران صابی گفت: یا سیدی لا تقطع علی مسألتی فقد رق قلبی؛

ای آقای من! پاسخ سوال مرا قطع نکن اکنون قلب من آمادگی پذیرش سخنان شما را یافته است.

امام رضا (ع) با کمال قاطعیت خواسته او را رد کرده و تحت تأثیر احساسات و فضای آن جلسه قرار نگرفت و فرمود: نصلی و نعود؛

نماز می‌خوانیم و دوباره باز می‌گردیم.

امام با همراهان برخاسته و نماز خواندند و پس از اقامه‌ی نماز به جلسه

[صفحه ۳۲]

مناظره باز گشتند و آنگاه به ادامه‌ی بحث توحید پرداختند. [۳۴].

فلسفه نماز

امام رضا (ع) در مورد فلسفه‌ی نماز فرمود: نماز خواندن و مداومت یاد خدا در شب و روز، سبب می‌شود که انسان مولا و مدبر و خالق خود را از یاد نبرد و روح سرکشی و طغیانگری و عجب و غرور وجود او را فرا نگیرد. او در نماز در مقابل مولای عظیم الشان خویش تواضع و فروتنی نشان داده و پیشانی بر خاک می‌ساید، طلب رحمت و بخشش و مغفرت از خطاها و لغزشهای خویش می‌کند این عمل هر روز تکرار می‌شود و تداوم آن روح عبودیت و بندگی را در فرد نمازگزار تقویت می‌کند.

تقدیس و تسبیح مداوم جان و دل انسان را با مبدء مرتبط می‌سازد و به این ترتیب به سوی خوبیها و کمال گام برمی‌دارد و از زشتی‌ها و ناپاکیها فاصله می‌گیرد. افزون بر آن دعاها و خواسته‌هایی که در نماز از خدای متعال می‌خواهد به آرزوهای دینی و دنیوی نائل می‌شود. [۳۵].

برکات نماز

امام رضا (ع) در مورد آثار و برکات نماز به نقل از رسول خدا (ص) می‌فرماید:

من ادی فریضة فله عندالله دعوة مستجابة؛

هر کس نماز واجب خود را بجای آورد در نزد پروردگار متعال یک دعای قبول شده دارد. [۳۶].

آن حضرت در مورد سایر فوائد اخروی نماز می‌فرماید: در روز قیامت از سوی خداوند متعال بنده را صدا می‌کنند و مورد بازخواست قرار

[صفحه ۳۳]

می‌دهند اولین سؤال در مورد نماز است اگر آن را صحیح و کامل بجای آورده باشد آزاد و راحت خواهد بود و اگر نتواند از سوال

نماز پاسخ کافی بدهد بدون هیچ سوال و جوابی راهی دوزخ خواهد شد. [۳۷].

جدا شدن از صف منافقان، ستمگران و گنهکاران یکی دیگر از برکات اقامه‌ی نماز است. امام هشتم (ع) شیعیان را به نماز توصیه کرده و فرمود: سعی کنید نماز هایتان ضایع نشود چرا که هر کس نماز خود را ضایع کند (سبک بشمارد، قضا شود، فراموش شود و ...) با قارون و هامان محشور خواهد شد و بر خدا سزاوار است که تارک نماز را به همراه منافقین به جهنم ببرد پس وای بر کسی که بر نمازهای خود مواظبت و مداومت ندارد و از شیوه پیامبر خود پیروی نمی‌کند. [۳۸].

امام رضا (ع) آنچنان به نماز اهمیت می‌داد که راضی نبود شیعیانش در هیچ حالی نماز را ترک کنند آن حضرت به نقل از رسول خدا (ص) می‌فرمود: اگر شخصی نمی‌تواند ایستاده نماز بخواند نشسته آنرا بجای آورد. و اگر نشسته هم نتواند خوابیده بخواند و اگر باز هم نتواند با اشاره نماز را به جای آورد.

[۳۹].

ساده زیستی و دوری از تجملات

اشاره

دوری از تجملات و تشریفات ظاهری دنیا، شیوه‌ی پیامبران و اولیاء الهی و بندگان خالص خداست. برآستی قلبی که مملو از محبت دنیا و زرق و برق آن باشد چگونه می‌تواند جایگاه عشق الهی و حضرت حق باشد.

دلی که به جاذبه‌های دنیوی و مظاهر مادی تعلق داشته باشد چگونه می‌تواند محل تابش انوار آسمانی و آینه صفات کبریائی گردد. اساسا ساده زیستی و آزاد بودن از تعلقات مادی مهمترین راز موفقیت رهبران

[صفحه ۳۴]

الهی و عمده‌ترین عامل نفوذ در قلب توده‌های عظیم مردم است.

مولای متقیان در یک کلام کوتاه و حکیمانه فرمود:

تخففوا تلحقوا [۴۰]؛ سبکبار شوید تا (به کمال و مقصد حقیقی) برسید.

برای رهائی از جلوه‌های فریبنده مظاهر مادی هیچ راهی بهتر از زهد و ساده زیستی نیست. انسان ساده زیست بدون تعلق و تکلف مسیر کمال را با آزادی تمام می‌پیماید و بدون مانع در آسمان معرفت و کمال به پرواز در می‌آید. وارستگان زاهد با صفای قناعت و ساده زیستی و با روحی سرشار از ایمان و معنویت به سیر و سلوک زندگی آزادانه می‌پردازند ولی دلدادگان به دنیا و دون همتای غرق در ظلمت‌های غفلت، از مقام آنان خبر ندارند.

تن آدمی شریف است به جان آدمیت

نه همین لباس زیباست نشان آدمیت

خور و خواب و خشم و شهوت سغب [۴۱] است و جهل و ظلمت

حیوان خبر ندارد ز جهان آدمیت

رسد آدمی به جایی که بجز خدا نبیند

بنگر که تا چه حد است مکان آدمیت

حضرت رضا (ع) در مورد ساده زیستی رسول خدا (ص) فرمود: روزی فرشته‌ای از طرف خداوند متعال به نزد پیامبر (ص) آمده و عرضه داشت: ای محمد (ص)! پروردگار عزیز و جلیل ترا سلام می‌رساند و می‌فرماید: اگر می‌خواهی (در مقابل این همه زحماتی

که در راه دین ما متحمل شده‌ای) صحرای بطحاء را برایت طلا کنیم (و هر چقدر دوست داری برای آبادی دنیایت از آن بهره بگیر و نیازهای مادیات را رفع کن!) رسول خدا (ص) صورت مبارک به سوی آسمان بلند کرده و عرض کرد:

[صفحه ۳۵]

بار الها! دوست دارم روزی سیرم کنی ترا سپاس گویم و روز دیگر گرسنه و محتاج تو باشم تا به درگاهت استغاثه کرده و از تو نیاز هایم را بخواهم. [۴۲].

عشق اهل بیت و مظاهر دنیا

احمد بن ابی شعبه روزی با رفیق خود حسی نوفلی - که هر دو از شیفتگان اهل بیت (ع) و امام هشتم بودند - به حضور امام رضا (ع) شرفیاب شده و در مورد فشارهای سخت زندگی و ناسازگاری روزگار لب به شکوه و گلایه گشودند. آنان به امام گفتند: آقا جان! ما زندگی راحت و خاطری آسوده داشتیم. اما وضع اقتصادی مان دگرگون شده و در تنگنای سخت معیشتی قرار گرفته‌ایم. از شما استدعا داریم که از خداوند متعال بخواهید رفاه و ثروت قلبی را به ما برگرداند. حضرت رضا (ع) فرمود:

چه می‌خواهید؟ آیا می‌خواهید زندگی شاهانه داشته باشید؟ آیا دوست دارید مانند طاهر و هرثمه (هر دو از سران حکومت مامون و از نظر مالی و تشریفات دنیوی در اوج بودند) باشید اما اعتقاد به آیین حق و عشق به اهل بیت (ع) و دوستی ما را نداشته باشید؟ احمد با شنیدن سخن یکه‌ای خورده و مانند کسی که سرمایه بزرگی را می‌خواهد با چیز اندکی معاوضه کند ملتسانه گفت: نه به خدا! من دوست ندارم که دنیا و تمام زر و زیور و طلا و نقره‌اش مال من باشد اما اعتقادات و باورهای حق و عشق به اهل بیت (ع) از من گرفته شود. امام رضا (ع) فرمود:

پس هر چقدر می‌توانید شکر و سپاس خدا را گویند، که خداوند می‌فرماید: ای فرزندان داود که خدا را شکر کنید که اندکی از بند گانم سپاسگزار است. و اعتقادات خود را بخدا نیکو گردانید.

[صفحه ۳۶]

سپس امام هشتم (ع) گفتار امام صادق (ع) را نقل کرد که می‌فرماید: هر کس به خدا حسن ظن داشته باشد خداوند متعال با او همچنان رفتار خواهد کرد و هر کس به روزی اندک راضی باشد خداوند متعال اعمال اندک، ناقابل و کوچک را از او خواهد پذیرفت. هر کس به مقدار کمی از حلال راضی باشد مؤونه اش سبک خواهد بود (و حساب و کتابش در روز قیامت راحت و آسان می‌شود) و خانواده‌ی او دارای نعمت بوده و خداوند او را به دردها و دواهای دنیا آشنا خواهد کرد و بالاخره انسان ساده زیست از دنیا با سلامتی رها شده و به سوی بهشت و خانه‌ی سلامتی کوچ خواهد کرد. [۴۳].

امام هشتم (ع) در مورد آثار و برکات ساده زیستی می‌فرمود:

قناعت و ساده زیستی نفس انسان را از خوار شدن حفظ می‌کند و عزت و توانمندی به همراه دارد، روحیه‌ی زیاده‌خواهی و افزون طلبی بی‌پایان (که دنیا پرستان را اسیر و ناتوان ساخته) را از وجود آدمی دور می‌کند و از همه مهمتر از قید بندگی و چشم به راه اهل دنیا بودن انسان را آزاد می‌سازد. [۴۴].

بر در ارباب بی‌مروت دنیا

چند نشینی که خواجه کی بدر آید

صبر و ظفر هر دو دوستان قدیم‌اند

بر اثر صبر نوبت ظفر آید

امام رضا (ع) ساده زیستی را بر دو گروه سهل و آسان می‌داند و می‌فرماید: هنر ساده زیستی کار کسی است که یا با ایمان و متعبد

است و چشم به پاداش‌های خداوند متعال در جهان آخرت دارد و متاع اندک دنیا را در مقابل نعمتهای اخروی چیزی نمی‌انگارد و یا اینکه شخص بزرگواری است و مقام و منزلت والای انسانی را از آلوده شدن به متاع [صفحه ۳۷]

قلیل دنیا و تواضع به دنیا داران پست و لئیم و طمع کار، مبرا و منزّه می‌داند. [۴۵].

و حافظ این جمله را چه زیبا معنی کرده است که:

جهان پیر رعنا را ترحم در جبت نیست

ز مهر او چه می‌پرسی در او همت چه می‌بندی

همائی چون تو عالیقدر حرص استخوان تا کی؟

دریغ آن سایه‌ی همت که برنا اهل افکندی

درین بازار اگر سودیست با درویش خرسند است

خدایا منعمم گردان بدرویشی و خرسندی

امام رضا آن چنان زندگی خود را ساده و بی‌پیرایه انتخاب کرده بود که در اوج عزت و توانمندی با ضعیف‌ترین قشر جامعه حشر و نشر داشت با فقرا می‌نشست و با آنان غذا می‌خورد و هیچگونه فرقی بین خود و اقشار کم‌درآمد و بیچاره جامعه قائل نبود. آن رهبر فرزانه در عین حالی که با عالیترین مقامات کشوری و لشگری و بالاترین دانشمندان ادیان و نامدارترین علمای عصر همنشین می‌شد همچنان با سادگی و بدون تشریفات با محرومین و مستضعفین و رده‌های پائین جامعه با مهربانی و دلسوزی رفتار می‌کرد. یکی از همسفران امام رضا (ع) گوید:

در سفری که علی بن موسی الرضا (ع) به خراسان می‌رفت من با آن حضرت بودم. روزی در کنار سفره‌ی خود تمام نوکرها و غلامان سیاه و سفید را بر صرف غذا جمع کرد، عرض کردم: فدایت شوم، بهتر بود برای غلامان و نوکرها سفره‌ی جداگانه‌ای می‌گستریدید. فرمود:

مه! ان الرب تبارک و تعالی و الأم واحده و الأب واحد و الجزاء

[صفحه ۳۸]

بأعمال؛ [۴۶].

آرام باش! خدای همه یکی است، مادر و پدر همه یکی است، پاداش و کیفر هر کس به چگونگی رفتار و عمل او بستگی دارد. آن حضرت دوست نداشت غلامانش وقتی بر سر سفره نشسته‌اند به احترام او برخیزند و می‌فرمود: اگر در حالی که غذا می‌خورید بر بالای سر شما آدمم بر نخیزید تا وقتی که از خوردن فارغ شوید. [۴۷].

خاطره‌ای از ساده زیستی

امام رضا (ع) گاهی برای تبیین خصلت پسندیده‌ی زهد و تجمل‌گریزی، به رفتار اولیاء الهی و مردان صالح اشاره کرده و خاطره‌هایی را از آنان نقل می‌کرد. آن حضرت در روایتی که به فرزندش امام جواد (ع) نقل کرده می‌فرماید:

روزی جناب سلمان، دوست صمیمی‌اش ابوذر را به منزل دعوت کرد و از او با نان خشکی که در داخل سفره‌اش با آب کوزه خیسانده بود پذیرائی نمود. ابوذر هنگام تناول غذا گفت: چه نان خوشمزه و دل‌چسبی است اگر نمکی هم به همراه آن بود! سلمان سریعاً بلند شده و با گرو گذاشتن کوزه‌اش مقداری نمک تهیه کرده و در سر سفره‌ی میهمان عزیزش قرار داد. ابوذر از آن غذای ساده که نان و نمک بود میل کرده و می‌گفت: حمد و شکر خدای را سزااست که ما را از قناعت پیشگان و ساده زیستان قرار داد.

سلمان به (شوخی) گفت: اگر قناعتی در کار بود کوزه‌ی ما به گرو نمی‌رفت. [۴۸].

زندگی تشریفاتی و دوری از سنت عاقلانه‌ی ساده زیستی آفات زیادی به دنبال دارد. که یکی از آنان سختی حساب در روز قیامت است. حضرت

[صفحه ۳۹]

سلیمان از خداوند متعال زندگی شاهانه خواست و عرضه داشت: پروردگارا! مرا حکومتی عطا کن که بعد از من سزاوار هیچکس نباشد. [۴۹]! خداوند متعال هم خواسته‌ی او را اجابت کرده و آن حضرت به زیباترین و عالیترین زندگی شاهانه دست یافت. حضرت سلیمان تمام دستورات شرعی را اعم از واجب و مستحب در حد یک پیامبر (ص) انجام می‌داد و معصوم بود هیچ گناهی هم از او صادر نشد با این حال حضرت صادق (ع) فرمود:

جناب سلیمان به خاطر انتخاب پادشاهی دنیا بعد از همه پیامبران به بهشت داخل خواهد شد. [۵۰].

حضرت امام خمینی که یکی از پیروان ساده زیست اهل بیت (ع) و درس آموز مکتب امام رضا (ع) می‌باشد، ساده زیستی را عامل نفوذ رهبران روحانی در قلب توده‌های مردم می‌داند. آن رهبر فرزانه نه تنها زاهدانه و عارفانه زندگی کرد بلکه در این زمینه می‌فرمود: من اکثر موفقیتهای روحانیت و نفوذ آنان را در جوامع اسلامی، در ارزش عملی و زهد آنان می‌دانم و امروزه هم این ارزش نه تنها نباید به فراموشی سپرده شود که باید بیشتر از گذشته به آن پرداخت. هیچ چیزی به زشتی دنیا گرائی روحانیت نیست و هیچ وسیله‌ای هم نمی‌تواند بدتر از دنیا گرائی، روحانیت را آلوده کند. [۵۱].

[صفحه ۴۰]

دلدادهی آیات وحی

با مروری اجمالی به زندگانی پر برکت امام رضا (ع) روشن می‌شود که قرآن، در سیره و سخن آن گرامی جایگاه ویژه‌ای داشته و آن حضرت (ع) زندگی روزمره خود را با آیه‌های وحیانی قرآن آن چنان عجین کرده بود که نور قرآن، در تمام ابعاد زندگی حضرتش پرتو افشانی می‌کرد. ابراهیم بن عباس یکی از همراهان حضرت رضا (ع) در این زمینه می‌گوید: همه‌ی سخنان، پاسخها و مثالهای آن حضرت، برگرفته از قرآن مجید بود. هر سه روز یکبار قرآن را ختم می‌کرد و می‌فرمود: اگر بخواهیم در کمتر از سه روز هم می‌توانم آن را ختم کنم. اما هرگز آیه‌ای را تلاوت نمی‌کنم، مگر اینکه در آن می‌اندیشم که درباره‌ی چه چیزی نازل شده است. [۵۲].

حضرت رضا (ع) در مورد پیروی از آیات الهی تاکید کرده و می‌فرمود: قرآن کلام و سخن خداست، از آن نگذرید و هدایت را در غیر آن مجوئید که گمراه می‌شوید. [۵۳].

اساساً پیشوایان معصوم (ع) نه تنها قرآن را به نحو شایسته‌ای عمل می‌کردند بلکه تفسیر و مضامین آن را نیز در موارد لازم بیان می‌نمودند چرا که امامان معصوم (ع) سرچشمه‌ی وحی و مفسران حقیقی آن هستند. آری ائمه اهل بیت (ع) بعد از رسول خدا (ص) حجت‌های الهی، جانشینان پیامبر اکرم (ص) و شایسته‌ترین ترجمان قرآن و آشناترین کس به تفسیر کلام وحی هستند به همین جهت برای کسب معارف قرآن و فهمیدن معانی بلند آن اول باید به سراغ امامان معصوم (ع) رفت. امیر مومنان علی (ع) فرمود:

این قرآن خطوطی است که در میان جلد پنهان است، با زبان سخن نمی‌گوید و نیازمند مفسر و ترجمان است ما (اهل بیت) بر تفسیر

و

[صفحه ۴۱]

ترجمان قرآن از همه‌ی مردم شایسته‌تریم. [۵۴] پیشوای پنجم (ع) نیز ضمن گفتار روشنگرانه‌ی ای که در مورد امتیازات اهل بیت (ع) بیان فرموده است به این نکته اشاره کرده و فرمود:

نحن تراجمه وحی الله؛

ما مترجمان وحی الهی هستیم. [۵۵].

در همین راستا امام رضا (ع) در مناسبت‌های مختلف به قرآن استناد کرده، آیات آن را تفسیر و تأویل می‌نمود به طوری که مخاطبان مسلمان و غیر مسلمان به عمق تفسیر و صحت کلمات آن حضرت اعتراف می‌کردند. برخی از این گفتارها در بخش مناظرات خواهد آمد. ابونواس شاعر در قصیده‌ای که برای امام رضا (ع) قراءت کرد با اشاره به مقام والای اهل بیت (ع) به این حقیقت نیز پرداخته است در فرازی از قصیده‌ی رائیه‌اش می‌گوید:

مطهرون نقیات ثیابهم

تجری الصلوة علیهم اینما ذکرنا

آل پیامبر از هر گناه و آلودگی پاک و مطهرند و هرگاه نامشان برده می‌شود درود و سلام نیز همراه نامشان فرستاده می‌شود.

فانتم الملاء الاعلی و عندکم

علم الكتاب و ما جاءت به السور

شمائید آن ملاء اعلی و نزد شماست علم کتاب خداوند و آنچه از سوره‌ها آمده است. [۵۶].

امام هشتم (ع) علاوه بر تدبر در آیات و عمل به مضامین آن و اشاره به رهنمودهای حیاتبخش کلام خداوند، به تلاوت عبارات قرآن نیز تاکید می‌کرد و دوست داشت که قرآن با صوت زیبا خوانده شود. به همین

[صفحه ۴۲]

جهت سفارش می‌نمود که:

حسنوا القرآن باصواتکم فان صوت الحسن یزید القرآن حسنا

با صداهای زیبا و دلنشین به قرآن زینت دهید چرا که صوت زیبا تلاوت قرآن را آرایش می‌دهد و بر زیباییش می‌افزاید. [۵۷].

و این آیه را نیز قرائت می‌کرد که:

و الله یزید فی الخلق ما یشاء؛

خداوند در آفریده‌های خود آنچه را بخواهد افزایش داده و کاملتر می‌کند.

آن بزرگوار در عین حالی که توصیه می‌کرد قرآن با صوت و لحن زیبا و دلنشین تلاوت شود، از تلاوت‌هایی که همانند آهنگ‌های غیر شرعی و متناسب با مجالس لهو و لعب هست نهی می‌کرد. [۵۸].

در اندیشه‌ی امام هشتم (ع) قرآن نه تنها هدایتگر و روشنی‌بخش محافل ظلمانی جهان بشریت است بلکه آیات آن گره‌گشای مشکلات زندگی و شفابخش بیماریها نیز هست. شیخ طبرسی از امام رضا (ع) این سخن را اینگونه گزارش کرده است:

اگر از امری و مشکلی هراسی داشتید صد آیه از هر کجای قرآن را که دوست دارید انتخاب کرده و بخوانید آنگاه ۳ بار بگوئید: اللهم اکشف عنی البلاء [۵۹] انشاءالله که ترس و نگرانی شما رفع می‌شود.

الگوی نیک مردان

ابراهیم بن عباس می‌گوید:

هرگز ندیدم امام رضا (ع) به کسی - ولو به یک کلمه - جفا و بی‌مهری کند و با زبان او را بیازارد و نیز ندیدم که سخن شخصی را

قطع نماید، بلکه صبر می‌کرد تا سخن او به آخر برسد و ندیدم که آن حضرت تا آنجا

[صفحه ۴۳]

که امکان داشت تقاضای کسی را رد نماید، او هرگز پاهایش را در کنار افرادی که در حضورش بودند دراز نمی‌نمود. هرگز در حضور کسی تکیه نمی‌کرد و هرگز ندیدم که آن حضرت به خدمتکاران و غلامان ناسزا بگوید و ندیدم او را که در حضور افراد آب دهانش را بیرون بپندازد و هرگز ندیدم که خنده‌ای با صدا و قهقهه آمیز داشته باشد، بلکه خنده‌اش تبسم و لبخند بود، وقتی که خلوت می‌کرد و کنار سفره می‌نشست همه خدمتکاران و غلامان حتی دربان‌ها را کنار سفره می‌نشاند و با هم غذا می‌خوردند. آن حضرت شب کم می‌خوابید بسیار سحرخیز بود، بسیار روزه می‌گرفت و روزه‌ی سه روز در هر ماه را حتماً انجام می‌داد و می‌فرمود:

روزه سه روز هر ماه، معادل روزه‌ی همه‌ی زمانهاست او کارهای نیک بسیار می‌کرد و غالباً آن را در شب‌های تاریک و مخفیانه انجام می‌داد. [۶۰].

خدمت رسانی

خدمت به مردم

اشاره

خدمت رسانی به مردم از مهم‌ترین نشانه‌های مردان الهی و انسانهای کامل است. اساساً خدمت به دیگران از بهترین راه‌های رسیدن به کمال و اهداف والای انسانی بوده و از منظر عقل و دین به این امتیاز ویژه‌ی انسانی توجه خاص شده است. مصادیق بارز خدمت رسانی در متون دینی ما به ویژه قرآن کریم و سیره‌ی اهل بیت (ع) در قالب واژه‌هایی همچون امداد، انفاق، حمایت از محرومان و مظلومان، قضای حوائج نیازمندان دیده می‌شود. از منظر حضرت رضا (ع) خدمت به نیازمندان آثار و برکات ارزشمندی دارد.

[صفحه ۴۴]

هشتمین امام شیعیان جهان در یک گفتاری روشنگر می‌فرماید: خداوند متعال در روی زمین بندگانی دارد که در رفع حوائج نیازمندان تلاش می‌کنند و در عرصه خدمت رسانی از هیچ کوششی فروگذار نیستند آنان در روز قیامت از سختی‌ها و گرفتاریها در امان خواهند بود. در ادامه حضرت اضافه کرد: هر کس دل مومنی را شاد گرداند خداوند دلش را در روز قیامت مسرور و خوشحال خواهد کرد. [۶۱].

به گواهی تجربه و تاریخ کسانی که با پذیرش مسئولیت‌های اجتماعی و با اعتقاد به ضرورت خدمت رسانی در این میدان گام نهاده‌اند و تا حد امکان در این راستا کوشیده‌اند شایسته‌ترین افراد برای تصدی ریاست و رهبری مردم بوده‌اند. هنر توفیق تمام رهبران اجتماعی به ویژه پیامبران الهی در مردم دوستی و خدمت به آنان بوده است. رسول گرامی اسلام در همین راستا جمله‌ی معروفی فرموده‌اند که: سید القوم خادمهم [۶۲]، رهبر و آقای مردم، خدمتگزار حقیقی آنان است.

علی (ع) نیز در توضیح این سخن پیامبر (ص) فرموده است:

السید من تحمل ائقال اخوانه [۶۳]؛ سروری و آقائی مردم شایسته کسی است که بار مشکلات برادران دینی خود را به دوش بکشد. امام رضا (ع) نه تنها در مورد دوستان و اهل ایمان خدمت و احسان را توصیه می‌کرد بلکه آن حضرت طبق بینش قرآنی خویش بر این نکته تأکید می‌ورزید که با خدمت و احسان، دشمنان خود را به دوست تبدیل کنید و این شیوه را از رسول گرامی اسلام در

جذب افراد به سوی دین اسلام به ارث برده بود. امام رضا (ع) راز توفیق در مدیریت را رام کردن

[صفحه ۴۵]

مخالفان از طریق خدمت و احسان به آنان می‌دانست و این اشعار را قرائت می‌کرد که:

و ذی غیلة سالمته فقهرته

فاوقرته منی لعفو التجمل

چه بسا با صاحبان اندیشه و خدعه و مکر صلح و مدارا کرده و بر آنها غالب آمده‌ام و با عفو و بخشش و خدمت، آنان را وادار به حیا کرده و از خود شرمنده ساخته‌ام.

و من لم یدافع سیئات عدوه

باحسانه لم یأخذ الطول من عل

و کسی که اعمال بد و کردار ناشایست دشمن خود را با احسان و برخورد نیکو دفع نمی‌کند از بزرگان شیوه‌ی نیکوی زندگی را نیاموخته است.

و لم ار فی الاشیاء اسرع مهلكا

لغمر قدیم من و داد معجل [۶۴].

من برای از میان بردن پرده‌های کینه و عداوت دیرینه شیوه‌ای بهتر از شتاب در برقرار کردن رشته‌های دوستی و محبت سراغ ندارم.

مضامین این اشعار امام هشتم (ع) برگرفته از آیات و حیانی قرآن است که به پیامبر (ص) می‌فرماید:

و لا تستوی الحسنه و لا السیئه ادفع بالتی هی احسن فاذا الذی بینک و بینه عداوة کأنه ولی حمیم و ما یلقاها الا الذین صبروا و ما یلقاها الا- ذو حظ عظیم [۶۵]؛ هرگز نیکی و بدی یکسان نیست رفتارهای بد را با آنچه که بهتر است دفع کن! در آن صورت خواهی دید که همان کسی که بین تو و او دشمنی است، بهترین دوست تو خواهد شد، اما جز کسانی که بردباری دارند به این مقام نمی‌رسند و همچنین به این مقام والا دست نمی‌یابند جز کسانی که سهم بیشتری از ایمان دارند.

آن حضرت پیوسته این سخن را به یارانش می‌آموخت که:

[صفحه ۴۶]

نیکی و خدمت کردن را به اهل و نااهل انجام دهید زیرا اگر طرف اهل نیکی باشد که چه زیباست و اگر اهل نیکی نباشد شما که اهل آن هستید. [۶۶].

با سیری کوتاه در سیره و تاریخ رسول خدا (ص) و ائمه اطهار (ع) می‌توان راز موفقیت آن گرامیان را در نفوذ اجتماعی و محبوبیت عمومی دریافت. آنان با عمل به این رهنمود قرآنی نه تنها به جذب انسانهای مستعد می‌پرداختند بلکه دشمنان قسم خورده شان را نیز به دوستان صمیمی تبدیل می‌کردند.

و اینک نمونه‌هایی از سیره‌ی امام (ع) را در عرصه خدمت رسانی با هم می‌خوانیم:

یاری به مسافر درمانده

الیسع بن حمزه می‌گوید: روزی در مجلس امام هشتم نشسته بودیم که مردی بلند قد به حضور امام آمده و عرضه داشت: درود خدا بر تو باد ای پسر رسول خدا (ص)! من مردی از دوستان شما و پدران‌تان هستم که از سفر حج می‌آیم. مولای من! تمام مخارج سفرم را در راه گم کرده‌ام و آن چنان تهیدست درمانده شده‌ام که برای رسیدن به وطنم هیچ ندارم.

اگر برایتان مقدور است مقداری پول برایم عنایت کنید تا به وطن برسم و اگر به وطنم رسیدم آن مبلغ را از جانب شما صدقه

می‌دهم چرا که من شخصی متمول و ثروتمندم. امام با شنیدن سخنان آن مرد غریب از جای خود بلند شده و به داخل حجره‌ی مخصوصش رفت و بعد از مدتی بدون اینکه امام بیرون آید دست خود را از لای در بیرون آورده و فرمود: ای مرد! این دویست دینار (اشرفی) را از ما بگیر و در رفع نیازت مصرف کن! و لازم نیست از طرف ما تصدق نمائی! مسافر غریب اشرفی‌ها را گرفته و [صفحه ۴۷]

از منزل بیرون رفت. بعد از رفتن او حضرت رضا (ع) به مجلس آمد و هنگامی که از او پرسیدند: یابن رسول الله! چرا خود نیامدی و از پشت در انفاق نمودی؟ حضرت پاسخ داد: من نخواستم که ذلت سوال را در چهره‌اش ببینم و او بخاطر خدمت ما شرم‌منده شود، آیا سخن رسول خدا (ص) را در این مورد نشنیده‌اید که فرمود: کسی که نیکی به دیگران را پنهان کند معادل هفتاد حج ثواب دارد.

ما اهل بیت دوست نداریم وقتی به کسی خدمت می‌کنیم یا نیازش را برطرف می‌نمائیم ذلت سوال را در چهره‌اش مشاهده کنیم. [۶۷].

در این رفتار و گفتار امام هشتم (ع) به مهمترین نکات تربیتی اشاره شده است و آن تقویت عزت نفس و پرورش خودباوری در نهاد افراد است چرا که اگر انسانها روحیه حقارت و خود کم بینی را در خود احساس نمایند با بسیاری از مشکلات روحی و روانی مواجه خواهند شد.

رهبران الهی با علم به اینکه ایجاد خصلتهای نیکو و صفات ستوده در انسانها با تقویت شخصیت آنان امکان‌پذیر است تلاشی می‌کردند تا ضمن کمک‌های مادی و رفع نیازهای ظاهری به جبران فقر عاطفی و فرهنگی نیز اقدام نمایند. اگر کرامت نفس و عزت انسان خدشه‌دار شود و او خود را فردی خود باخته و ذلیل تلقی نمایند نه تنها به سوی کمالات قدم بر نمی‌دارد بلکه ممکن است به امور خلاف و ناهنجار نیز روی آورد به همین جهت علی (ع) فرمود:

من کرمت علیه نفسه لم یهنها بالمعصیه؛

آنکه بزرگی و کرامت نفس خود را باور داشته باشد آن را با گناه و اعمال خلاف، پست و ذلیل نخواهد کرد.

گذشته از این، حفظ آبروی یک مسلمان از ظریف ترین دستورات دینی

[صفحه ۴۸]

ماست که در همه‌ی موارد بویژه در یاری رساندن به آنها باید رعایت شود.

اگر در ضمن خدمت رسانی و نیکی و احسان به آبرو حیثیت افراد لطمه بخورد نه تنها عمل ما نتیجه مثبت نخواهد داد بلکه مایه‌ی انزجار و نفرت نیز خواهد بود، در این صورت شیرین ترین ثمره‌ی عمل، به تلخ ترین خاطره‌ها تبدیل می‌شود. آری انسانی که نیازمند به خدمت است و به توانمندی برای رفع نیاز خود رجوع می‌کند از نظر عاطفی و روانی در مرتبه‌ی پایین تری قرار دارد برای همین شخص خدمت رسان باید مراعات حال او را بنماید تا عواطف و احساسات فرد نیازمند خدشه‌دار نشود.

نامه به فرزندان

امام رضا (ع) از خراسان برای فرزندش امام جواد (ع) نامه‌ای نگاشته و به پسر دل‌بند خود سفارشات مهمی نمود. بخشی از آن در مورد خدمت به مردم و انفاق و احسان بود. امام هشتم در فرازی از آن می‌نویسد:

پسرم خدا تو را نگهدارد و از دشمنانت پناه دهد، عزیزم پدرت فدایت باد! من در مورد اموال دنیوی‌ام به تو توضیح داده‌ام در حالی که زنده و سرپا هستم. آن اموال را من در اختیار تو گذاشتم تا به بستگان صله رحم نمائی! به خدمتگزاران پدرم موسی بن جعفر و جدم امام جعفر صادق (ع) احسان و نیکی بکنی! [۶۸].

آن حضرت در نامه‌ی دیگری نیز چنین می‌نگارد: ای ابوجعفر! به من اطلاع داده‌اند که خادمان تو هنگام خروج از منزل تو را از در کوچک و پشتی می‌برند و این بخاطر بخل و تنگ نظری آنهاست که از تو به نیازمندان خیری نرسد. پسر من به حقی که بر گردن تو دارم از تو می‌خواهم که هنگام ورود و خروج از در اصلی و عمومی رفت و آمد کنی و هنگامی که از منزل بیرون می‌آیی با خودت طلا و نقره و پول بردار و هر کس از [صفحه ۴۹]

تو چیزی خواست او را دست خالی بر مگردان! اگر عمو هایت از تو کمک مالی خواستند کمتر از پنجاه دینار عطا نکن و بیشتر از آن را خود دانی! و اگر عمه هایت از تو چیزی طلب کردند کمتر از بیست و پنج دینار مده و بیشتر از آن به اختیار توست. این توصیه‌های من بخاطر بلندی مقام تو در نزد خدای تعالی است. پس به دیگران انفاق و احسان و خدمت نما و از خدای صاحب عرش ترس فقر و تنگدستی نداشته باش! [۶۹].

امام رضا همانند جدش امیر مومنان علی و پدران بزرگوارش شبها به منازل فقراء و محرومین سرکشی نموده و لوازم مورد نیاز آنان را فراهم می‌ساخت. ابراهیم بن عباس می‌گوید: آن حضرت بسیاری از خدمات خود را به صورت مخفیانه و ناشناس انجام می‌داد. در شبهای تاریک که ظلمت همه جا را فراگرفته بود امام رضا (ع) به پخش صدقات و احسان به منازل نیازمندان اقدام می‌کرد. اگر کسی ادعا کند که در عصر او نیک مردی همانند امام رضا (ع) دیده است باور نکنید. [۷۰].

ابن شهر آشوب می‌نویسد:

آن حضرت روزی وارد حمام شد شخصی که امام را نمی‌شناخت از امام درخواست نمود که به بدنش کیسه بکشد امام رضا (ع) پذیرفته و مشغول کیسه کشی گردید. هنگامی که دیگران امام را به آن شخص معرفی کردند او در نهایت شرمساری از حضرت پوزش خواسته و التماس نمود که امام رضا (ع) از ادامه کار خودداری کند. اما حضرت رضا (ع) نپذیرفت و او را آرام کرده و به کار خود ادامه داد. [۷۱].

احیای سنت پیامبر

روزی مامون از امام تقاضا کرد که: نماز عید را با مردم بخواند، تا برای

[صفحه ۵۰]

مردم اطمینان بیشتری در این کار پیدا شود. امام پیغام داد که: «پیمان ما بر این بوده که در هیچ کار رسمی دخالت نکنم بنابراین مرا از اقامه نماز عید معذور بدار».

مامون گفت: مصلحت در این است که شما بروید تا هم موضوع ولایتعهدی تثبیت شود و هم فضل شما آشکار تر گردد. امام قبول نکرد. اما مامون دست بردار نبود تا اینکه در آخر امام رضا (ع) پیغام فرستاد که: «اگر قرار است من به نماز بروم من این فریضه را آنطور که رسول خدا (ص) و علی بن ابی طالب (ع) اقامه می‌کرده‌اند ادا می‌کنم».

مامون گفت: «اختیار با شماست، هر طور می‌خواهی عمل کن!» بامداد روز عید، سران سپاه و طبقات اعیان و اشراف و سایر مردم، طبق معمول و عادت که در زمان خلفا پیدا شده بود، لباسهای فاخر پوشیده و خود را آراسته و بر اسبهای آماده سوار شده و برای شرکت در نماز عید در اطراف محل سکونت آن حضرت جمع شدند.

مردم عادی نیز در کوچه‌ها و معابر خود را آماده کردند و منتظر امام هشتم (ع) شدند تا در رکاب او به مصلی بروند. حتی عده زیادی مرد و زن در پشت بامها آمده بودند تا عظمت و شوکت موكب آن ولی خدا را از نزدیک مشاهده کنند.

اما حضرت رضا (ع) برخلاف انتظار، مثل خلفاء و وزراء بیرون نماید بلکه همانطوری که خودش شرط کرده بود طبق سیره‌ی پیامبر

و علی (ع) به نماز عید حرکت کرد:

حضرت اول صبح غسل کرد لباسهای خود را پوشید عمامه سفیدی بر سر بست و یک سر آنرا از جلو سینه انداخته و سر دیگرش را به پشت میان دو شانه‌اش قرار داد و مقداری هم بوی خوش بکار برد، سپس عصائی بدست گرفت پاها را برهنه کرد دامن لباسش را بالا زد و به غلامان و اطرافیانش هم فرمود که چنین کنند.

[صفحه ۵۱]

کمی راه رفته و آنگاه سر به سوی آسمان کرد و تکبیر گفت: «الله اکبر، الله اکبر» ... جمعیت با او به گفتن این ذکر هم آوا شدند و چنان جمعیت با شور و هیجان هماهنگ تکبیر می‌گفتند، که گویی زمین و آسمان و در و دیوار با آنان همصدا و هم‌نوا شده است حضرت لحظه‌ای توقف کرده و با صدای بلند تکبیر گفت تمام مردم با صدای بلند، هماهنگ این جمله را تکرار کرده و در حالی که می‌گریستند، احساساتشان به شدت تهییج شده بود؛ گوئی که شهر مرو یکپارچه تکبیر می‌گوید؛ فضای معنوی مرو همه را به تعجب واداشت.

سران و افسران سوار بر اسب، که با لباس رسمی و با چکمه‌های نظامی حاضر شده بودند و خیال می‌کردند مقام ولایت عهدی با تشریفات سلطنتی و لباسهای فاخر و سوار بر اسب بیرون خواهد آمد؛ همین که امام را در آن وضع ساده و پیاده و متوجه به خداوند دیدند؛ آنچنان تحت تاثیر قرار گرفتند که نتوانستند احساسات قلبی خویش را کنترل نمایند.

آنان اشک ریزان، تکبیر گویان با شتاب هر چه تمامتر خود را از مرکبها به زیر افکنده و بی‌درنگ چکمه‌ها را از پا در آوردند هر کس دنبال چاقویی بود تا بند چکمه‌ها را پاره کند و کسانی که موفق می‌شدند خود را از دیگران خوشبخت‌تر می‌دانستند.

طولی نکشید که شهر مرو پر از ضجه و ناله شد، و احساسات و شور و نوا همه را فراگرفت. امام بعد از هر ده گام که برمی‌داشت می‌ایستاد و چهار با تکبیر می‌گفت و جمعیت با صدای بلند و با گریه و هیجان، آن جناب را همراهی می‌کردند. شکوه ایمان آنچنان فضا را پر کرده بود که جلوه‌های مادی از ذهن و خاطره‌ها فراموش شده بود، گویی همه چیز با امام هم‌نوا بود زمین و آسمان و پرندگان و ماهیان دریا تکبیر می‌گفتند جمعیت یکپارچه و در صفهای متحد به دنبال امام حرکت کرده و به سوی مصلی می‌شتافتند.

[صفحه ۵۲]

این خبر به مامون رسید؛ اطرافیانش گفتند اگر لحظاتی دیگر وضع همین طور ادامه یابد همه‌ی مردم مفتون و شیفته‌ی او خواهند شد، مامون احساس خطر نمود فوراً پیغام فرستاد و از حضرت تقاضا کرد که: «برگردید، زیرا ممکن است ناراحت شده و به مشقت بیفتید! همان کسی که هر سال نماز می‌خواند او بخواند!».

امام کفش و جامه‌های خود را طلبد، پوشید و مراجعت کرد و فرمود: «من که اول گفتم از این کار معذورم بداری». [۷۲].

حقوق کارگر

اشاره

هر کسی که به نحوی کارگری را استخدام کند و به او کار می‌سپارد شایسته است که مزد او را منصفانه و با توجه به ارزش کار وی معین کرده و به او اعلام نماید. تا او با خیال راحت به کار خویش بپردازد و با رضایت کامل از کار فرمایش به منزل برود.

سلیمان جعفری می‌گوید: همراه امام رضا (ع) بودم. آن حضرت داخل منزلش شد و متوجه گردید که کارگزاران وی در کار ساختمان، کارگر جدیدی را به سر کار آورده‌اند. امام علی (ع) پرسید: آیا دستمزد او را معین کرده‌اید؟ گفتند: نه! ما هر چه قدر

بدهیم او راضی خواهد شد.

امام ناراحت شد و فرمود: من بارها گفته‌ام که وقتی کارگر استخدام می‌کنید مزدش را مشخص کنید، زیرا در صورت تعیین اجرت، اگر هنگام پرداخت چیزی هم اضافه دهید، او با رضایت کامل از شما جدا می‌شود (و از شما ممنون و متشکر هم خواهد شد) اما در صورت عدم تعیین اگر سه برابر هم به او مزد بدهید ممکن است او خیال کند دستمزدش را به طور نپرداخته‌اید! [۷۳].

[صفحه ۵۳]

تکریم بانوان با ایمان

حبابه و البیه از معدود زنان موفق تاریخ اسلام است او توفیق زیارات هشت امام معصوم را یافته و از آن گرامیان سخن و حدیث و معارف آموخته است.

حبابه از امیر مؤمنان علی (ع) دلیلی برای امامت خواست و آن حضرت سنگریزه هائی را همانند موم در دست خود صاف کرده و مهر مبارکش را بر آن کوبید و به حبابه فرمود: بعد از من هر کس چنین کند او امام واجب الاطاعه‌ی تو خواهد بود. بعد از این واقعه حبابه به یکایک ائمه (ع) آن سنگریزه را داد و امام بعدی آن را در دست خود صاف کرد و مهرش را بر آن می‌کوبید. آن بانوی سعادت‌مند بعد از زیارت هفت امام معصوم و بدست آوردن نشانه‌ی امامت آن گرامیان، به محضر امام رضا (ع) شرفیاب شد و نشانه‌های امامت آن حضرت را نیز دریافت کرد.

او در حالی که ۲۳۰ سال از عمرش را سپری کرده بود دار فانی را وداع گفت.

امام رضا (ع) به پاس محبت‌ها و خدمات وی، دستور داد که بانوان مسلمان، این بانوی سالمند شیعی را در پیراهن مخصوص حضرتش کفن نمایند و خود شخصا در مراسم دفن وی شرکت کرد این فضیلت نیز بر انبوه امتیازات آن بانوی ارجمند افزوده شد. [۷۴].

دوراندیشی و شناخت زمانی

حضرت رضا (ع) در اثر دوراندیشی و شناخت زمان در مواقع حساس تصمیم‌های به موقع و حکیمانه اتخاذ می‌نمود. صفوان بن یحیی یکی از یاران مورد اعتماد حضرت رضا (ع) و از نمایندگان آن بزرگوار در این زمینه می‌گوید: پس از شهادت حضرت موسی بن جعفر (ع) امام رضا (ع)

[صفحه ۵۴]

خطبه خوانده و امامت خود را آشکار ساخت. ما از عواقب این امر ترسیدیم به همین جهت به حضور حضرت رضا (ع) شتافته و گفتیم: شما امامت خود را آشکار نمودید اما ما از گزند این طاغوت (هارون) بر شما بیمناکیم.

امام رضا (ع) فرمود: «او هر چه سعی دارد انجام دهد، قدرت تسلط بر من نخواهد یافت.»

صفوان می‌گوید: بعدا ما از منبع موثقی اطلاع یافتیم که یحیی بن خالد برمکی در یک جلسه‌ی خصوصی به هارون گفته است: این علی بن موسی بن جعفر (ع) برای خود ادعای امامت می‌کند و هارون پاسخ داده آنچه که در مورد پذیرش انجام دادیم به ضرر ما تمام شد و نتیجه‌ی مثبتی نگرفتیم، آیا می‌خواهی همه‌ی آنها را بکشیم؟! [۷۵].

رهنمودهای ازدواج

شرایط خواستگاری

امام رضا (ع) برای دوستاران و شیعیان خود در مشکلات و بحرانهای زندگی رهنمودهای راهگشایی داشت. حسین بن بشار واسطی می‌گوید: به حضرت رضا (ع) نامه‌ای نوشتم و اظهار داشتم که یکی از بستگانم از دخترم خواستگاری نموده است، او جوانی تندخو و بداخلاق است، آیا با او وصلت کردن را صلاح می‌دانید؟! حضرت در پاسخ فرمود:

«لا تزوجه ان كان سيئ الخلق؛

اگر بد اخلاق است با او وصلت نکن.» [۷۶].

همسر شایسته

همچنین آن بزرگوار برای جوانان در مورد انتخاب همسر

[صفحه ۵۵]

رهنمود هائی ارائه می‌فرمود: صفوان بن یحیی می‌گوید: امام رضا (ع) در مورد انتخاب همسر صالح و ره‌آورد مثبت این انتخاب چنین فرمود:

هیچ بهره‌ای برای یک مرد در این دنیا بهتر از همسر صالح سراغ ندارم هنگامی که او را می‌بیند شادمان شود و هرگاه از نظر او غائب شود ناموس و اموال او را پاس بدار یعنی خود را از دید نامحرمان و اموال شوهرش را از گزند حوادث محافظت نماید. [۷۷].

آرایش زن و مرد

حسن بن جهم می‌گوید: حضرت امام رضا (ع) را دیدم که خضاب کرده بود و ظاهری آراسته داشت. عرض کردم: خضاب کرده‌اید؟! فرمود: بله، مرتب بودن و آراستگی ظاهر یک مرد موجب پاسداری از عفت همسرش می‌گردد. اگر ظاهر یک مرد نامرتب و ژولیده باشد همسرش ممکن است عفت و ناموس خود را از دست بدهد. سپس فرمود: آیا تو دوست داری همسرت را نامرتب و ژولیده ببینی؟! گفتم: نه.

فرمود! همسرت نیز مانند توست دلش می‌خواهد شوهری آراسته، منظم و پاکیزه داشته باشد. [۷۸].

امام در سخن دیگری فرمود: زنان بنی‌اسرائیل بدان جهت از طریق عفت خارج شدند و ناموس خود را به حراج گذاشتند که مردان آنان به مرتب بودن و زیبایی و آرایش ظاهری اهمیت نمی‌دادند. [۷۹].

ابراز محبت به فرزند

اشاره

فرزندان گلهای بوستان زندگی‌اند و کام تشنه‌ی آنها جز با محبت والدین سیراب نمی‌گردد، هر نوع کوتاهی در سیراب نمودن عطش روحی آنان اثری جز پژمرده شدن این گلهای معطر در پی نخواهد داشت. برخی

[صفحه ۵۶]

والدین از نقش محبت در رشد معنوی و حتی جسمانی فرزندان خود غافلند و کمتر به اهمیت و تاثیر سحرآمیز آن توجه دارند در حالی که محبت دارویی شفابخش بسیاری از دردها است. بسیاری از ناسازگاریها و پرخاشگری‌های فرزندان را با محبت می‌توان پیشگیری نمود. نکته‌ی مهم در محبت و عاطفه به فرزندان اظهار و ابراز آن است چه بسا والدینی که فرزندان خود را بسیار هم دوست می‌دارند، اما از ابزار این دوستی یا غافلند یا ناتوانند. از بهترین جلوه‌های محبت به آغوش کشیده، بوسیدن، هدیه دادن در

کودکی، نوجوانی و حتی دوران جوانی فرزندان است. [۸۰].

آن حضرت به فرزند خویش ابراز محبت می نمود و با جملات دلنشینی که از عمق جاننش بر می خواست فرزند گرامی اش را مورد خطاب قرار داده و می فرمود:

بابی انت و امی انت لها (یعنی الامامه)

پدر و مادرم فدایت، تو برای مقام امامت شایستگی داری.

آن حضرت حتی در آخرین لحظات زندگی در حالی که در بستر شهادت قرار داشت از ابراز محبت به فرزند نوجوان خویش دریغ نمی ورزید؛ به احترام او بلند شده، دست به گردن فرزندش انداخته، او را در آغوش گرفته و میان چشمانش را بوسید. [۸۱].

آری محبت خیلی از دردها را درمان می کند و دلها را بسوی انسان متمایل و مجذوب می گرداند. اساساً راز توفیق پیامبر اکرم (ص) و امامان معصوم (ع) در مدیریت اجتماعی و تسخیر دلهای مردم همین عشق و علاقه و ابراز آن با تمام شکل هایش به تشنگان کوثر محبت بوده است.

رسول خدا (ص) می فرمود:

ان الله عزوجل رحیم یحب کل رحیم، [۸۲].

[صفحه ۵۷]

خداوند عزیز و جلیل، مهربان است و هر فرد مهربان را دوست دارد.

امام رضا (ع) نیز از این داروی شفابخش و کیمیای سحرآمیز کمال بهره را می برد. چنانکه ابزار علاقه آن گرامی به فرزند بزرگوارش با عبارات بابی انت و امی و شبیه آن کاملاً گویای این حقیقت است. کرامات، بخشش‌ها، تکریم محرومین، ابراز محبت به شیعیان و سایر افراد دلیل دیگری بر این مدعاست. مولوی اثر عمیق و جاویدان ابراز مهر و عطوفت، این ابزار کارساز تربیتی را برای همگام کردن دیگران با اندیشه‌های راستین و مقرون نمودن افراد به فضائل و کمالات، اینگونه به رشته‌ی نظم کشیده است.

از محبت دردها صافی شود

از محبت دردها شافی شود

از محبت تلخها شیرین شود

از محبت مسها زرین شود

از محبت خارها گل می شود

از محبت سرکه‌ها مل می شود

از محبت نار نوری می شود

از محبت دیو حوری می شود

از محبت سقم صحت می شود

وز محبت قهر رحمت می شود

از محبت مرده زنده می کنند

از محبت شاه بنده می کنند

از محبت دار تختی می شود

وز محبت بار، بختی می شود

از محبت خار سوسن می شود

بی محبت موم، آهن می شود
 از محبت سنگ روغن می شود
 بی محبت باغ، گلخن می شود
 از محبت حرن شادی می شود
 وز محبت غول هادی می شود
 از محبت نیش، نوشی می شود
 بی محبت شیر، موشی می شود.

آثار مهرورزی

امام رضا (ع) با این نیروی خدادی مهرورزی به دیگران، چنان در اعماق روح و جان افراد اثر گذشته و دل‌هایشان را تسخیر می کرد که برای ابد شیفته‌ی حضرتش می شدند.

[صفحه ۵۸]

مرزبان بن عمران قمی اشعری یکی از چشندگان محبت رضوی (ع) است او آنچنان به حضرت رضا (ع) عشق می ورزید که همیشه در دلش آرزو می کرد که از دوستان و پیروان راستین امام رضا (ع) باشد. تا اینکه روزی این راز قلبی خود را با حضرت در میان گذاشته و گفت: ای فرزند رسول خدا (ص) می‌خواهم از مطلبی که برایم خیلی مهم است از شما سوال کنم آیا من از شیعیان و دوستان شما هستم؟! امام رضا (ع) فرمود: بلی. دلش با پاسخ کوتاه امام آرام نشده و دوباره پرسید: آیا اسم من در میان دوستانت نوشته شده است؟ امام رضا (ع) دوباره فرمود: بلی تو از شیعیان ما هستی و نامت پیش ماست. [۸۳].

[صفحه ۶۱]

در عرصه‌ی علم و دانش

معدن حکمت

اشاره

پیشوایان معصوم شیعه هر کدام به نوبه‌ی خود سرچشمه‌ی کمالات و منبع فضائل و صفات عالی انسانی محسوب می شوند. نه تنها شیعیان بلکه افراد و گروه‌های مختلفی که با آن بزرگان در ارتباط بوده‌اند به این نکته اذعان دارند. حتی مخالفین و معاندین آنان گاهی در لابه‌لای سخنان خویش این حقیقت را ابراز کرده‌اند. یکی از کارگزاران حکومتی مأمون به نام رجاء بن ضحاک - که مأمور آوردن امام هشتم (ع) از مدینه به خراسان بود - می‌گوید: هنگامی که امام رضا (ع) را به دستور مأمون از مدینه به خراسان آوردم، مأمون از رفتار و حالات و خصوصیات وی از من سؤالاتی کرد و من آنچه را که در طول سفر و در اوقات شبانه‌روز از علی بن موسی بن الرضا (ع) دیده بودم به خلیفه گزارش دادم.

مأمون به من گفت:

یابن ابی الضحاک! هذا خیر اهل الارض و اعلمهم و اعبدهم فلا تخبر احدا بما شاهدته منه؛

ای پسر ضحاک! این شخص بهترین، داناترین و عابدترین فرد روی زمین است، آنچه را که از فضائل و مناقب و صفات والای او دیده‌ای نزد کسی فاش نکن (تا اینکه فضائل او توسط من منتشر شود). [۸۴].

ائمه اطهار (ع) معدن علم و حکمت و اخلاق و معارف عالی انسانی بوده و به تمام علوم مورد نیاز بشر آگاهی کامل دارند. به فرموده‌ی امام هشتم (ع) تمام نیازمندی‌های فرزندان آدم در نزد امام معصوم (ع) [صفحه ۶۲]

می‌باشد، و جمیع علوم مختلف بشری نزد آنهاست. [۸۵].

برتری بر دانشمندان

اساساً سخن گفتن از علم و دانش و اندیشه‌ها و تفکرات حضرت رضا (ع) که یک شخصیت ملکوتی و حجت الهی است از سطح اندیشه‌های بشری بسی فراتر است و عظمت دانش و عمق تفکرات چنین پیشوائی با نص پیامبر اکرم (ص) و اهل بیت کرامش به اثبات رسیده و به شهادت تاریخ و اعتراف دوست و دشمن، گویندگان زبردست و نویسندگان برجسته و اندیشوران عمق نگر افق‌های فکر و اندیشه‌ی خود را در مورد شخصیت‌های والای حضرتش ناتوان دیده‌اند. احمد بن عبدالله اندلسی مالکی (م ۳۲۸ هـ ق) معروف به ابن عبد ربه از دانشمند معروف اهل سنت در کتاب معروف خود عقد الفرید می‌نویسد:

مامون از دانشمندان فرهیخته و چیره دست عصر خود دعوت می‌کرد تا در جلسات مختلف با امام رضا (ع) گفتگو کرده و مناظره نمایند، در یکی از آن مجالس چهل سؤال بر امام رضا (ع) مطرح کردند، حضرت همه را بدون تأمل پاسخ داد، آنان از این همه شکوه و عظمت علمی و دانش سرشار شگفت‌زده شده و به اعلمیت و برتری آن گرامی اقرار کرده و در مقابل عظمت علمی حضرتش سر تعظیم فرود آوردند. [۸۶].

عالم آل محمد

امام کاظم (ع) همواره با ارشاد به امام رضا (ع) به فرزندان خویش می‌فرمود:

[صفحه ۶۳]

این برادر شما علی بن موسی (ع)، عالم آل محمد (ص) است، پس وی پرسش‌ها و مجهولات خویش را بپرسید و آنچه به شما یاد می‌دهد آن را حفظ کنید، از پدرم (امام صادق (ع)) چندین بار شنیدم که فرمود:

عالم آل محمد (ص) در صلب توست و ای کاش او را درک می‌کردم. [۸۷].

مرحوم شیخ صدوق می‌گوید:

مأمون در هر جا که احتمال می‌داد دانشمندی باشد و توانایی مناظره و مباحثه با امام رضا (ع) را داشته باشد به مجلس خویش دعوت کرده و او را با امام هشتم (ع) وارد بحث می‌نمود. او در این زمینه تلاشهای فراوانی به عمل آورد که اندیشمندان و نظریه پردازان فرقه‌ها و گروههای مختلف اسلامی و غیر اسلامی در مباحثه‌ی علمی بر حضرت رضا (ع) پیروز شوند و این به جهت حسد و کینه‌ی باطنی وی نسبت به آن حضرت بود. اما امام رضا (ع) در تمام آن جلسات و مناظره‌های سنگین و پیچیده‌ی علمی بر تمام دانشمندان عصر غلبه کرد. آن حضرت با کسی به بحث و مناظره نپرداخت مگر اینکه در پایان، طرف مقابل به فضیلت و برتری و دانش سرشار امام هشتم (ع) اعتراف نمود و در برابر استدلال‌های قوی و محکم او سر تعظیم فرود آورد. [۸۸].

شیخ طبرسی از هروی نقل کرده است که هیچ کس را دانشمندتر از علی بن موسی الرضا (ع) ندیدم و هیچ دانشمندی نیز او را ندید مگر اینکه همانند من به فضل و دانش او شهادت داد. [۸۹].

خود امام رضا (ع) در مورد دانش بی‌کران حضرتش و برتری بر اندیشمندان و متفکرین علوم مختلف می‌فرماید: «زمانی من در روضه (مسجد النبی ص) می‌نشستم و در آن دوران دانشمندان زیادی در مدینه بودند، هرگاه یکی از آنها از پاسخ پرسشی عاجز

می‌گشت و دیگران هم

[صفحه ۶۴]

نمی‌توانستند از عهده برآیند، همگی به من اشاره می‌کردند و مسائل مشکل را پیش من می‌فرستادند و من پاسخ همه‌ی آنها را می‌دادم! [۹۰].

آن حضرت در گفتار دیگری می‌فرماید:

«آن‌گاه که من بر اهل تورات با تورات شان و بر اهل انجیل با انجیل شان و بر اهل زبور با زبور شان و بر صابئین با زبان عبری خودشان و بر رومیان با منطق خودشان و بر اصحاب مقالات و اندیشه‌های مختلف به طریقه‌ی خودشان استدلال کنم و آن‌گاه که هر دسته‌ای را محکوم نمودم و دلیل شان را باطل ساختم و آنان از عقیده و پندارهای خویش دست کشیده و بر گفتار من گرویدند، مأمون در خواهد یافت مسندی که بر آن تکیه زده حق او نیست و در آن هنگام از کرده‌ی خود پشیمان خواهد شد. سپس فرمود:

«و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم» [۹۱].

تسلط به زبانهای مختلف

شیخ صدوق (ع) به نقل از ابوالصلت هروی می‌نویسد: امام رضا (ع) با هر گروه و ملیتی از مردم، با زبان مادری او سخن می‌گفت، به خدا سوگند او از خود آنها به زبان محلی شان داناتر بود و از خودشان فصیح تر صحبت می‌کرد، روزی به او گفتم:

«یابن رسول الله انی لا عجب من معرفتك بهذه اللغات علی اختلافها، فقال: یا ابا الصلت انا حجة الله علی خلقه؛ و ما كان الله لیتخذ حجة علی قوم و هو لا یعرف لغاتهم او ما بلغك قول امیر المؤمنین (ع)؛ اوتینا فصل الخطاب فهل فصل الخطاب الا معرفة اللغات؛ ای پسر رسول خدا، من از آشنایی شما به این همه زبانهای مختلف در شگفتم!

[صفحه ۶۵]

[چه طور ممکن است یک انسان به این همه زبانهای رایج و ملت‌های مختلف آشنا کامل داشته باشد؟!] آن حضرت در پاسخ فرمود: ای اباصلت! من حجت خداوند بر تمامی مردم روی زمین هستم، و پروردگار متعال حجت و خلیفه‌ی خویش بر قومی نمی‌گرداند کسی را که زبان و گویش آنها را بلد نباشد، آیا سخن امیرمؤمنان را نشنیده‌ای که فرمود: به ما فصل الخطاب عطا شده است و آیا فصل الخطاب غیر از آشنایی به لغات و زبانهای گوناگون چیز دیگری است؟! [۹۲].

اطلاع از آینده

کلیم بن عمران می‌گوید: به امام رضا (ع) گفتم: از خداوند بخواه برایت فرزندی عطا کند. حضرت فرمود: «من صاحب فرزندی خواهم شد و او وارث و یادگار من خواهد بود».

بعد از مدتی امام جواد (ع) به دنیا آمد، حضرت رضا (ع) به اصحابش فرمود: «فرزندی به دنیا آمد که شبیه موسی بن عمران شکافنده‌ی دریاست و مانند عیسی بن مریم مادرش پاک و مطهر است. [۹۳].

همچنین صفوان بن یحیی نقل می‌کند: روزی نزد امام هشتم (ع) نشسته بودم که حسین بن خالد صیرفی وارد شد. وی به قصد مشورت و نظرخواهی به امام رضا (ع) گفت: می‌خواهم سفری به منطقه‌ی عریض داشته باشم. حضرت فرمود: «در جائی که عافیت و امنیت و سلامتی برای تو وجود دارد ترک نکن» (یعنی به سفر نرو که احتمال خطر هست) او از گفتار امام (ع) قانع نشد و به قصد سفر به عریض به راه افتاد، اتفاقاً در راه با دزدان و راهزنان مواجه شده و تمام اموال و دارائی‌اش به سرقت رفت و راستی گفتار

حضرت بر او روشن گردید. [۹۴].

[صفحه ۶۶]

خبر از شهادت خویش

هنگامی که دعبل بن علی خزاعی قصیده‌ی تائیه‌ی خود را به نام «مدارس آیات» که یکی از بی‌نظیرترین، زیباترین و معروف‌ترین قصاید عربی است، سرود با خود عهد کرد که آن را نخست بر حضرت رضا (ع) بخواند. بدین منظور از مدینه به مرو آمد و در مرو به محضر حضرت رضا (ع) رسیده و عرضه داشت «یابن رسول الله! من در مناقب و مدح شما اهل بیت (ع) قصیده‌ای سروده‌ام و با خود عهد کردم که آن را بر هیچ کسی غیر از شما نخوانم. امام رضا (ع) فرمود: بخوان! او قصیده‌ی مفصل خود را قرائت کرد. در اینجا چند بیت از قصیده‌ی دعبل را می‌خوانیم:

مدارس آیات خلت من تلاوة

و منزل وحی مقفر العرصات

مدارس آیات الهی که منل اهل بیت (ع) است از تلاوت آیات الهی خالی مانده و عرصه‌های منزل وحی از ساکنانش تهی گشته است.

سقی الله قبرا بالمدينة غیثه

فقد حل فيه الامن بالبركات

خداوند با نزول رحمت خود سیراب کند قبری را که در مدینه موجب امنیت و انواع برکات است و آن قبر منور رسول الله (ص) می‌باشد.

و صلی علیه الله ما ذر شارق

و لاحت نجوم الیل مبتدرات

«همواره درود می‌فرستد خداوند متعال بر او مادامی که آفتاب فروزان طلوع می‌کند و ستارگان آسمان به سرعت در طلوع و غروب‌اند.»

افاطم قومی یا ابنة الخیر فاندبی

نجوم سماوات بارض فلات

«ای فاطمه! ای دختر بهترین انسانها برخیز و ندبه کن بر آن ستارگان درخشان آسمان عزت که در سرزمین کربلا به خاک افتادند.»
هنگامی که دعبل این بیت را بر امام رضا (ع) قرائت کرد:

و قبر بیغداد لئفس زکیه

تضمنها الرحمن فی الغرفات

«و قبری دیگر در بغداد، برای شخصیتی پاک و مطهر می‌باشد که خداوند متعال تضمین کرده که در غرفه‌های بهشتی آن گرامی را جای دهد، و آن قبر معطر امام

[صفحه ۶۷]

موسی کاظم (ع) است.»

آن حضرت فرمود: ای دعبل خزاعی! آیا دوست داری که دو بیت دیگر بر این قصیده‌ی تو اضافه کنم، تا کاملتر گردد، دعبل گفت: بلی یابن رسول الله! امام رضا (ع) فرمود:

و قبر بطوس یا لها من مصیبه
الحت علی الاحشاء بالزفرات
الی الحشر حتی یبعث الله قائما
یفرج عنا الغم و الکربات

«و قبر دیگری در سرزمین طوس خواهد بود که حسرتها و مصیبتها از آن به دل مؤمنان رسد، که دائما سوز آن مصیبت درونشان شعله‌ور بوده و آن را از طریق اشک و آه بیرون می‌کنند و این سوز و گداز همچنان ادامه می‌یابد، تا آنکه حق تعالی حضرت قائم (ع) را مبعوث فرماید، تا آن مصیبت‌ها، از دلها زدوده شده و به سرور و شادی بدل شود.»

دعبل پرسید: یابن رسول الله! آن قبر چه کسی خواهد بود؟ امام رضا (ع) فرمود: قبر من می‌باشد و طولی نمی‌کشد که، طوس محل رفت و آمد شیعیان و دوستان ما خواهد بود.

حضرت در ادامه فرمود:

«الافمن زارنی فی غربتی بطوس کان معی فی درجتی یوم القیامه؛

ای دعبل بدان! هر کس مرا در غربت، در شهر طوس زیارت کند، در روز قیامت با من همنشین خواهد بود.»

دعبل به قصیده‌ی خود ادامه داد تا رسید به این ابیات:

خروج امام لا محاله خارج

یقوم علی اسم الله و البرکات

یمیز فینا کل حق و باطل

و یجزی علی النعماء و النقمات

بدون شک امام قائم (عج) خروج خواهد کرد، قیام او با نام خدا و به همراه برکات و خیرات خواهد بود. آن حضرت در میان ما حق و باطل را از هم جدا کرده و برای کارهای نیک پاداش عطا کرده و زشت کاران را مجازات خواهد نمود.

هنگامی که دعبل این ابیات را قرائت کرد، به شدت اشک از چشمان

[صفحه ۶۸]

مبارک امام رضا (ع) جاری شد و بعد از آن سر مبارک را بلند کرده و نگاه خود را به سوی دعبل دوخته و فرمود:

«یا خزاعی! نطق روح القدس علی لسانک بهدین البیتین و هل تدری من هذا الامام؟! او متی یقوم؟!؛ ای خزاعی این دو بیت را روح

القدس بر زبانت جاری کرد آیا می‌دانی این امام کیست و کی ظهور خواهد کرد؟

عرض کرد: نه ای مولای من! اما شنیده‌ام امامی از شما خاندان ظهور خواهد کرد و زمین را از آلودگی‌ها و فساد پاک نموده و از قسط و عدالت پر خواهد کرد.

امام رضا (ع) فرمود: ای دعبل، امام بعد از من پسر محمد می‌باشد و بعد از او فرزندش علی امام خواهد بود و بعد از علی فرزندش

حسن، و بعد از او فرزندش حجت قائم (ع) امام می‌باشد. در غیبت او شیعیان انتظارش را می‌کشند و بعد از ظهور، اطاعتش خواهند

نمود، اگر از عمر دنیا نماند، مگر یک روز، خداوند آن روز را طولانی خواهد کرد تا آن حضرت خروج نماید و زمین را پر از

عدل و داد کند چنانکه قبل از او از ظلم و جور پر شده است. [۹۵].

نظریه شرطی سازی در تربیت

امروزه در علوم روانشناسی و تربیتی نظریه شرطی سازی جایگاه ویژه‌ای یافته است نظریه پردازان این علوم بر این باورند که شرطی

سازگاری یکی از روشهای موثر در ایجاد زمینه‌های رشد و تربیت افراد در وصول به اهداف تربیتی است برای توفیق بیشتر در ایجاد عدالت و سجایای پسندیده در کودکان و نوجوانان می‌توان از این شیوهی کارآمد بهره گرفت به عنوان مثال، ربط دادن خوشی‌ها و شادکامی‌ها زندگی با اهداف مطلوب و مورد نظر مریبان، می‌تواند متریبان را به طور غیرمستقیم به

[صفحه ۶۹]

سوی خواسته‌های مورد نظر مریبان، سوق دهد. حضرت رضا (ع)، در گفتاری حکیمانه به این روش اشاره کرده و فرمود:

«بروا اهلکم و اولادکم جمعۃ الی جمعۃ؛ [۹۶] جمع به جمع (در روزهای جمعه) به همسر و فرزندان خویش نیکی کنید.»

برای اینکه بتوانیم روز جمعه را در نظر اعضای خانواده خوشایند و زیبا و دوست داشتنی جلوه دهیم می‌توانیم در آنروز به آنها بیشتر توجه کرده و با تأمین نیازهای مادی و رفاهی و عاطفی آنان، به این خواسته‌ی تربیتی اسلامی به طور غیرمستقیم نائل شویم. البته نیکی کردن به خانواده همیشه خوب است، اما امام هشتم (ع) که به نیکی کردن در روز جمعه تأکید می‌کند، برای این است که روز جمعه یکی از اعیاد مسلمین و روز شادی و نشاط است و خانواده‌ی یک فرد مسلمان باید خاطره‌ی خوش و با نشاطی از آن روز داشته باشد و با رسیدن جمعه، ناخودآگاه مسرور و شادمان گردد. مدیر یک خانواده می‌تواند غیرمستقیم با نیکی کردن توسعه‌ی بیشتر به رفاه خانواده در روز جمعه، این شادی و نشاط را به کانون گرم و صمیمی خانواده‌ی خویش به ارمغان آورد.

پرورش جسم

از آن حضرت در مورد تغذیه‌ی مناسب و سلامت افراد سخنان ارزنده‌ای به ما رسیده است که به مواردی اشاره می‌کنیم: محمد بن سنان نقل کرده است که امام رضا (ع) فرمود:

«همسران باردار تان را کندر دهید، اگر فرزند آنها پسر باشد، پاکیزه قلب و دانشمند و شجاع خواهد شد و اگر دختر باشد، خوش اخلاق و زیبا می‌شود و مورد توجه شوهر آینده‌اش خواهد بود.» [۹۷].

بدیهی است که این نوع خوراکی‌ها علت تامه پدید آوردن این صفات

[صفحه ۷۰]

نیست بلکه عوامل دیگری نیز در این مورد دخالت دارند. در سیره‌ی تربیتی امام رضا (ع) علاوه بر تأکید بر سایر ابعادی معنوی انسان، به رعایت بهداشت و تغذیه سالم و نیز سایر عوامل غیرمادی مؤثر در سلامتی مانند صدقه و عقیقه توجه خاصی شده است آن حضرت در بخشی از مطالبی که برای مأمون نوشته است می‌فرماید:

«و العقیقه عن المولود للذكر والانثی واجبه و كذلك تسميته و حلق رأسه یوم السابع و يتصدق بوزن الشعر ذها او فضة و الختان سنه واجبه للرجال؛

عقیقه برای پسر و دختر، تراشیدن موهای سر نوزاد در روز هفتم و معادل وزن موها طلا و یا نقره صدقه دادن لازم است و ختنه پسر بچه‌ها واجب است.» [۹۸].

آن حضرت در سخن دیگری به نقل از پیامبر اکرم (ص) فرمود: «فرزندانتان را در روز هفتم ختنه کنید، زیرا ختنه باعث پاکی بیشتر و رشد سریعتر آنان می‌شود.» تغذیه‌ی سالم و مقوی را امام رضا (ع) در مورد فرزندش نیز عملاً مراعات می‌کرد یحیی صنعانی می‌گوید: در منا به محضر امام رضا (ع) وارد شدم، دیدم آن حضرت تنها پسر خردسالش حضرت جواد (ع) را در دامان خود نشانده و به او موز می‌دهد. [۹۹].

امام رضا (ع) هنگام عزیمت به خراسان در مسیر خود به نیشابور رسید، جمعیت بسیاری از آن حضرت استقبال کردند، هنگامی که خواست به سوی مرو برود، جماعتی از علمای اهل تسنن بر سر راه آن حضرت آمدند، هنگامی که خواست به سوی مرو برود، جماعتی از اهل تسنن بر سر راه آن حضرت آمدند تا آن حضرت را زیارت کنند و خواستند تا حدیثی از آباء گرامیش که صاحبان اندیشه‌ی توحیدی بودند نقل کنند، امام دستور داد پرده

[صفحه ۷۱]

را کنار زدند، مردم در حال هجوم بودند و سر و صدا می کردند، امام از مردم خواست تا ساکت گردند، آنگاه فرمود: پدرم از پدرش تا امیرالمؤمنین علی (ع) و او از پیامبر (ص) و او از جبرئیل نقل کرد که خداوند فرمود: «کلمه لا اله الا الله حصنی فمن دخل حصنی امن من عذابی؛ کلمه‌ی توحید حصار محکم من است، هر کس داخل آن گردید، از عذاب من ایمن خواهد شد.» امام بعد از اندکی تأمل به آنها فرمود:

این موضوع شروطی دارد «و انا من شروطها؛ پذیرش امامت من از جمله شرایط آنهاست».

۲۰ هزار و به نقلی ۲۴ هزار نفر این سخن را نوشتند. [۱۰۰].

کتابهای منسوب به امام رضا

۱- صدوق در عیون اخبار الرضا (ع) رساله‌ای از آن حضرت نقل کرده که در جواب محمد بن سنان قمی در علل احکام نوشته است و در آن پنجاه و پنج علت از علل شرایع مطرح شده است.

۲- کتاب علل فضل به شاذان که همه را از امام رضا (ع) شنیده و جمع کرده و از آن حضرت به علی بن محمد بن قتیبه نیشابوری نقل می کند.

۳- رساله‌ای که آن حضرت برای مأمون عباسی در محض اسلام و شرایع دین مرقوم فرموده و صدوق (ره) آن را در عیون اخبار الرضا (ع) آورده است.

۴- رساله‌ای که برای مأمون عباسی درباره شریعت نوشت، حسن بن شعبه در تحف العقول نقل کرده: مأمون فضل بن سهل را محضر امام رضا (ع) فرستاد و پیغام داد که دوست دارم برای من از حلال و حرام و واجبات و سنن بنویسی که تو حجت خدا بر خلق و معدن علم هستی،

[صفحه ۷۲]

امام علی (ع) دوات و کاغذ خواست و نوشت:

بسم الله الرحمن الرحيم ... آنگاه ابن شعبه این رسالت را به تفصیل نقل می کند [۱۰۱].

۵- رساله ذهبیه، رساله‌ای بود که امام (ع) درباره طب و بهداشت و صحت بدن توسط اغذیه برای مأمون عباسی نوشت و چون مأمون دستور داد آن را با آب طلا نوشتند، به رساله ذهبیه معروف گردید. علامه مجلسی همه آن رساله را در پنجاه صفحه نقل کرده و در آخر فرموده: ابو محمد حسن قمی گوید: چون این رساله به دست مأمون رسید، آن را خواند و شاد شد و گفت: با آب طلا نوشته شود و رساله مذهبی مسمی گردید [۱۰۲].

۶- کتاب فقه الرضا، و آن کتابی است در ابواب فقه، این کتاب تا زمان مجلسی اول مشهور نبود و از زمان وی معروف گردید، علتش آن بود که، جماعتی از اهل قم نسخه آن کتاب را به مکه آوردند، قاضی امیر سید حسین اصفهانی آن را دید و یقین کرد که آن تألیف حضرت رضا (ع) است، سید آن را استنساخ کرد و با خود به اصفهان آورد و به مجلسی اول نشان داد، او و فرزندش مجلسی دوم یقین کردند که آن از حضرت رضا (ع) است.

شاگردان مکتب امام رضا

اشاره

در سیره‌ی فرهنگی امام رضا (ع) پرورش شاگردان شایسته و مورد اعتماد از اهمیت خاصی برخوردار است. آن حضرت با جذب و شکوفائی استعدادهای درخشان و قابل اعتماد برای خدمات فرهنگی در عرصه‌ی تبلیغ و تدریس و نشر معارف الهی گامهای اساسی برداشته است.

در اینجا با تنی چند از آن درس آموختگان مکتب رضوی (ع) آشنا

[صفحه ۷۳]

می‌شویم:

ابراهیم بن عباس صولی

این عالم و شاعر برجسته‌ی شیعی در نزد امام هشتم از مقامات عالیه برخوردار بود. او در عین حالی که در دربار مامون به کار اشتغال داشت اما در حقیقت یکی از عوامل کارساز امام رضا (ع) در حل مشکلات شیعیان به شمار می‌رفت. ابراهیم بن عباس شاعری توانا، گوینده‌ای بلیغ و نویسنده‌ی زبردست و ماهر بود. او برای امام رضا (ع) قصیده‌ای ساخته و در حضور آن حضرت آن را قرائت کرد و همچنین وی شعری در مصیبت امام حسین (ع) سروده و به جمع عاشورائیان پیوست. امام رضا (ع) نیز از این عمل نیک وی سپاسگزاری نموده و مبلغ ده هزار درهم از سکه هائی که به نام حضرتش مزین شده بود برای وی عطا نمود. [۱۰۳].

حسن بن جهم

وی از حدیث نگاران و راویان اهل بیت (ع) و از تربیت شدگان مکتب امام هشتم می‌باشد. او مورد اعتماد امام رضا (ع) و از نزدیکترین خواص آن گرامی است. و روایات متعددی از امام رضا (ع) و امام کاظم (ع) برای مشتاقان فرهنگ اهل بیت (ع) به یادگار گذاشته است. [۱۰۴].

صفوان بن یحیی

شغل او پارچه فروشی بود اما وی در مکتب امام کاظم و امام رضا و امام جواد (ع) به درجه‌ای از علم و دانش و اعتبار رسیده که امام رضا (ع) او را وکیل خود قرار داد. صفوان در میان علما به کوشش و فعالیت در عرصه‌ی علم و عبادت معروف است و از وی تألیفات متعددی بجای مانده است که به سی جلد بالغ می‌شود. حضرت جواد (ع) در حق وی دعا کرده و فرمود: خدا از او راضی و خشنود باشد همچنانکه ما از او خشنودیم و

[صفحه ۷۴]

پاداش نیک برایش عنایت کند او هرگز با من و پدرم مخالفت نکرد.

صفوان در وفای به عهد، تقوا و پارسائی و عبادت و نیایش، گوی سبقت را از تمام دوستانش ربوده بود. امام رضا (ع) در مورد تقوای وی فرمود: ضرر دو گرگ درنده‌ی حریص، برای گوسفندانی که چوپان ندارد بیشتر از ضرر حب ریاست برای دین مسلمان نیست اما صفوان ریاست را دوست نمی‌دارد. صفوان بن یحیی در سال ۲۱۰ در مدینه‌ی منوره وفات یافت. [۱۰۵].

یونس بن عبدالرحمن

اشاره

یونس بن عبدالرحمن یکی دیگر از شاگردان ممتاز مکتب حضرت رضا (ع) است. او همواره پاسدار حریم ولایت و مرزبان فرهنگ اهل بیت (ع) بود. یونس در برابر انواع ناملازمات و مشکلات استقامت ورزید و نام خود را در زمره‌ی مردان الهی و یاران مخلص اهل بیت (ع) جاودانه کرد. تا آنجائی سه بار حضرت رضا (ع) بهشتی بودنش را تضمین کرده است. [۱۰۶].

یونس در مورد کوششهای خویش در کسب علم و فضیلت چنین می‌گوید: بیست سال سکوت کردم و بیست سال سوال می‌کردم و بعد از آن به سوالات دیگران پاسخ داده اظهار نظر می‌کردم. یونس همنشین سه تن از امامان معصوم (ع) است و در مکتب امام صادق و امام کاظم و امام رضا (ع) به کسب فیض و علوم الهی پرداخت تا جائی که بعنوان مرجع شیعیان و صاحب نظر در علم فقه گردید. عبدالعزیز مهتدی - که روایات متعددی از امام رضا (ع) نقل کرده و نماینده حضرت در شهر قم بود، - روزی به امام رضا (ع) عرض کرد: راه من دور است و همیشه نمی‌توانم به حضور شما برسم و مسائل و احکام شرعی را بپرسم مشکلات دینی خود را از چه کسی جويا شوم؟ امام رضا (ع) فرمود! از یونس بن

[صفحه ۷۵]

عبدالرحمن. [۱۰۷].

محمد بن عیسی نیز از امام رضا (ع) پرسید: فدایت شوم من همیشه نمی‌توانم به دیدار شما بیایم و مسائل و احکام دینم را فرا بگیرم آیا یونس بن عبدالرحمن (که مقام و موقعیت علمی خوبی دارد) مورد اعتماد شماست؟ آیا می‌توانم مسائل دینم را از او بیاموزم؟ امام هشتم (ع) فرمود: بلی. [۱۰۸].

فضل بن شاذان فقیه، متکلم و محدث سرشناس و از یاران فداکار اهل بیت (ع) در مورد عظمت شخصیت یونس بن عبدالرحمن می‌گوید: در عالم اسلام - بعد از چهارده معصوم (ع) - مردی فقیه‌تر از سلمان فارسی ظهور نکرده است و بعد از او شخصی فقیه‌تر از یونس بن عبدالرحمن سراغ ندارم و از امام رضا (ع) شنیدم که فرمود: یونس بن عبدالرحمن سلمان روزگار خویش است. [۱۰۹].

یونس و گروه واقفیه

اشاره

هنگامی که امام هفتم (ع) در سال ۱۸۳ به دست هارون الرشید پنجمین خلیفه ستمگر عباسی (۱۹۳ - ۱۷۰) به شهادت رسید. مسئولیت الهی امامت و رهبری به عهده‌ی فرزندش امام ابوالحسن علی بن موسی الرضا (ع) قرار گرفت. با اینکه امام هفتم (ع) بارها به جانشینی فرزندش امام رضا (ع) برای تصدی امر خطیر امامت تاکید کرده بود اما گروهی از سودجویان با نیت‌های مادی و انگیزه‌های واهی امامت امام هشتم را انکار کرده گفتند: امام کاظم (ع) همان مهدی موعود است او نمرده بلکه زنده است و از منظر ما غائب شده او آخرین امام می‌باشد. آنها در امام هفتم متوقف شده و به گروه واقفیه موسوم گردیدند.

[صفحه ۷۶]

آنها وقتی وجود مقدس امام رضا (ع) را با مقاصد شیطانی خود مخالف دیدند، در امامت آن حضرت در میان شیعیان شبهه و تردید کرده و به شایعه پراکنی منافقانه اقدام نمودند. سران واقفیه که از وکلاء و نمایندگان حضرت کاظم (ع) بودند و اموال بشمارای را

از سوی آن حضرت در دست داشتند برای تصاحب این اموال منکر امامت امام رضا (ع) شدند.

یونس بن عبدالرحمن یکی از پیشتازان مبارزه بر علیه گروه منحرف واقفیه است. یونس از همان روز شهادت امام هفتم (ع) برای حمایت از حجت خدا پنا خواسته و با ژرف‌نگری و بینشی عقلانی و عرفانی بر مسأله امامت تأکید کرده و با اصرار بر امامت حضرت رضا (ع)، عرصه را بر سران واقفیه تنگ نمود. او روزی در مجلس عیسی نشسته بود که خبر شهادت امام هفتم را آوردند یونس با تیزی و دورانیشی کاملی که داشت در همان جلسه بلند شده با قاطعیت تمام خطاب به اهل مجلس گفت: ای اهل مجلس بدانید از این لحظه به بعد بین من و خدایم امامی نیست مگر علی بن موسی (ع) که او امام بحق من است. [۱۱۰].

رد پیشنهاد رشوه

پاسدار شجاع فرهنگ اهل بیت (ع) بعد از احساس خطر انحراف در مسیر امامت و رهبری مصمم شد با فتنه‌گران به شدت مقابله کند او که در آشفته بازار آن روز، ملجأ و پناهگاه مطمئنی برای شیعیان محسوب می‌شد، ضرورت تداوم امامت برای رهبری جامعه را گوشزد کرده و با اطمینان خاطر و ایمانی راسخ و قلبی سرشار از محبت اهل بیت (ع)، امامت و رهبری حضرت رضا (ع) را به صورت شایسته‌ای تبلیغ نمود.

هنگامی که رهبران دنیا دوست واقفیه او را سدی محکم در برابر خواسته‌های شیطانی خویش دیدند برای فریفتن یار دیرین امامت نقشه کشیده و مبلغ قابل توجهی رشوه پیشنهاد کردند. یونس در این مورد

[صفحه ۷۷]

می‌گوید:

بعد از شهادت امام هفتم (ع) نمایندگان آن حضرت مبالغی کلانی از بیت‌المال در اختیار داشتند و آنان باید این مبالغ را به امام بعدی یعنی حضرت رضا (ع) تحویل می‌دادند. مثلاً «زیاد قندی» مبلغ هفتاد هزار دینار و «علی بن حمزه» سی هزار دینار در دست داشت. زرق و برق این مبالغ هنگفت چشم و گوش آنان را از دریافت حقیقت بسته بود. به همین جهت منکر امامت امام رضا (ع) گردیدند. وقتی من این واقعت را فهمیدم بی‌پروا به مردم ماجرا را گفته و آنان را به پذیرش امامت حضرت رضا (ع) تشویق و تبلیغ کردم. آنان به من پیغام فرستادند که اگر از تبلیغ امامت علی بن موسی دست برداری و در این زمینه سکوت کنی ما تو را از پول بی‌نیاز می‌کنیم و مبلغ ده هزار دینار طلا پیشنهاد کردند من در پاسخ آنان گفتم: مگر ما از امام صادق (ع) روایت نمی‌کنیم که هر زمان بدعت‌ها در دین آشکار شود عالم باید علم خود را ظاهر کند و گرنه نور ایمان از قلب او گرفته می‌شود. بعد یونس پیشنهاد شیطانی آنان را به شدت رد کرده و گفت: من هرگز و در هیچ زمان از جهاد در راه خدا فروگذاری نخواهم کرد.»

وقتی که سران فتنه‌گر واقفیه مواضع اصولی و نظر یونس را فهمیدند با او به دشمنی پرداختند. [۱۱۱].

یونس بن عبدالرحمن علاوه بر تلاشهای تبلیغی و مبارزان فرهنگی و سیاسی و اجتماعی بیش از سی جلد در موضوعات مختلف اسلامی آثار ارزنده‌ای از خود بجای گذارد و در حدود ۲۶۳ حدیث از امامان معصوم (ع) به ما گزارش کرده است که همه‌ی آنها مورد توجه دانشمندان حدیث شناس و فقهای زبردست قرار گرفته است. یونس پس از عمری مجاهدت و تلاش بی‌وقفه در راه نشر فرهنگ

[صفحه ۷۸]

اهل بیت (ع) بویژه آشکار نمودن امامت حضرت رضا (ع) و درک محضر چهار معصوم (ع) در شهر مدینه در گذشت.

امام رضا (ع) در پیامی به مناسبت رحلت این شاگرد ممتاز مکتب اهل بیت (ع) چنین فرمود: عاقبت کار یونس را بنگرید خداوند

متعال او را در کنار رسول گرامی‌اش قبض روح کرد. [۱۱۲].

علاوه بر اینها افراد متعدد دیگری نیز از درس آموزان دانشگاه امام رضا محسوب می‌شوند که فقط شیخ طوسی نام ۳۱۹ نفر از آنان را در کتاب ارزشمند رجال خویش فهرست کرده است.

نام برخی از شاگردان امام رضا (ع) بدین قرار است:

- احمد بن ابی نصر بزنطی

- دعبیل خزائی

- ابراهیم بن موسی

- حسن بن شاء بجلی کوفی

- اسحاق بن موسی بن جعفر

- زکریا بن آدم

- حسن بن محبوب

- نصر بن قابوس

- حسین بن بشار

- داود زربی

- محمد بن اسماعیل بن بزیع

- مرزبان بن عمران

- محمد بن سنان

- حبابه‌ی والیه

- هشام بن ابراهیم

- فاطمه دختر امام رضا (ع) [۱۱۳].

- علی بن مهزیار اهوازی

- حسن بن فضال

- اباصلت هروی خادم

- علی بن جعفر

[صفحه ۸۱]

گفتارهای حکیمانه

گفتارهای تربیتی

اشاره

از حضرت رضا (ع) در مورد تربیت فرمایشات گهر باری به ما رسیده است که در اینجا برخی از آنان را یادآور می‌شویم:

ابراز دوستی

- التودد الى الناس نصف العقل؛ [۱۱۴].

ابراز محبت و دوستی به دیگران نیمی از خردمندی است.

عیال صالح

- ما افاد عبد فائده خيرا من زوجة صالحه اذا رآها سرته و اذا غاب عنها حفظته في نفسها و ماله؛ [۱۱۵].

هیچ سودی برای بنده‌ی خدا بهتر از همسر صالح نیست که هنگام دیدن وی خوشحال شود و در غیاب او حافظ نفس خود و اموال شوهرش باشد.

بهره‌های ازدواج

- لو لم تكن في المناكحة و المصاهرة آية منزلة و لا سنة متبعة فكان ما جعل الله فيه من بر القريب و تألف البعيد ما رغب فيه العاقل اللبيب و سارع اليه الموفق المصيب؛ [۱۱۶].

اگر در مورد ازدواج از خدا و پیامبر (ص) دستوری هم نرسیده بود.

همان فوائد و بهره‌های اجتماعی و فردی که خداوند در آن نهاده - از قبیل نیکی با بستگان نزدیک و پیوند با بیگانگان - کافی بود که خردمندان و

[صفحه ۸۲]

مصلحت اندیشان بدان رغبت نمایند.

برکات نماز

الصلاة قربان لکی تقی؛ [۱۱۷].

بوسیله‌ی نماز هر انسان پارسا به خداوند نزدیک می‌شود.

تامین آسایش خانواده

- ینبغی للرجل ان یوسع علی عیاله لئلا یتمنوا موته؛ [۱۱۸].

بر مرد مسلمان شایسته است که با زحمات شبانه‌روزی خود بر رفاه خانواده‌اش توسعه دهد تا آنان [در اثر محرومیت و مشکلات زندگی] مرگ وی را آرزو نکنند.

اهمیت نام نیک

- اذا سمیتم الولد محمدا فاکرموه و اوسعوا له فی المجلس و لا تقبحوا له وجهها؛ [۱۱۹].

هرگاه نام فرزندتان را محمد گذاشتید [که از بهترین نامها است] او را اکرامش کنید و در مجلس برایش جا باز کنید و هرگز با سیمائی عبوس و گرفته و خشم آلود به او ننگرید.

حسن خلق

آن حضرت به نقل از رسول خدا (ص) فرمود:

بیشترین چیزی که مردم را به سوی بهشت می‌کشاند پرهیزگاری و حسن خلق است. [۱۲۰].

عزت نفس

امام رضا (ع) فرمود: مردی نزد پیامبر اکرم (ص) آمده و عرضه داشت: یا رسول الله! برایم عملی بیاموز که با انجام آن بتوانم به راحتی وارد بهشت شوم و چیزی بین من و بهشت حائل نباشد پیامبر (ص) فرمود:

[صفحه ۸۳]

لا تغضب و لا تسأل الناس شیئا و ارض للناس ما ترضی لنفسک؛ [۱۲۱].

هیچگاه خشم مگیر و عصبانی نشو! از مردم هم سعی کن چیزی نخواهی [تا گرد ذلت به چهره‌ات نشیند] و آنچه را که برای خود نمی‌پسندی برای دیگران نیز نپسند.

کلام اهل بیت

امام رضا (ع) فرمود:

– ان الناس لو علموا محاسن کلامنا لا تبعونا؛ [۱۲۲].

اگر مردم زیبایی و لذت کلام ما را بدانند حتما از ما پیروی می‌کنند.

پاداش نیکی پنهانی

المستتر بالحسنه يعدل سبعین حسنه، و المذیع بالسیئه مخذول، و المستتر بالسیئه مغفور. [۱۲۳].

پنهان کننده کار نیک پاداشش برابر هفتاد حسنه است و آشکار کننده کار بد سرافکنده است و پنهان کننده کار بد آمرزیده است.

نظافت

من اخلاق الأنبياء التتظف. [۱۲۴].

از اخلاق پیامبران، نظافت و پاکیزگی است.

مقام برادر بزرگتر

الاخ الاکبر بمنزله الأب؛ [۱۲۵].

برادر بزرگتر به منزله‌ی پدر است.

بی‌اعتنایی به محرومان

من لقی فقیرا مسلما فسلم علیه خلاف سلامه علی الغنی لقی الله عزوجل يوم القيامة و هو علیه غضبان؛

کسی که با یک مسلمان فقیر ملاقات کند و برخلاف ثروتمندان بر او

[صفحه ۸۴]

سلام کند در روز قیامت در حالی خدا را ملاقات نماید که بر او خشمگین باشد. [۱۲۶].

آسایش زندگی

سئل الامام الرضا (ع): عن عيش الدنيا؟ فقال (ع) سعة المنزل و كثرة المحبين؛
از حضرت امام رضا (ع): درباره آسایش زندگی در دنیا سوال شد فرمود: وسعت منزل و زیادی دوستان. [۱۲۷].

بازتاب گناهان

إذا كذب الولاء حبس المطر و إذا جار السلطان هانت الدولة و إذا حبست الزكوة ماتت المواشي؛
زمانی که حاکمان دروغ بگویند باران قطع شود و چون زمامدار ستم ورزد، دولت خوار گردد، و اگر زکات اموال داده نشود
چهارپایان از بین روند. [۱۲۸].

خوش حال کردن مؤمن

من فرج عن مومن فرج الله عن قلبه يوم القيمة؛
هر کس اندوه و مشکلی را از دل مومنی برطرف نماید، خداوند در روز قیامت اندوه را از قلبش برطرف خواهد ساخت. [۱۲۹].
و در حدیث دیگری در همین رابطه فرمود:
لیس شیء من الاعمال عند الله بعد الفرائض افضل من ادخال السرور علی المؤمن؛ بعد از انجام واجبات، کاری بهتر از ایجاد
خوشحالی برای مومن، نزد خداوند بزرگ نیست. [۱۳۰].

اعتدال و میانه‌روی

علیکم بالقصد فی الغنی و الفقر، و البر من القلیل و الكثير فان الله تبارک و
[صفحه ۸۵]
تعالی، یعظم شقة التمرة حتى یأتی يوم القيمة کجبل أحد؛
بر شما باد به میانه‌روی در فقر و ثروت، و نیکی کردن چه زیاد چه کم، زیرا خداوند متعال در روز قیامت پاداش انفاق یک نصفه
خرما را چنان بزرگ نماید که مانند کوه احد باشد. [۱۳۱].

اتحاد و دوستی

تزاوروا تحابوا و تصافحوا و لا تحاشموا؛
به دیدن یکدیگر روید تا یکدیگر را دوست داشته باشید و دست یکدیگر را بفشارید و همدیگر را خشمگین و عصبانی نکنید!
[۱۳۲].

گفتارهای اخلاقی

اشاره

همچنین از حضرت رضا (ع) در مورد آداب معاشرت سخنان ارزشمندی وجود دارد که در اینجا برخی از آنان را یادآور می‌شویم:

معاشرت زیبا

- اجمل معاشرتک مع الصغیر و الکبیر؛ [۱۳۳].
برخورد و معاشرت زیبا و احترام آمیز با کوچکتر و بزرگتر را بر خود لازم بدان.

نهی از منکر

امام روزی متوجه شد که غلامانش میوه‌ای را نیم خورده بیرون انداخته‌اند. حضرت ناراحت شده و فرمود:
ان کتتم استغنیتم فان اناسا لم یستغنوا اطعموه من یحتاج الیه؛
اگر شما سیر شده‌اید و به آن نیاز ندارید، عده‌ای از مردم به این میوه محتاجند آن را به نیازمندان بدهید و این گونه اسراف نکنید.
[۱۳۴].

[صفحه ۸۶]

حلم و بردباری

- ان الصمت یکسب المحبۃ انه دلیل علی کل خیر؛ [۱۳۵].
سکوت، محبت آور بوده و نشانگر هر خیر و نیکی است.

ارزش در آمد حلال

- الذی یطلب من فضل الله عزوجل ما یکف به عیاله اعظم اجرا من المجاهد فی سبیل الله عزوجل؛ [۱۳۶].
آنانکه به فضل و عنایت خداوند توجه کرده و در راه تامین معاش خانواده‌هایشان زحمت می‌کشند از جهادگران در راه خداوند بزرگ پاداش بیشتری دارند.

آراستگی در نماز

امام هشتم (ع) در تفسیر آیه‌ی:
- خذوا زینتکم عند کل مسجد؛ [۱۳۷].
هنگامی که برای عبادت به مسجد می‌روید زینت خود را بگیرید.
فرمود: یکی از موارد مصادیق زینت هنگام نماز، شانه زدن و مرتب کردن سر و صورت می‌باشد. [۱۳۸].

آفت سیاست

آن حضرت در زمینه‌ی آسیبها و آفات سیاست فرمود: ضرر دو گرگ درنده‌ی حریص برای گوسفندانی که چوپان نداشته باشند زیادتر از ضرر ریاست طلبی برای دین یک مسلمان نخواهد بود. [۱۳۹].

حق مؤمن

امام رضا (ع) در مورد حق مؤمن می‌فرماید:

سیر کردن مؤمن برتر از آزاد کردن بنده است، کسی که مؤمنی را سیراب نماید خداوند او را از ریحی مختوم (از نوشیدنی های بهشتی) سیراب می کند و کسی که برای مؤمنی پوشاک تهیه کند خداوند به او [صفحه ۸۷]

سندس و حریر (از لباسهای بهشتی) می پوشاند و کسی که به مؤمنی قرض بدهد و این عمل را به خاطر خداوند انجام دهد، این قرض الحسنه وی صدقه محسوب خواهد شد. هر کس غمی را از دغدغه های دنیوی مؤمنی برطرف نماید خداوند از غصه های آخرتی وی بکاهد و کسی که نیاز مومنی را رفع کند از روزه و اعتکاف او در مسجد الحرام برتر خواهد بود. [۱۴۰].

آثار اذان

هشام بن ابراهیم به امام رضا (ع) عرضه داشت: سرورم از دو مشکل سخت رنج می برم: یکی بیماری و دومی نداشتن فرزند. امام رضا (ع) به او دستور داد که در منزل خود در اوقات نماز با صدای بلند اذان بگوید. هشام بعد از عمل به این دستور از هر دو مشکل خود راحت شد هم بیماریش برطرف گردید و هم اینکه دارای فرزندان متعدد گردید. مرحوم کلینی می فرماید: محمد بن راشد وقتی این سخن را از هشام بن ابراهیم شنید او نیز عمل کرده و به آرزویش رسید. [۱۴۱].

حضرت رضا (ع) در حدیث دیگری در مورد برکات اذان می فرماید: هر کس قبل از نماز اذان و اقامه بگوید دو صف از فرشتگان در پشت سرش به او اقتدا می کنند و اگر فقط اقامه بگوید یک صف از ملائکه در راست و چپ به او به نماز می ایستند سپس امام فرمود: دو صف را غنیمت بدانید یعنی سعی کنید هم اذان و هم اقامه بگوئید. [۱۴۲].

امین و امین نما

لم یخنک الامین و لکن ائمت الخائن؛ [۱۴۳].
امین به تو خیانت نکرده (و نمی کند) و لیکن (تو) خائن را از امین تصور [صفحه ۸۸]
نموده ای.

دوست و دشمن

صدیق کل امرء علقه و عدوه جهله. [۱۴۴].
دوست هر کس عقل او، و دشمنش جهل اوست.

انسانهای پر توقع

ان الله یبغض القیل و القال و اضاعه المال و کثره السؤال. [۱۴۵].
به درستی که خداوند، داد و فریاد و تلف کردن مال و پر خواهشی را دشمن می دارد.

میهمانی از دواج

من السنة اطعام الطعام عند التزويج؛
اطعام و میهمانی کردن برای ازدواج از سنت است. [۱۴۶].

صله رحم

صل رحمك و لو بشربه من ماء و افضل ما توصل به الرحم كف الاذى عنها؛
پیوند خویشاوندی را برقرار کنید گرچه با جرعه آبی باشد، و بهترین پیوند خویشاوندی، خودداری از آزار خویشاوندان است.
[۱۴۷].

محدوده‌ی توکل

سئل الرضا (ع): عن حد التوكل؟ فقال (ع): ان لا تخاف احدا الا الله؛
از امام رضا (ع) از حقیقت توکل سوال شد. فرمود: این که جز خدا از کسی نترسی. [۱۴۸].

دست بوسی ممنوع

لا يقبل الرجل يد الرجل، فان قبله يده كالصلاة له؛
[صفحه ۸۹]
کسی دست کسی را نمی‌بوسد، زیرا بوسیدن دست او مانند پرستش اوست. [۱۴۹].

راه سعادت

احسن الظن بالله، فان من حسن ظنه بالله كان الله عند ظنه و من رضى بالقليل من الرزق قبل منه اليسير من العمل؛
و من رضى باليسير من الحلال خفت موونته و نعم اهله و بصره الله داء الدنيا و دواءها و اخرجه منها سالما الى دار السلام؛
به خداوند خوش‌بین باش، زیرا هر که به خدا حسن ظن داشته باشد، خدا با گمان خوش او همراه است، و هر که به رزق و روزی حلال اندک خشنود باشد، خداوند کردار اندک او را می‌پذیرد، و هر که به اندک از روزی حلال خشنود باشد، بارش سبک و خانواده‌اش در نعمت خواهد بود و خداوند او را به دردها و دواهای دنیا بینا ساخته و او را از دنیا به سلامت به دارالسلام بهشت خواهد برد. [۱۵۰].

رازپوشی در کارها

عليكم في اموركم بالكتمان؛
بر شما باد به رازپوشی در کارهایتان.

شکرگزاری

لا تستقلوا قليل الرزق فتحرموا كثيرة؛
روزی اندک را با ناسپاسی کم نشمارید که از روزی بیشتر محروم می‌مانید. [۱۵۱].

پیمان شکنی

لا یعدم المرء دائره مع نکث الصفقه، و لا یعدم تعجیل العقوبه مع ادراء البغی؛

[صفحه ۹۰]

آدمی نمی‌تواند از گرداب‌های گرفتاری با پیمان شکنی رهایی یابد، و از چنگال عقوبت زودرس رهایی ندارد کسی که با حيله به ستمگری می‌پردازد. [۱۵۲].

حسابرسی خویشتن

من حاسب نفسه ریح و من غفل عنها خسر؛

هر کس نفس خود را حسابرسی نماید بهره‌ها خواهد برد و هر کس از حسابرسی خویشتن غفلت کند دچار زیان و حسرت می‌شود. [۱۵۳].

عقل و ادب

العقل حباء من الله و الادب کلفه فمن تکلف الادب قدر علیه، و من تکلف العقل لم یزد بذلك الا جهلا؛

عقل، عطیه و بخششی است از جانب خدا، و ادب داشتن، تحمل یک مشقت است، هر کس با زحمت ادب را نگهدارد، قادر بر آن می‌شود، اما هر که به زحمت بخواهد عقل را به دست آورد جز بر جهل او افزوده نمی‌شود. [۱۵۴].

ارزش عفو و گذشت

ما التقت فئتان الا نصر اعظمهما عفو؛

دو گروه با هم روبه‌رو نمی‌شوند، مگر این که نصرت و پیروزی با گروهی است که عفو و بخشش بیشتری داشته باشد. [۱۵۵].

رهنمودهای حیاتبخش

فاطمه اسوه بانوان

از حضرت علی بن موسی الرضا (ع)، روایات متعددی درباره مقام و جایگاه رفیع حضرت فاطمه (س) نقل شده است.

[صفحه ۹۱]

حضرت امام رضا (ع) از پدران بزرگوار خود از علی (ع) نقل می‌کند که پیامبر به من فرمود: ای علی عده‌ای از بزرگان قریش، مرا در مورد ازدواج فاطمه، سرزنش کرده و گفتند: فاطمه را از تو خواستگاری کردیم و موافقت نمودی و او را به علی دادی؛ به آنها گفتم: به خدا سوگند! من از پیش خود در این باره مخالفت نکردم و به نظر شخصی او را به ازدواج علی در نیاوردم، بلکه خداوند با ازدواج شما مخالفت و با ازدواج علی موافقت فرمود، جبرئیل بر من نازل شده و گفت: ای محمد! خداوند عزوجل می‌فرماید: اگر علی (ع) را نمی‌آفریدم، برای دخترت فاطمه هم‌تا و همسری در روی زمین یافت نمی‌شد. [۱۵۶].

برتری فاطمه (س)

همسری با فاطمه زهرا (س) آنچنان سبب کمال و برتری و مباهات است که امام رضا (ع) از پدر و اجداد گرامیش نقل می‌کند که پیامبر به علی (ع) فرمود: سه فضیلت به تو داده شد که به من داده نشده است.

علی (ع) عرض کرد: چه چیزهایی به من داده شده است؟ فرمود:

تو پدر زنی همچون من داری، که من چنین پدر زنی ندارم؛ همسری چون فاطمه به تو داده شده، که به من داده نشده است؛ حسن و حسین به تو داده شده، که به من داده نشده است. [۱۵۷].

بدیهی است همسان بودن زن و شوهر از جهت دانش و معرفت و آگاهی و کمالات و اخلاق سبب می‌شود زندگی در مسیری سازنده و انسان ساز باشد و زن و شوهر بتوانند از عمر خود حداکثر استفاده را ببرند و در راه ساختن جامعه و تربیت انسانهای شایسته بهترین توفیقات را داشته باشند؛ همان طور که آن دو بزرگوار چنین بودند و توانستند در ساختن جامعه و تحولات اساسی آن مهمترین نقش را ایفا نمایند.

[صفحه ۹۲]

تفسیر سخن پیامبر

هنگامی که از حضرت علی بن موسی الرضا (ع) از معنای این سخن پیامبر (ص) سوال کردند که فرمود:

انا ابن الذبیحین [۱۵۸]، من فرزند دو فدائی هستم؛ امام (ع) فرمود: یعنی من فرزند اسماعیل بن ابراهیم خلیل الرحمن و عبدالله بن عبدالمطلب هستم و آنگاه داستان ذبح هر دو را به تفصیل شرح داد. [۱۵۹].

سه ویژگی برجسته مؤمن

لا یكون المؤمن مؤمنا حتی یكون فیہ ثلاث خصال:

– سنه من ربه و سنه من نبیه و سنه من ولیه. فاما السنه من ربه فکتمان سره و اما السنه من نبیه فمداراه الناس و اما السنه من ولیه فالصبر فی البأساء و الضراء؛ [۱۶۰].

مومن، مومن واقعی نیست، مگر آن که سه خصلت در او باشد:

سنتی از پروردگارش و سنتی از پیامبرش و سنتی از امامش.

اما سنت پروردگارش، پوشاندن راز خود است، اما سنت پیغمبرش، مدارا و نرم رفتاری با مردم است، اما سنت امامش صبر کردن در زمان تنگدستی و پریشان حالی است.

ویژگیهای دهگانه عاقل

عقل شخص مسلمان تمام نیست، مگر این ده خصلت را دارا باشد:

۱- از او امید خیر باشد.

۲- از بدی او در امان باشند.

۳- خیر اندک دیگری را بسیار شمارد.

۴- خیر بسیار خود را اندک شمارد.

۵- هر چه حاجت از او خواهند دلتنگ نشود.

[صفحه ۹۳]

۶- در عمر خود از دانش طلبی خسته نشود.

۷- فقر در راه خدای را بر توانگری در غیر راه خدا ترجیح دهد.

۸- خواری در راه خویش از عزت با دشمنش محبوبتر باشد.

۹- گمنامی را از شهرت بیشتر پسندد.

۱۰- سپس فرمود: دهمی و چیست و دهمی؟ به او گفته شد: چیست؟ فرمود: احدی را ننگرد جز اینکه بگوید او از من بهتر و پرهیزکارتر است. [۱۶۱].

نشانه افراد پست

سئل الرضا (ع) عن السفلة فقال: من كان له شيء يلهيه عن الله؛ [۱۶۲].

از امام رضا (ع) سوال شد: پست‌ترین انسان کیست؟

فرمود: آن که در وجودش مانعی هست که او را از یاد خدا بازمی‌دارد. [۱۶۳].

مراحل معرفت

ان الايمان من الاسلام بدرجة، و التقوى افضل من الايمان بدرجة و لم يعط بنوا آدم الفضل من اليقين؛
ایمان یک درجه بالاتر از اسلام است، و تقوا یک درجه بالاتر از ایمان است و به فرزند آدم چیزی بالاتر از یقین داده نشده است.
[۱۶۴].

سلاح پیامبران

عليكم بسلاح الانبياء فليل: و ما سلاح الانبياء؟ قال: الدعاء؛

حضرت رضا (ع) همیشه به اصحاب خود می‌فرمود: بر شما باد اسلحه پیامبران، گفته شد: اسلحه پیامبران چیست؟ فرمود: دعا. [۱۶۵].

فوائد سکوت

ان من علامات الفقه، الحلم و العلم، و الصمت باب من ابواب الحكمة ان

[صفحه ۹۴]

الصمت يكسب المحبة، انه شش دليل على كل خير؛

از نشانه‌های دین فهمی، حلم و علم است، و خاموشی دری از درهای حکمت است. خاموشی و سکوت، دوستی آور و راهنمای هر کار خیری است. [۱۶۶].

راه نجات در زمان فتنه

يأتي على الناس زمان تكون العافية عشرة اجزاء: تسعة منها في اعتزال الناس و واحدة في الصمت؛

زمانی بر مردم خواهد آمد که در آن عافیت ده جزء است که نه جزء در کناره‌گیری از مردم و یک جزء آن در خاموشی است.
[۱۶۷].

بدترین مردم

ان شر الناس من منع رفته و اكل وحده و جلد عبده؛

به راستی که بدترین مردم کسی است که یاری‌اش را (از مردم) باز دارد، تنها بخورد زیر دستش را بیازارد. [۱۶۸].

حکمت‌های چهارگانه

لیس لبخیل راحه، و لا لحسود لذه و لا لملوک و فاء و لا لکذوب مروء؛
بخیل را آسایش نیست و حسود را خوشی و لذتی نیست و زمامداران ستمگر را وفایی نیست و دروغگو را مروت و مردانگی نیست.
[۱۶۹].

چهار رکن ایمان

الایمان اربعه ارکان: التوکل علی الله، و الرضا بقضاء الله و التسليم لامر الله، و التفویض الی الله؛
ایمان چهار رکن دارد:

۱- توکل بر خدا

۲- رضا به قضای خدا

[صفحه ۹۵]

۳- تسلیم به امر خدا

۴- وا گذاشتن کار به خدا [۱۷۰].

بندگان برگزیده

سئل علیه السلام عن خيار العباد؟ فقال (ع):

الذین اذا احسنوا استبشروا، و اذا اساءوا استغفروا و اذا اعطوا شکروا، و اذا ابتلو صبروا، و اذا غضبوا عفوا؛

از امام رضا (ع) درباره ویژگی‌های بهترین بندگان سوال شد.

فرمود: آنان که هرگاه نیکی کنند خوشحال شوند، و هرگاه بدی کنند آمرزش خواهند، و هرگاه عطا شوند شکر گزارند و هرگاه بلا بینند صبر کنند، و هرگاه خشمگین شوند عفو پیشه کنند. [۱۷۱].

دست تقدیر

اذا اراد الله امرا سلب العباد عقولهم فانفذ امره و تمت ارادته؛

هرگاه خداوند امری را اراده کند عقل بندگان از کار می‌افتد در آن هنگام امر خدا اجرا شده و اراده‌اش انجام می‌پذیرد. [۱۷۲].

شیوهی برخورد با چهار گروه

اصحب السلطان بالحذر، و الصدیق بالتواضع و العدو بالتحرز و العامه بالبشر؛ با سلطان و زمامدار با ترس، با دوست با فروتنی و ادب، با دشمن با احتیاط، و با عموم مردم با روی خوش و سیمائی گشاده برخورد نما! [۱۷۳].

شایسته‌ی اعتماد

خمس من لم تکن فيه فلا ترجوه لشیء من الدنيا و الآخرة: من لم تعرف الوثاقه فی ارومته و الکرم فی طباعه، و الرضانه فی خلقه، و

النبل فی نفسه و المخافة لربه؛

[صفحه ۹۶]

- پنج چیز است که در هر کس نباشد امید چیزی از دنیا و آخرت به او نداشته باش: ۱- کسی که در نهادش اعتماد نبینی.
 ۲- کسی که در سرشش کرم نیابی.
 ۳- کسی که در آفرینش او صلابت و استواری نبینی.
 ۴- کسی که در نفسش نجابت و فضیلت نباشد.
 ۵- کسی که از خدایش ترسناک نباشد. [۱۷۴].

شرایط دوستی آل محمد

لا تدعوا العمل الصالح و الاجتهاد فی العبادة علی حب آل محمد (ص) لا تدعوا حب آل محمد (ص) و التسليم لامرهم اتكالا علی العبادة فانه لا يقبل احدهما دون الآخر؛
 مبدا اعمال نیک و تلاش در راه کسب کمالات را به اتکای دوستی آل محمد (ص) رها کنید، مبدا دوستی آل محمد (ص) را به اتکای اعمال صالح از دست بدهید زیرا هیچ کدام از این دو، به تنهایی پذیرفته نمی‌شود. [۱۷۵].
 [صفحه ۹۹]

مناظرات و گفتگوها

ضرورت گفتگو

برای روشن شدن اهمیت موضوع و تبیین جایگاه ویژه‌ی مناظرات و گفتگوهای امام رضا (ع) در توسعه‌ی فرهنگ حیات بخش اسلام، لازم است نکاتی را در مورد ضرورت گفتگوی ادیان و نحل در شریعت اسلام بیان نمائیم و سپس به ویژگی‌ها و تأثیر گفتگوهای امام رضا (ع) با صاحبان اندیشه‌ها و پیروان ادیان و سایر مذاهب پی ببریم.
 آئین جاودانی اسلام به عنوان برترین راه سعادت، از حقیقتی راستین و روشی استوار و ارکانی پایدار برخوردار است به همین جهت از همان روز نخست که این دین آسمانی قدم به عرصه‌ی زندگی بشر نهاد، با قاطعیت تمام بر گفتگو و مباحثه‌ی منطقی پای فشرده و تأکید بسیار ورزیده و با آوای توحیدی خویش ندا داد:
 قل یا اهل الکتاب تعالوا الی کلمة سوا بیننا و بینکم الا نعبد الا الله و لا نشکرک به شیئا؛ [۱۷۶].
 بگو: ای اهل کتاب! بیایید به سوی سخنی که میان ما و شما یکسان است که جز خداوند یگانه را نپرستیم و چیزی را همتای او قرار ندهیم.

در این فراز از قرآن کریم، خداوند متعال دستور صریح داده است که پیامبر (ص) باب گفتگو با اهل کتاب را باز کند و محور اساسی بحث توحید باشد که سخن همه‌ی پیامبران گذشته بوده است این در حالی است که هیچ یک از ادیان آسمانی و سایر نحل چه در متون مقدس و چه در سیره و سنت دانشمندان خویش چنین ادعایی را نکرده‌اند. هر چند
 [صفحه ۱۰۰]

بعضی از ادیان مانند مسیحیت داعیه‌ی تبلیغ و جذب پیروان جدید را داشته‌اند اما هرگز دیده نشده است که با ادیان دیگر به گفتگوی آزادانه و منطقی تن دهند.

در قرآن گفتگو با موافقان و مخالفان هم به عنوان یک شیوهی پسندیده مطرح شده و همچنین موارد و مصادیق بسیاری از آنها بیان گردیده است گفتگوی خداوند با ملائکه، گفتگوی خداوند متعال با شیطان، گفتگوی نوح (ع) با قوم خود که ۹۵۰ سال [۱۷۷] به طول انجامید و در آخر قوم او گفتند:

یا نوح! قد جادلنا فاکثرت جدالنا؛ [۱۷۸].

ای نوح! با ما گفتگو و زیاد هم گفتگو کردی بس است.

و همچنین گفتگوهای نوح با فرزندش و ابراهیم، صالح، لوط، موسی و عیسی (علیهم السلام) و ... با قوم خودشان در قرآن آمده است در تمام این گفتگوها بحث سر اصل کلی و امور فطری بشر بوده است که بین همه‌ی ادیان مشترک می‌باشد.

فواید گفتگو و مناظره

خاتمه دادن به دشمنی‌ها

ریشه‌ی دشمنی‌ها و اختلافات انسان‌ها یا از سر زور گویی و تسلط بر دیگران و غارت اموال آنان می‌باشد و یا بر اثر برداشت‌های گوناگون در مسائل اعتقادی اجتماعی و غیره هست. در صورت اول راهی برای گفتگو نیست و باید از موضع قدرت با آنان مقابله نمود، که احکام دفاع و جهاد بدین منظور وضع شده است اما در صورت دوم نمی‌توان با تندی و خشونت به سراغ مخالفت رفت زیرا تجربه و تاریخ بشر نشان می‌دهد که استفاده از زور در این موارد ناموفق بوده است بنابراین با برخورد منطقی

[صفحه ۱۰۱]

و گفتگوی صحیح می‌توان دشمنی‌ها را تبدیل به دوستی نمود. همچنانکه خداوند به پیامبر (ص) فرمود:

و لا تستوی الحسنه و لا السيئه اذفع بالتي هي الحسن فاذا الذی بینک و بینه عداوة کأنه ولی حمیم؛ [۱۷۹].

خوبی و بدی یکی نیست همواره به گونه‌ای بهتر و خوبتر مباحثه و گفتگو کن تا کسی که میان تو و او دشمنی است چون دوست مهربان شود.

زمینه‌سازی برای هدایت

رسیدن به سعادت و دستیابی به حقیقت خواسته‌ی طبیعی هر انسانی است برای رسیدن به این آرزو رعایت اصولی لازم است که مهمترین آنها داشتن روحیه‌ی حق طلبی است انسان آن‌گاه می‌تواند به حقیقت دست یابد که بدون هیچ تعصب و پیش داوری با افکار و اندیشه‌های مختلف روبه‌رو شود و دلایل هر کدام را مورد بررسی قرار دهد تا بهترین آنها را شناخته و بپذیرد. مسلماً اگر فردی با ذهنیت خاصی با مطلبی روبرو شود نمی‌تواند صحیح را از ناصحیح تشخیص دهد. در نتیجه به مطلوب خود، که پی بردن به حق است، نخواهد رسید. قرآن در این زمینه می‌فرماید:

فبشر عباد الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه أولئک الذین هدئهم الله و أولئک هم أولوا الالباب؛ [۱۸۰].

بندگان مرا بشارت ده، همان کسانی که سخنان را می‌شنوند و از نیکوترین آنها پیروی می‌کنند، آنها کسانی هستند که خداوند هدایتشان کرد هم آنها خردمندانند.

امام موسی بن جعفر (ع) فرمود: خداوند در این آیه به اهل تفکر و اندیشه بشارت داده است و این بشارت مختص به مؤمنان نیست. [۱۸۱].

علامه‌ی طباطبایی از جمله‌ی معانی این آیه را اشاره به روحیه‌ی حق پذیری

[صفحه ۱۰۲]

دانسته و می‌فرماید: با این روحیه می‌توان به هدایت تفصیلی که فهم کلیه معارف الهی است دست یافت.

پیش شرطهای مناظره

توجه به علم و آگاهی

یکی از امتیازات انسان قدرت تفکر و اندیشه است که به این وسیله می‌تواند به مراحل عالی رشد و کمال برسد در گفتگوی بین ادیان لازم است که اساس بحث و مناظره بر تفکر و فهمیدن، بنیان نهاده شود و گرنه نتیجه‌ای در بر نخواهد داشت.

پذیرش یگانگی ذاتی انسان‌ها

گاهی در ذهن انسان‌ها این سؤال طرح می‌شود که این همه اختلاف که در میان اقوام و ملل گوناگون وجود دارد آیا می‌تواند روزی به تفاهم و هماهنگی تبدیل شود؟ آیا این اختلافات در ذات انسانها نهفته شده است؟ دین مبین اسلام انسانها را ذاتاً از نوع واحد و اصول اخلاقی را ثابت و مشترک میان تمام افراد بشر می‌داند و در آیات متعددی بر وحدت انسانها و داشتن فطرتی واحد تأکید می‌کند که آیه فطرت [۱۸۲] معروفترین آنها است.

بنابراین در گفتگوهای ادیان باید طرفین اول به یگانگی فطری انسانها توجه داشته باشند و آن را بپذیرند. به عنوان مثال، گرایش به حقیقت و دانایی، توجه به هنر و زیبایی، دوست داشتن خیر و فضیلت و علم و عدالت، همه از فطرت یگانه‌ی انسانها سرچشمه می‌گیرد.

آزادی فکر و اندیشه

در گفتگوی بین ادیان باید این اصل را رعایت نمود همچنان که دین اسلام، انسانها را در انتخاب راه آزاد می‌گذارد و در برابر آزادی، او را

[صفحه ۱۰۳]

مسئول و متعهد می‌داند تا خود پاسخگوی انتخاب راه و جوابگوی اندیشه‌ی خویش باشد. خداوند می‌فرماید:

اگر ما می‌خواستیم همه‌ی مردم را یک امت قرار دهیم می‌توانستیم، ولی خواسته‌ایم آنها را بیازماییم تا خود راه حق را انتخاب نمایند. [۱۸۳].

امتیازات گفتگوهای امام رضا

از گفته‌های فوق معلوم شد که اسلام یک دین کاملاً مترقی، و از معارف بلند منطقی برخوردار است و با قاطعیت تمام از روز نخست باب گفتگو را باز کرده و همه‌ی صاحبان ادیان و مذاهب و صاحبان اندیشه‌های مختلف را به مناظره دعوت کرده و بر این امر پافشاری نموده است و رهبران دین ما، از پیامبر اسلام گرفته تا اوصیای آن حضرت این امر مهم را مراعات کرده، و با سرکردگان فرقه‌ها و نظریه‌پردازان ادیان و مذاهب، به گفتگو نشسته‌اند در میان مناظرات امام رضا (ع) که از طرف مأمون، خلیفه‌ی وقت به منظور نیل به اهداف سیاسی پیشنهاد شده و با استقبال آن حضرت روبه‌رو گردیده است، از ویژگی‌های خاصی برخوردار است که در این مجال برخی از آنان را مرور می‌کنیم.

انتقال امام رضا (ع) به پایتخت جهان اسلام و پذیرفتن اجباری ولایتعهدی مأمون، سبب شد که آن حضرت در متن برخوردهای فکری آن عصر قرار بگیرد. امام رضا (ع) برای دفع شبهه‌ها و تشکیک‌های گروه‌های مختلف با ارباب ملل و مذاهب گوناگون، مناظره‌های مهمی انجام داد. توجه دقیق به محتوای گفتگوهای آن حضرت نشان می‌دهد که:

۱- سطح فرهنگی آن زمان و تناسب عبارتهای انتخاب شده با عقول مردم و سطح افکار و اندیشه‌های آنان در گفتارهای آن حضرت مراعات شده است.

[صفحه ۱۰۴]

۲- دفع شبهات و تردیدهایی که از سوی مخالفین اسلام مطرح می‌شده به ویژه جنبه‌ی عقلانی احکام دقیقاً مدنظر امام رضا (ع) بوده است.

به همین جهت حضرت در برخی از گفتگوهای خویش به علل و فلسفه شرایع و حکمت‌های احکام دینی پرداخته است. ۳- آن حضرت با تمسک به مشترکات و دلائل قابل قبول، طرف مقابل به استدلال برخاسته که مورد پذیرش صاحبان ادیان و مذاهب قرار گرفته است و ضمن تشریح اهداف مأمون از تشکیل جلسات مناظره و گفتگوی ادیان در این رابطه می‌فرماید: «آن‌گاه که من پیروان تورات را با استدلال به تورات، و پیروان انجیل را با استدلال به انجیل و اهل زبور را با زبور شان و صابئیان را به زبان عبری و آتش پرستان را به زبان پارسی شان و رومیان را با منطق خودشان و بر اصحاب مقالات و اندیشه‌های مختلف به طریقه‌ی خودشان استدلال کرده و آنان را مجاب‌نمایم و هنگامی که هر گروه را قانع کردم و بطلان سخن و دلیلش را بر خودش آشکار ساختم و او را به اعتراف حقیقت و ادان نمودم؛ مأمون در می‌یابد که جایگاهی که او بر آن تکیه زده سزاوار وی نیست. در این هنگام مأمون از کرده‌ی خود پشیمان خواهد شد.

«و لا حول و لا قوة بالله العلی العظیم» [۱۸۴].

۴- امام با فرقه‌های اسلامی به قرآن استدلال نموده و برای اثبات فضیلت و حقانیت اهل بیت (ع) و در استدلال به حقانیت گفتارهای خویش از آیات متعدد کلام وحی سود جسته است.

۵- اهمیت گفتگوهای آن حضرت با دانشمندان جهان زمانی به اوج خود می‌رسد که بدانیم آن مناظرات، در عصری واقع شد که، عصر طلایی اسلام نامیده می‌شود، یعنی در زمانی اتفاق افتاد که دین اسلام از لحاظ جغرافیائی به وسیعترین و پهناورترین دوران خود رسیده بود. از حجاز

[صفحه ۱۰۵]

شروع شده و به تونس و مراکش و مصر و اسپانیا و از طرفی به فلسطین و ایران و افغانستان و حدود چین رسیده بود. در آن عصر یگانه ابرقدرت جهان، اسلام بود و مذاهب و ادیان دیگر تحت الشعاع بودند و به حکومت اسلام جزیه می‌پرداختند. ادیب الممالک فراهانی در مورد توسعه‌ی قدرت اسلام و نفوذ معارف آسمانی می‌گوید:

در چین و ختن و لوله از هیبت ما بود

در مصر و عدن غلغله از شکوت ما بود

در اندلس و روم عیان قدرت ما بود

غرناطه و اشبیله در طاعت ما بود

خاک عرب از مشرق اقصی گذرانندیم

وز ناحیه‌ی غرب به افریقیه رانندیم

هند از کف هند و ختن از ترک ستانندیم

ماییم که از خاک بر افلاک رساندیم

نام هنر و رسم کرم را به سزاوار [۱۸۵].

خلاصه در آن عصر آوازه‌ی پیام حیاتبخش اسلام به گوش جهانیان رسیده و دانشمندان از لحاظ علمی خود را آماده‌ی مقابله با فرامین حیاتبخش آن نموده و تهاجم گسترده‌ی فرهنگی را به مرزهای عقیدتی آن آغاز نموده بودند در چنین عصری دانشمندی را که مأمون فرا می‌خواند قطعاً همگی از علماء طراز اول مذاهب و ملل خواهند بود.

جریان گفتگوهای این مجالس مناظره را، باید به دقت مطالعه نمود، تا تقابل فرهنگی کفر و اسلام را در آن موقعیت حساس تاریخی درک نمود.

تفوق و برتری امام رضا (ع) را بر بزرگترین دانشمندان ادیان، احساس کرد. نبودن علم صحیح در شرق و غرب جهان و وجود آن را در خاندان

[صفحه ۱۰۶]

رسالت و ائمه معصومین (ع) فهمیده و بالاخره حقانیت اسلام و بطلان سایر ادیان و مذاهب و نحل را دریافت. [۱۸۶].

در این جا نمونه‌هایی از گفتگوهای امام رضا (ع) را با اصحاب اندیشه و رؤسای ادیان و مخالفین اسلام می‌خوانیم:

مناظره با جاثلیق (رهبر مسیحیان)

حسین بن محمد نوفلی می‌گوید:

«هنگامی که مأمون امام رضا (ع) را به جلسه‌ی گفتگو با صاحبان ادیان دعوت نمود. ما راضی به شرکت آن حضرت نبودیم، ولی حضرت با کمال میل پذیرفت. بامداد روز بعد فضل بن سهل آمد و به امام رضا (ع) گفت: قربانت گردم، پسر عمویت منتظر شماست و همه‌ی علما و مدعوین آمده‌اند. کی تشریف می‌آورید؟! امام فرمود: شما زودتر بروید و من هم به خواست خدا خواهم آمد.

سپس امام رضا (ع) وضو گرفته و مقداری سویق (نوعی غذای مقوی) میل فرمود و قدری نیز به ما داد. آنگاه همگی خارج شده و نزد مأمون رفتیم مجلس مملو از جمعیت بود. مجلسی با شکوه و بی‌نظیر که با حضور شخص مأمون، دانشمندان ادیان و دانشوران ملل گوناگون از اقصاء نقاط جهان، رجال و اعیان کشور جلوه‌ی خاصی داشت.

پس از معارفه و سخنان مقدماتی، جاثلیق بزرگ دانشمند جهان مسیحیت در عصر مأمون، گفت و گوی خویش را با امام رضا (ع) با طرح شبهه‌ای در مورد دین اسلام آغاز کرد وی گفت: شما و همه‌ی مسلمین و نیز تمام ما نصاری [۱۸۷] نبوت حضرت عیسی و کتاب انجیل را قبول داریم ولی نبوت پیغمبر شما مشکوک است. او را تنها شما قبول دارید. بنابراین

[صفحه ۱۰۷]

نبوت حضرت عیسی قطعی و مسلم و غیرقابل انکار است و نبوت حضرت محمد غیر قطعی و مشکوک است». [۱۸۸].

بدون شک عالم نصرانی عصاره‌ی تمام مطالعات و تحقیقات دوره‌ی عمر خود را در این سؤال خلاصه کرده بود و به نظرش قاطع‌ترین حجتی بود که در برابر مسلمین اقامه کرده و کوچکترین ایرادی را بر استدلال خویش وارد نمی‌دانست. شاید هم در آن زمان کسی به غیر از امام رضا (ع) نمی‌توانست این شبهه‌ی قوی را که ظاهری فریبنده‌ی نیز داشت، جواب گوید.

امام رضا (ع) ضمن چند جمله‌ی کوتاه، استدلال او را از پایه سست نموده و وی را مبهوت ساخت به طوری که جاثلیق موضوع بحث را به ناحیه‌ی دیگری کشاند.

امام رضا (ع) گفت: ما مسلمانان، حضرت عیسی و کتاب انجیلی را قبول داریم که امتش را به آمدن پیغمبر آخرالزمان بشارت داده

است و حواریون عیسی به آن اعتراف نموده‌اند...

یعنی اگر تو، حضرت عیسی و انجیل بدون بشارت به پیغمبر آخرالزمان را می‌خواهی به گردن ما بگذری، ما قبول نداریم و اگر عیسی و انجیل با بشارت می‌گویی که ما قبول داریم باید به تو بگویم چرا مخالفت پیغمبر و کتاب خود می‌کنی و به دستورات پیامبری که آنها بشارت داده‌اند گردن نمی‌نهی.

اصلاً اگر صحبت نبوت پیامبر آخرالزمان و قرآن مجید ثابت نباشد، نبوت حضرت عیسی و کتابش ثابت نمی‌شود. زیرا که انجیل بعد از حضرت عیسی مدتی مفقود بود. نصاری نزد علماء آن زمان رفتند و گفتند: عیسی کشته شد و انجیل مفقود گشت شما که دانشمندان ما هستید،

[صفحه ۱۰۸]

از انجیل چه خبر دارید؟ آنها گفتند: انجیل در سینه‌ی ما موجود است و سپس چهار تن به نام‌های الوقا و مرقابوس و یوحنا و متی، که از شاگردان طبقه دوم عیسی بودند، نشستند و این انجیل‌ها را با اختلافاتی که مشاهده می‌شود نوشتند. آیا این مطلب را می‌دانستی؟ جاثلیق گفت: این مطلب را تا به حال نمی‌دانستم و از برکت آگاهی شما نسبت به انجیل، امروز برایم روشن شد. قلبم گواهی می‌دهد که گفته‌هایت حق است. [۱۸۹].

امام رضا (ع) در همان مناظره برای اعتراف گرفتن از عالم مسیحی از مجادله‌ی احسن بهره گرفته و به جاثلیق فرمود: ای مسیحی! به خدا قسم ما به «عیسی» که به محمد ایمان داشت ایمان داریم و نسبت به عیسای شما ایرادی نداریم به جز ضعف و ناتوانی و کمی نماز و روزه‌اش.

جاثلیق از این سخن برآشفته و گفت: به خدا قسم، علم خود را ضایع کردی و خود را تضعیف نمودی، گمان کردم تو عالم‌ترین فرد در میان مسلمانان هستی، حضرت فرمود: مگر چه طور شده است که این چنین برآشفتی؟! او گفت: می‌گویی عیسی کم روزه می‌گرفت و کم نماز می‌خواند و حال آنکه عیسی، حتی یک روز را بدون روزه سپری نکرد و حتی یک شب را بدون عبادت نخواستید، او همیشه روزها روزه بود و شبها شب زنده دار!

امام رضا (ع) فرمود: برای تقرب به چه کسی روزه می‌گرفت و نماز می‌خواند؟! در اینجا بود که جاثلیق، رهبر مسیحیان از سخن گفتن بازمانده و ساکت شد.

امام رضا (ع) در ادامه‌ی مناظره گفت: ای پیشوای مسیحیان! می‌خواهم از تو سؤالی بپرسم؟ جاثلیق گفت: پرس، اگر جوابش را بدانم پاسخ خواهم گفت. امام هشتم پرسیدی: چرا منکر هستی که عیسی به اجازه‌ی خدا مرده‌ها را

[صفحه ۱۰۹]

زنده می‌کرد؟ جاثلیق گفت: برای این که کسی که مرده‌ها را زنده کند و نابینا و اشخاص مبتلا به بیماریهای درمان ناپذیر را شفا دهد خداست و شایسته‌ی پرستش می‌باشد.

امام رضا فرمود: یسع نیز کارهایی نظیر کارهای عیسی انجام می‌داد، بر روی آب راه می‌رفت، مرده زنده می‌کرد، نابینا و مبتلا به پیسی را شفا می‌داد ولی امتش او را خدا ندانسته و کسی او را نپرستید؛ «حزقیل» پیامبر نیز مثل عیسی بن مریم مرده زنده کرد، سی و پنج هزار نفر را بعد از گذشت مدت‌ها از مرگشان، زنده نمود. [۱۹۰].

گفتگو با علمای حدیث

امام رضا (ع) گاهی با دانشمندان اهل حدیث و متفکران اهل سنت به گفتگو می‌نشست و درباره‌ی آیات الهی و صفات ربوبی با آنان به جدال احسن و مناظره‌ی منطقی می‌پرداخت گزارش یکی از این جلسات را با هم می‌خوانیم:

ابو قره‌ی محدث از صفوان بن یحیی یار دیرین امام هشتم (ع) درخواست نمود تا جلسه‌ی گفتگویی را با امام رضا (ع) ترتیب دهد. ابو قره‌ی محدث در آن نشست، بعد از طرح پرسش‌هایی در مورد احکام دین و حلال و حرام سخن را به توحید کشانیده و از صفات پروردگار سخن گفت: وی از امام رضا (ع) پرسید: به ما روایت کرده‌اند که خداوند هم سخن بودن خود را به حضرت موسی (ع) و دیدار خود را به حضرت محمد (ص) عطا کرده است! آیا چنین است؟

حضرت رضا (ع) پاسخ داد:

- ای ابو قره به من بگو، این آیات را: (لا تدرکه الابصار، دیده‌ها او را درک نمی‌کند، و لا یحیطون به علما، دانش مخلوقات به او احاطه نمی‌کند، و لیس [صفحه ۱۱۰])

کمیله شیء؛ چیزی مانند او نیست. چه کسی بر جن و انس ابلاغ کرده است؟ آیا به غیر از محمد (ص) کسی دیگر این آیات را به ما رسانده است؟

- درست است، این آیات را حضرت محمد (ص) آورده است.

- چگونه ممکن است فردی به سوی تمام مخلوق بیاید و به آنها اعلام نماید که من از طرف خدا آمده‌ام و مردم را با فرمان خدا به سوی خدا بخواند و این آیات را بر آنان تلاوت کند، سپس همین مرد بگوید: من به چشم خود خدا را دیدم و به او احاطه‌ی علمی پیدا کردم و او به شکل انسان است!! آیا شما حجالت نمی‌کشید؟! نزدیک‌ها نتوانستند چنین نسبتی به پیامبر بدهند که: محمد (ص) از جانب خدا چیزی آورد و سپس از راه دیگر برخلاف آن را گفت.

ابو قره در پاسخ گفت:

- خداوند خودش می‌فرماید:

(و لقد رآه نزلۃً اخری؛ [۱۹۱] و بار دیگر در فرود آمدن او را مشاهده کرد).

امام در جواب فرمود: در همین سوره آیه‌ی دیگری است و آنچه را که پیامبر دیده، توضیح می‌دهد. خداوند در آنجا می‌فرماید: ما کذب الفؤاد ما رأی؛ [۱۹۲] دل آنچه را دید دروغ نشمرد.

یعنی دل محمد (ص) آنچه را چشمش دید، دروغ ندانست. سپس در همین سوره خداوند آنچه را که محمد (ص) دیده است خبر می‌دهد و می‌فرماید: (لقد رأی من آیات ربه الکبری؛ [۱۹۳] پیامبر از آیات و نشانه‌های بسیار بزرگ پروردگارش را دید). دیدن آیات خداوند غیر از دیدن خود اوست. و باز هم خداوند می‌فرماید: مردم احاطه‌ی علمی به خدا پیدا نمی‌کنند.

[صفحه ۱۱۱]

در صورتی که اگر دیدگان او را ببینند علمشان به او احاطه کرده و دریافت و شناخت او واقع شده است.

ابو قره گفت: پس روایات را تکذیب می‌نمائید؟

امام فرمود: بلی، هرگاه روایات مخالف قرآن باشند، آنها را تکذیب می‌کنم و آنچه مسلمانان به آن اتفاق دارند این است که: احاطه‌ی علمی به خدا نمی‌توان یافت.

چشم‌ها از ادراک او عاجزند و چیزی مانند او نیست. [۱۹۴].

ولایتعهدی چرا

هنگامی که مردی به حضرت رضا (ع) اعتراض کرد که چرا ولایتعهدی یک جائر و ستمگر را قبول کردید، در حالی که شما اهل بیت (ع) و انسانهای پاک و مطهر از ستمگران بیزار هستید؟ حضرت در پاسخ با او چنین گفتگو نمود:

- آیا پیامبر افضل است یا وصی پیامبر؟

- پیامبر.

- آیا یک پادشاه مشرک بهتر است یا یک پادشاه مسلمان فاسق؟

- پادشاه مسلمان فاسق از پادشاه مشرک بهتر است.

- آن کسی که همکاری را با تقاضای خود شروع کند بالاتر است یا کسی که به زور او را مجبور به همکاری کنند؟

- آن کسی که با رضایت و تقاضای خود همکاری را آغاز کند.

امام رضا (ع) در این هنگام فرمود: یوسف صدیق پیامبر است، عزیز مصر کافر و مشرک بود. یوسف خود تقاضا کرد که:

اجعلنی علی خزائن الارض انی حفیظ علیم؛ [۱۹۵].

[صفحه ۱۱۲]

مرا سرپرست خزاین سرزمین (مصر) قرار ده، که نگه دارنده و آگاهم.

یوسف پیامبر بود و من وصی پیامبر هستم، عزیز مصر کافر و مشرک بود، اما مأمون مسلمان فاسقی است. [۱۹۶].

به این ترتیب حضرت به مرد پرسشگر فهمانید که من کاری کرده‌ام که یک پیامبر الهی انجام داده بود و آن هم مورد رضایت

خداوند بود.

مناظره در توحید

محمد بن عبدالله خراسانی، خادم پیشوای هشتم (ع) بود. او یکی از جلسات مناظره‌ی امام رضا (ع) را با یک دانشمند مشرک و

زندیق چنین گزارش کرده است: امام علی (ع) در ضمن گفتگو به مرد زندیق فرمود:

- اگر حق همان باشد که شما باور کرده‌اید؛ که این عالم آفریدگاری ندارد - با اینکه چنین نیست - مگر نه این است که ما و شما

با هم برابریم.

ایمان به خدای یگانه، انجام نماز و روزه و پرداخت زکوة به ما زیانی نرسانده است.

اما اگر قول حق گفته‌ی ما باشد - چنانچه همین طور است - در این صورت شما زیانکار بوده و هلاک شده‌اید اما ما نجات

یافته‌ایم.

- خیلی خوب! به من بگو خدا چگونه و در کجاست؟

- امام فرمود: وای بر تو راهی را که رفته‌ای اشتباه است او مکان را مکان قرار داد بدون اینکه برای او مکانی باشد و چگونگی را

چگونگی قرار داد بدون اینکه برای او چگونگی باشد (آن زمان که خدا بود هیچ چیز دیگر نبود - کلمه‌ی آن زمان هم از ضیق

تعبیر نبودن معادل است - نه جسمی بود نه روحی، نه مکانی نه کیفی و نه زمینی و نه آسمانی، خودش بود و خودش، و سپس به

تدریج همه چیز را آفریده و او که جسم و

[صفحه ۱۱۳]

ماهیت نیست تا در مکانی باشد و مرکب نیست تا چگونگی داشته باشد).

پس خدا به چگونگی و مکان گرفتن شناخته نشود و به هیچ حسی درک نگردد و با هیچ معیاری به سنجش نیاید.

- در صورتی که او به هیچ حسی ادراک نشود پس چیزی نیست!!

- وای بر تو! چون حواس تو از ادراک او عاجز است خدائی و ربوبیت او را انکار کرده‌ای! ولی ما چون حواسمان از ادراک عاجز

گشت، یقین کردیم او پروردگار ماست که برخلاف همه‌ی موجودات است (ما دانستیم که تنها جسم و ماده است که به حس

درک شود و آنچه با حواس درک شود آفریده شده است و محتاج است و خالق و صانع موجودات عالم محال است که آفریده شده‌ی چیز دیگر باشد، ولی تو چون به این حقیقت پی نبردی در نقطه‌ی مقابل ما قرار گرفتی.)

- به من بگو خدا از چه زمانی بوده است؟! -

- تو به من بگو چه زمانی بوده که او نبوده است، تا بگویم از چه زمانی بوده است.

- دلیل بر وجود او چیست؟

- من چون تن خود را نگرستم فهمیدم که نمی‌توانم در طول و عرض آن زیاد یا کم کنم.

هنگامی که فهمیدم قدرت ندارم زیان و بدی‌ها از خودم دور کرده و خوبی‌ها و سودها را جلب کنم، یقین کردم این ساختمان سازنده‌ای دارد و به وجود آن اعتراف کردم. علاوه بر این، گردش فلک به قدرت اوست و پیدایش ابر و وزش بادها و جریان خورشید و ماه و ستارگان و نشانه‌های شگفت و آشکار دیگر را دیدم و دانستم که این دستگاه و این سازمان منظم و تشکیلات منسجم این جهان، آفریننده و مدبری دارد. [۱۹۷].

[صفحه ۱۱۴]

فضیلت اهل بیت

مأمون عباسی در یکی از جلسات علمی خویش که در دربار حکومتی و با حضور دانشمندان برجسته ادیان و مذاهب و ارباب نحله‌های مختلف تشکیل شده بود از امام رضا (ع) پرسید: آیا می‌توانید فضیلت و برتری عترت رسول الله (ص) را بر سایر مردم از کتاب محکم الهی به طور واضح بیان کنید؟! -

فرمود: بلی.

- در کجای قرآن بیان شده است؟

حضرت رضا (ع) بعد از شمارش آیاتی در این زمینه فرمود: اما هفتمین آیه این است:

ان الله و ملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما؛ [۱۹۸].

خداوند و فرشتگان او بر پیامبر (ص) درود می‌فرستند، ای کسانی که ایمان آورده‌اید بر او درود فرستید و سلام گوئید و کاملاً تسلیم فرمان او باشید.

مسلمانان گفتند: یا رسول الله! ما معنی تسلیم را فهمیدیم که باید تسلیم فرمان شما باشیم، اما چگونه صلوات بگوئیم. پیامبر (ص) فرمود: بگوئید: «اللهم صلی علی محمد و آل محمد کما صلیت علی ابراهیم و آل ابراهیم، انک حمید مجید».

سپس امام رضا (ع) خطاب به حاضرین مجلس فرمود: آیا در این سخن خلافتی هست؟ گفتند: نه.

در این هنگام مأمون گفت: این سخن اجماعی است و هیچ اختلافی در میان امت اسلام نیست آیا در مورد آل و فضیلت آل محمد (ص)، سخنی واضح تر و صریح تر می‌توانید از قرآن بیان کنید؟ حضرت رضا (ع) فرمود: بلی، شما به من بگوئید، آیه‌ی شریفه‌ی:

[صفحه ۱۱۵]

«یس و القرآن الحکیم، انک لمن المرسلین علی صراط مستقیم؛ [۱۹۹].

یس! سوگند به قرآن حکیم که تو قطعاً از رسولان خداوندی و بر راهی مستقیم قرار داری»

مقصود از «یس» چیست؟

دانشمندان مجلس گفتند: «معنی یس، محمد (ص) است و کسی در آن شکی ندارد».

امام فرمود: «در این آیه خداوند متعال بر محمد و آل محمد فضیلتی عطا کرده است و کسی را یارای درک حقیقت آن نیست مگر

از راه تعقل و اندیشه، برای اینکه خداوند متعال در کتاب مقدس خویش، به غیر از انبیاء (ع) بر هیچ کس سلام و درود نفرستاده و فرمود:

«سلام علی نوح فی العالمین»؛ [۲۰۰] «سلام علی ابراهیم»؛ [۲۰۱] و «سلام علی موسی و هارون» [۲۰۲] و در هیچ جای قرآن نفرمود: «سلام علی آل نوح و سلام علی آل ابراهیم و سلام علی آل موسی و آل هارون. فقط فرمود: «سلام علی آل یس؛ [۲۰۳] یعنی آل محمد»

مأمون بعد از شنیدن این بیان عالی و استدلال قرآنی، خطاب به حاضرین مجلس گفت: «اکنون فهمیدم که شرح این آیات و بیان آنها، در نزد معدن نبوت و اهل بیت پیامبر (ص) می‌باشد. [۲۰۴].

حضرت رضا (ع) در همان مجلس، در شمار آیاتی که برای فضیلت و برتری اهل بیت (ع) نقل می‌کرد آیه‌ی: «فستلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون؛ [۲۰۵].

«اگر نمی‌دانید از آگاهان پرسید» را تلاوت کرده و فرمود: «ما اهل ذکر هستیم، اگر نمی‌دانید از ما خانواده‌ی پیامبر (ص) پرسید». دانشمندانی که در

[صفحه ۱۱۶]

مجلس حضور داشتند گفتند: «مقصود خداوند در این آیه از اهل ذکر، یهود و نصاری هستند». امام هشتم فرمود: «سبحان الله! اگر ما پرسیدیم و آنها هم به دین خودشان دعوت کردند و گفتند: دین ما بهتر از دین اسلام است، آیا چنین کاری بر ما جایز است؟» مأمون پرسید: «یا اباالحسن! ممکن است این سخن را بشکافید و شرح دهید، تا خلاف ادعای اینها ثابت شود؟» حضرت رضا (ع) فرمود: «بلی ذکر، رسول الله است و ما (اهل بیت) اهل آن حضرت هستیم و این نکته در کتاب خدا بیان شده است.

آنجا که در سوره‌ی طلاق می‌فرماید: «فاتقوا الله یا اولی الالباب الذین امنوا قد انزل الله الیکم ذکرا رسولا- یتلوا علیکم آیات الله مینات؛ [۲۰۶].

از مخالفت فرمان خدا بپرهیزید ای خردمندانی که ایمان آورده‌اید! زیرا خداوند ذکر را بر شما فرستاده است رسولی که آیات روشن خدا را بر شما تلاوت می‌کند)

پس ذکر، رسول الله است و ما اهل ذکر هستیم». [۲۰۷].

مناظره با عالم مسیحی

صفوان بن یحیی، [۲۰۸] از دوستان نزدیک امام رضا (ع) می‌گوید: یوحنا

[صفحه ۱۱۷]

مسیحی از اندیشمندان علم کلام در جهان مسیحیت، از من خواست که او را به حضور حضرت رضا (ع) ببرم. من از امام اجازه گرفته و او را به حضور آن گرامی بردم. یوحنا فرس زیر پای امام (ع) را بوسه زد و گفت: «دین ما چنین از ما خواسته که این گونه به شریف‌ترین افراد زمان خود احترام کنیم».

سپس از امام پرسید: «نظر شما درباره‌ی گروهی که ادعایی می‌کنند و گروه دیگر آن ادعا را تایید می‌کنند، چیست؟».

امام فرمود: ادعای فرقه‌ی اول درست است.

یوحنا پرسید: «نظر شما درباره‌ی گروه دیگری که ادعایی دارند ولی گروه دیگری غیر از خودشان آن را تصدیق نمی‌نمایند، چیست؟»

امام فرمود: ادعای این گروه دوم، بی‌اساس است.

یوحنا گفت: «ما (مسیحیان) ادعا داریم که عیسی بن مریم روح الله و کلمه‌ی خداست مسلمانان در این ادعا با ما موافقتند.» ولی مسلمانان ادعا دارند که محمد (ص) پیامبر است، ولی ما آن را قبول نداریم، بنابراین بهتر است در آن چیزی که اتفاق نظر داریم همان را بگیریم، و این کار شایسته‌تر از اختلاف است.

امام رضا (ع) فرمود: «نام تو چیست؟» او گفت: «یوحنا» فرمود: «ای یوحنا! ما ایمان به عیسیایی داریم و آن عیسی را روح خدا و کلمه‌ی (مخلوق) خدا می‌دانیم که ایمان به محمد (ص) داشته باشد و بشارت به آمدن او داده باشد و بر خود اقرار کند که بنده‌ی مربوب خداست و اگر به ادعای شما عیسی روح خدا و کلمه‌ی خدا است ولی ایمان به محمد (ص) ندارد و بشارت به آمدن او نداده است و اقرار به عبودیت خود در برابر خدا نمی‌کند، ما از او بیزاریم بنابراین در کدام نقطه ما با هم موافق هستیم، تا در همان نقطه با هم باشیم و آن را محور حل اختلافات مان قرار دهیم؟»

او از این پاسخ دندان‌شکن در بن بست قرار گرفت و برخاست و با

[صفحه ۱۱۸]

ناراحتی تمام به صفوان گفت: «برخیز برویم، از این مجلس چیزی عاید ما نمی‌شود.» [۲۰۹].

ویژگیهای پیشوایان معصوم

امام رضا (ع) در عرصه‌های مختلف علمی به مسئولیت سنگین تبلیغ معارف اسلامی همت گماشته و به دفاع از اندیشه‌های حیاتبخش قرآن و اهل بیت (ع) می‌پرداخت. یکی از شیوه‌های آن گرامی پاسخ به پرسشهای مختلف و مناظره با صاحبان اندیشه بود. همچنانکه در مناظرات قبلی به این نکته اشاره گردید. حسن بن جهم می‌گوید: در یکی از جلسات مناظره که فقهاء بزرگ اسلامی، سران ادیان آسمانی، صاحبان اندیشه، نظریه پردازان فرقه‌های مختلف فلسفی و کلامی حضور داشتند؛ یکی از دانشوران با امام رضا (ع) به گفتگو در موضوع امامت پرداخت که در اینجا متن گفتگو را با هم می‌خوانیم:

- ای پسر رسول خدا! مدعی امامت چگونه می‌تواند ادعایش را ثابت کند؟

- بوسیله‌ی نص رسول خدا (ص) و دلائل عقلی و شرعی.

- دلائل و نشانه‌ها کدام است؟

- علم امام (به حقایق اشیاء و مسائلی که دیگران ناتوانند) و بوسیله مستجاب شدن دعای او.

- چگونه شما حوادث آینده را پیش‌بینی می‌کنید؟

- این توسط عهدی است که از رسول خدا (ص) به ما رسیده است و آن صحیفه‌ای است که علم گذشته حال و آینده در آن ثبت

است و از نبی مکرم اسلام برای ما اهل بیت به یادگار مانده است.

- اطلاع شما از اندیشه‌های سری و آنچه که در دل‌های مردم می‌گذرد

[صفحه ۱۱۹]

چگونه است؟

- آیا شما نشنیده‌اید که پیامبر اکرم (ص) فرموده است: از هوشمندی و تیزبینی مومن مراقب باشید که او با نور خدا می‌نگرد.

- بلی، این سخن پیامبر (ص) را شنیده‌ام.

- بر اساس این سخن هر مومنی به اندازه‌ی قدرت ایمان وافق دیدش و عمق بینش و دانش خود به هستی می‌نگرد و می‌فهمد.

خداوند متعال، تمام آنچه که در دیگران پراکنده است در وجود ما امامان معصوم جمع کرده و تمام تیزهوشی و ایمان و بصیرت و

بینش و فضائل و کمالات در ما خاندان وحی جمع شده است. خداوند در قرآن می‌فرماید:

ان فی ذلک لآیات للمتوسمین؛ [۲۱۰].

در این سرگذشت عبرت‌انگیز برای هوشیاران و صاحبان بصیرت و فراست نشانه‌هایی است. اول شخص متوسمین وجود مقدس رسول خدا (ص) است بعد از آن بزرگوار، حضرت امیرالمومنین علی (ع) و بعد امام حسن و امام حسین (ع) بعد به ترتیب پیشوایان معصوم (ع) از فرزندان امام حسین (ع) تا روز قیامت. وقتی سخن امام رضا (ع) در اینجا تمام شد. مامون به امام (ع) گفت: ای ابالحسن! کلام متین و مستدل خود را ادامه بده و از علومی که خداوند در وجود شما به ودیعت نهاده ما را بهره‌مند گردان و در مورد ویژگیهای امامان بیشتر توضیح داده و سخن بگو! و امام اینگونه ادامه داد:

– خداوند بزرگ ما را با روح مقدس و پاک خود تائید کرده که آن روح از ملائکه نیست و به همراه کسی از گذشتگان نبوده است. آن روح بلند فقط با رسول خدا (ص) و با امامان معصوم (ع) همراه است. آن نیروی [صفحه ۱۲۰]

عظیم الهی پیشوایان معصوم را در رسیدن به حقائق یاری می‌کند و آن را موفق می‌دارد آن روح عمودی از نور است که بین ما و خداوند متعال ارتباط برقرار می‌سازد.

شیعیان افراطی

در اینجا مأمون از امام رضا (ع) پرسید:

– من شنیده‌ام که گروهی در مورد شما غلو کرده و در بالا بردن مقام تان افراط می‌نمایند.
– از پدرم موسی بن جعفر (ع) و آن گرمی از پدرانشان و آنان از رسول خدا (ص) نقل کرده‌اند که:
مرا از مقام و جایگاه معین و شایستگی ویژه‌ی خودم بالا نبرید، چرا که خدای تبارک و تعالی مرا قبل از اینکه پیامبر قرار دهد بنده و عبد خود گردانیده است. من اول بنده‌ی خدا هستم و بعد نبی و پیام‌آور حق. خداوند در سوره‌ی آل‌عمران می‌فرماید:
برای هیچ بشری سزاوار نیست که خداوند، کتاب آسمانی و حکم و نبوت به او بدهد سپس او به مردم بگوید: غیر از خدا مرا پرستش کنید بلکه (سزاوار مقام او، این است که بگوید: مردمی الهی باشید آنگونه که کتاب خدا را می‌آموختید و درس می‌خواندید و غیر از خدا را پرستش نکنید و همچنین سزاوار نیست که به شما دستور دهد که فرشتگان و پیامبران را پروردگار خود انتخاب کنید، آیا شما را پس از آنکه مسلمان شدید به کفر دعوت می‌کند؟! [۲۱۱].

علی (ع) نیز در این زمینه پیروان خود را از افراط و تفریط نهی کرده و فرمود:

دو گروه در مورد من خود را به ورطه‌ی نابودی و سقوط می‌کشاند

[صفحه ۱۲۱]

بدون اینکه من تقصیری داشته باشیم: ۱- دوستان تندرو و افراطی ۲- دشمنان تنگ نظر و کوتاه بین. و من به خدا پناه می‌برم از کسانی که در مورد ما تندروی کرده و ما را از آنچه شایسته‌ایم بالاتر می‌برند هم چنانکه حضرت عیسی (ع) از نسبت‌های افراطی نصاری برائت جسته و فرمود:

خدایا! تو پاک و منزهی! و من حق ندارم آنچه را که شایسته‌ی من نیست، بگویم! اگر چنین سخنی را گفته باشم، تو می‌دانی، تو از آنچه در روح و جان من است، آگاهی؛ و من از آنچه در ذات پاک توست، آگاه نیستم، مطمئناً تو از تمام اسرار و پنهانی‌ها باخبری؛ من جز آنچه مرا به آن فرمان دادی، چیزی به آنها نگفتم؛ خداوندی را پرستید که پروردگار من و پروردگار شماست و تا زمانی که در میان آنها بودم، مراقب و گواه‌شان بودم، ولی هنگامی که مرا از میان‌شان گرفتی تو خود مراقب آنها بودی و تو بر هر

چیز گواهی. [۲۱۲].

همچنین خداوند متعال در آیه‌ی دیگری حضرت مسیح را از ادعاهای واهی که برخی مسیحیان به آن بزرگوار نسبت می‌دهند مبرا دانسته می‌فرماید: هرگز مسیح (ع) از این حقیقت فاصله نگرفت که بنده‌ی خدا باشد و نه فرشتگان او این حقیقت را انکار کردند. [۲۱۳] در آیه دیگری فرمود: مسیح فرزند مریم غیر از یک فرستاده نیست همچنانکه قبل از او فرستادگانی نیز آمدند و مادر مسیح بانوی راست گفتاری است آنان هر دو مثل بقیه‌ی مردم طعام می‌خورند. [۲۱۴] (و زندگی عادی بشری داشتند) حضرت رضا (ع) در ادامه تفاسیر و توضیح این آیات فرمود: هر کس برای پیامبران مقام بالاتری که نزدیک ربوبیت است ادعا کند یا برای ائمه اطهار (ع) مقام خدائی یا پیامبری قائل شود یا برای غیر امامان معصوم (ع) ادعای امامت داشته باشد ما از آنان در دنیا و آخرت بیزاریم.

[صفحه ۱۲۲]

معنای رجعت

مأمون در ادامه جلسه از معنای رجعت سوال کرد و امام رضا (ع) در پاسخ فرمود: رجعت (یعنی بازگشت دوباره‌ی مردگان به این جهان) حق است و در امتهای پیشین نیز بوده است همچنانکه قرآن کریم به آن تصریح دارد. رسول خدا (ص) فرموده است: در این امت تمام برنامه‌ها و حوادثی که برای امتهای قبلی رخ نموده بودن ذره‌ای تغییر و کم کاست رخ خواهد داد. هنگامی که فرزندم مهدی (ع) خروج نماید عیسی از آسمان فرود آمده و در پشت سر آن بزرگوار به نماز خواهد ایستاد. اسلام در آغاز با غربت همراه بود و در نهایت هم غریب خواهد شد و خوشا به حال غریبان و بی کسان. از رسول خدا (ص) سوال شد: یا رسول الله! بعد از آن چه خواهد شد. پیامبر (ص) فرمود: بعد از آن حق به دست اهلش برخواهد گشت.

اعتقاد به تناسخ

مأمون باز هم از امام رضا (ع) پرسید: یا ابالحسن! در مورد معتقدین به تناسخ چه می‌گوئید؟ امام رضا (ع) پاسخ داد: هر کس به تناسخ [۲۱۵] (انتقال روح مرده‌ای به بدن زنده‌ی دیگری) باور داشته باشد او به خداوند بزرگ کافر شده و وجود بهشت و جهنم را انکار نموده است.

مأمون پرسید: نظر شما در مورد انسان‌هایی که مسخ شده‌اند چیست؟

حضرت رضا (ع) فرمود: آنان گروهی بودند که مورد غضب و قهر الهی قرار گرفتند و خداوند آنان را به صورت میمون و یا خوک مسخ نمود و آنان بعد از سه روز که به صورت حیوان بودند مردند، و نسلی از خود

[صفحه ۱۲۳]

بجای نگذاشتند امروزه آنچه که به صورت مسخ شدگان (میمون و خوک) دیده می‌شود آنان حرام گوشت بوده و خوردن و بهره‌های دیگرش جایز نیست.

مأمون بعد از بیانات شیوه‌ای امام هشتم (ع) اظهار داشت: یا ابالحسن! خداوند مرا بعد از تو زنده نگذارد به خدا سوگند علوم حقیقی و دانش راستین یافت نمی‌شود مگر نزد اهل بیت (ع) و تمام علوم پدران در وجود تو جمع شده است خداوند متعال از اسلام و مسلمانان به تو جزای خیر عنایت فرماید.

حسن بن جهم که ناظر پاسخهای گویا و استدلالی حضرت رضا (ع) به سوالات آن جلسه بود هنگام بازگشت امام رضا (ع) به منزل با خوشحالی تمام بدنبال امام آمده و در منزل به ایشان عرضه داشت: ای فرزند رسول الله (ص) حمد و سپاس خداوند را که برای

شما این همه اندیشه‌های شایسته عنایت کرده و خلیفه افکار بلند شما را مورد تحسین و ستایش قرار داد و آن همه تکریم و تجلیل نمود. حضرت فرمود: ای پسر جهم! تکریم و تعظیم ظاهری مامون ترا فریب ندهد او بزودی مرا با سم شهید خواهید کرد (او فرد ستمگری است که برای پاسداری از ارکان قدرت و حکومت خود به هر جنایتی حتی قتل من دست می‌زند). این نکته را من بر اساس عهدی از جدم رسول خدا (ص) می‌دانم و به تو سفارش اکید می‌کنم که تا زنده‌ام این راز را فاش نکن. حسن بن جهم هم طبق سفارش امام این راز را مخفی نگه داشت تا اینکه حضرت در طوس با سم شهید شده و در باغ حمید بن قحطبه‌ی طائی و در جنب قبر هارون الرشید دفن گردید. [۲۱۶].

[صفحه ۱۲۴]

مناظره با مامون پیرامون خلافت

روزی مامون به امام رضا (ع) گفت: ای پسر رسول خدا (ص) من به فضیلت و علم و زهد و تقوا و عبادت تو پی بردم و فهمیدم که تو از من به خلافت شایسته تری! حضرت فرمود:

من به عبادت در پیشگاه الهی افتخار می‌کنم و به زهد و ساده زیستی در دنیا به امید نجات از ضررها و گرفتاریهای مادی روی آورده‌ام و با پرهیز از معاصی و محارم الهی امیدوارم به مقامات معنوی و غنیمت‌های حقیقی برسم. با تواضع و فروتنی چشم امید به رسیدن به درجات عالی در نزد خداوند دارم. مامون گفت: من چون شایستگی شما را احساس نموده‌ام می‌خواهم خود را از خلافت عزل کرده و با شما به عنوان خلیفه بیعت کنم.

امام رضا (ع) فرمود: اگر این خلافت را خداوند برای تو معین کرده است تو حق نداری لباسی را که خداوند برایت پوشانده از تن درآوری و به دیگری پوشانی و اگر تو شایستگی این مقام را نداری تو نمی‌توانی منصبی را که از برای تو نیست برای من قرار دهی! مامون گفت: باید این امر را بپذیری! حضرت فرمود: من به دلخواه خود هیچگاه به این امر (ذلت آور) تن نخواهم داد. امام خواست به او بفهماند که منصب امارت و رهبری مسلمانان را خداوند به ما خانواده داده و تو در این وسط کاره‌ای نیستی تا ما را به خلافت برسانی یا از آن عزل کنی! [۲۱۷].

مامون آن قدر اصرار کرد که حضرت نپذیرفت در نهایت گفت: باید ولایتعهدی را بپذیری؟

[صفحه ۱۲۷]

صلابت و مبارزه

ظلم ستیزی و صلابت

شکستن ابهت فرمانروایان ستم پیشه یکی از شیوه‌های رهبری حضرت رضا (ع) در طول زندگی آن حضرت بوده است. آن حضرت با دفاع از ستم‌دیدگان و مبارزه‌ی مدبرانه و حکیمانه با حاکمان ظالم در اجرای عدالت اجتماعی و ترویج معارف عالی‌ه‌ی الهی اقدام می‌نمود.

آن بزرگوار بر این باور و حیانی قرآن اصرار می‌کرد که فروپاشی جوامع گذشته و هلاکت اقوام پیشین در اثر عدم اجرای عدالت و رواج ظلم و ستم و نا عدالتی در میان مردم بوده است. همچنانکه قرآن می‌فرماید:

و ما کنا مهلکی القرى الا و اهلها ظالمون؛ [۲۱۸].

و ما هرگز اهل آبادی‌ها و شهرها را هلاکت نکردیم و مگر اینکه اهل آنان ستمکار بودند.

به همین جهت هم رسول گرامی اسلام فرموده است:

الملک یبقی مع الکفر و لا یبقی مع الظلم؟ [۲۱۹].

حکومت بر مردم با کفر ادامه می‌یابد اما با ظلم و ستم هرگز پایدار نخواهد بود.

زیرا ظلم و ستم مردم را به ستوه آورده و تبعیض و نا عدالتی تخم کینه و بغض و عداوت سردمداران ستم را، در دل‌های مردم پرورش می‌دهد و در نتیجه در مدت زمان کوتاهی مردم با آنان مقابله کرده و از مسند حکومت آنان را به پائین می‌کشند. اما کفر و اعتقادات فاسد حکمرانان، اگر در راستای مقابله با مردم و ظلم و ستم آنان نباشد ممکن است سالهای

[صفحه ۱۲۸]

طولانی دوام یابد.

ابن مسکویه گفته است: شهرها در زمان حجاج بن یوسف به خاطر ظلم و بیداد وی رو به ویرانی نهاد و در زمان عمر بن عبدالعزیز به خاطر گسترش عدل و داد رو به آبادانی بود. [۲۲۰].

و فردوسی هم به این حدیث پیامبر اشاره دارد که:

اگر کشور آباد داری به داد

بمانی تو آباد و از داد شاد

اگر داد باشی ای شهریار

نمانی و نامت بود یادگار

امام رضا (ع) در عین حالی که با ستم و ستمگری مبارزه می‌کرد به محرومان و مستمندان نیز بی‌نهایت رسیدگی کرده و در مقابل آنان خاضع و فروتن بود آن حضرت می‌فرمود:

عونک للضعیف من افضل الصدقه [۲۲۱].

یاری به بی‌چاره‌گان و محرومان از بهترین صدقات و اعمال نیک است.

چرا که برای تحقق عدالت اجتماعی علاوه بر مقابله با نا عدالتی‌ها و ظلم و ستم لازم است که از طبقات محروم حمایت شود و آنان باید زیر چتر حمایتی مسئولین جامعه قرار گیرند.

در زیارت نامه‌ی رجبیه‌ی حضرت رضا (ع) با اشاره به تلاش‌های عدالت خواهانه و محرومیت زدائی آن بزرگوار می‌خوانیم که:

السلام علی غوث اللهفان، [۲۲۲].

سلام و درود بر فریادرس محرومان و یاری دهنده به بیچارگان و مستمندان.

در حالات آن حضرت آمده است که آن بزرگوار تمام خدمتگزاران و غلامان سیاه پوست را در سفره‌اش جمع کرده و با آنان غذا می‌خورد

[صفحه ۱۲۹]

بدون اینکه کمترین تبعیض بین آنان و دیگران داشته باشد تواضع و فروتنی آن جناب در نزد فقراء ستودنی بود.

آن حضرت همانطوری که در مقابل نیازمندان و محرومان جامعه با فروتنی تمام تلاش کرده و از هیچ کوششی فروگذار نبود همان طور هم در مقابل مستکبران و ستمگران با صلابت و قاطعیت عمل نموده و ابهت و غرور آنان را می‌شکست.

شیخ صدوق در گزارشی از حالات آن حضرت آورده است که: روزی فضل بن سهل - که مسئولیت وزارت حکومت مامون را به عهده داشت و از سردمداران حکومت عباسی در عصر هارون و مامون به شمار می‌رفت - به حضور امام رضا (ع) آمد.

مدتی در مقابل امام رضا (ع) ایستاد تا اینکه امام سربلند کرده و فرمود: چه کاری با من داشتی؟! فضل با آن همه غروری که داشت

و از بی‌اعتنایی حضرت رضا (ع) کلافه شده بود پاسخ داد: سرورم! این نامه را از امیرالمومنین مامون در مورد عطایائی به من نوشته است و شما بعنوان ولی عهد مسلمانان شایسته‌تر ید که همانند این عطایا را بر من عنایت کنید.

امام بدون اینکه به او اجازه نشستن دهد فرمود: نامه را بخوان و او در حال ایستاده آن نامه طولانی را قرائت کرد. هنگامی که فضل از خواندن آن نوشته فارغ شد حضرت رضا (ع) فرمود: ای فضل ما نیز همانند آن نوشته را به تو می‌دهیم تا زمانی که از معصیت خداوند بپرهیزی و تقوا پیشه کنی!

یاسر خادم می‌گوید: امام هشتم (ع) با یک جمله تمام بافته‌های او را پنبه کرد. [۲۲۳].

کیفر گستاخی

بعد از اینکه کرامت امام رضا (ع) در مورد درخواست باران و اجابت [صفحه ۱۳۰]

آن از سوی خداوند در همه جا منتشر گردید، عظمت این حادثه موجب رسوائی و سرافکنندگی مخالفین و منافقین گردید.

آنان در پی این حادثه به پیش مأمون رفته و اظهار داشتند: «ای امیر! آیا می‌دانی که بعد از این ماجرا محبوبیت ابوالحسن (امام رضا (ع)) در میان مردم زیادتر شده و موجب تزلزل خلافت شما گردیده است؟ یکی از آن کینه‌توزان بد دل به نام «حمید به مهران» که از رجال دربار مأمون بود گستاخی را از حد گذرانده و در یک مجلسی در دربار مأمون، به امام رضا (ع) گفت: «ای فرزند موسی! تو از حدود خود قدم فراتر گذاشتی، بارانی را که خداوند در وقت معین خویش فرستاده است آن را به خودت نسبت داده و دلیل شکوه و عظمت خویش در بارگاه پروردگار دانستی، گویا مانند ابراهیم خلیل (ع) معجزه کرده‌ای که پرندگان را با اذن خداوند زنده کرد.»

سپس آن نگون‌بخت به این اهانت‌ها بسنده نکرده و از محضر آن امام رحمت و دریای کرامت هلاکت خویش را خواستار شد و گفت: «ای ابوالحسن! اگر راست می‌گویی به این دو صورت شیری را که بر مسند مامون در روی دیوار نقش بسته‌اند فرمان بده تا زنده شوند و سپس آنها را بر من مسلط ساز، در این صورت چنین چیزی، معجزه و کرامتی برای تو محسوب خواهد شد نه بارانی که در وقت معین طبق تقدیر الهی و به طور طبیعی به زمین نازل می‌شود.»

در این هنگام حضرت ناراحت شد و طبق درخواست آن کوردل کینه‌توز به آن دو عکس شیر اشاره کرده و فرمود: «ای شیرها، این شخص پست فطرت را بگیرد.»

همان لحظه آن دو صورت شیر، تبدیل به دو شیر درنده‌ی حقیقی شدند و در یک آن، حمید بن مهران را دریده و چیزی از آن باقی نگذاشتند و حتی خون نا پاکش را هم از روی زمین تمیز کردند. سپس به امام رضا (ع)

[صفحه ۱۳۱]

متوجه شده و با زبان حال عرضه داشتند: «ای ولی خدا، هر فرمان دیگری داشته باشی در خدمتگزاری حاضریم، حتی اگر فرمان دهی این شخص (مامون) را نیز از میان برداریم.»

مامون با شنیدن این سخن بی‌هوش شد، امام رضا (ع) به آن دو شیر فرمود: توقف کنید، آنها توقف کردند و حضرت امر کرد: «به جایگاه قبلی خویش باز گردید.» آنها به تصویر قبلی تبدیل شدند.

بعد از مدتی که مامون به هوش آمد، گفت: «حمد و سپاس خداوندی را که ما را از شر حمید بن مهران، کفایت نمود.» آنگاه رو به حضرت کرده و گفت: «ای فرزند رسول الله! چنین اعجازی از اختیارات جد تان رسول خدا (ص) و سپس از اختیارات شما می‌باشد.» [۲۲۴].

مقابله با فامیل سالاری

در زمانی که علی بن موسی الرضا (ع) از طرف مأمون به خراسان احضار شده و اجباراً با شرایط خاصی ولایت عهد مأمون را پذیرفته بود، «زید النار» برادر امام نیز در خراسان بود. زید به واسطه‌ی داعیه‌ای که داشت و انقلابی که در مدینه برپا کرده بود، مورد خشم و غضب مأمون قرار گرفته بود. اما مأمون که آن ایام سیاستش اقتضا می‌کرد حرمت و حشمت امام رضا (ع) را حفظ کند، به خاطر امام از قتل یا حبس برادرش زید صرف نظر کرد.

روزی در یک مجلس عمومی، عده‌ی زیادی شرکت داشتند و امام رضا (ع) برای آنها صحبت می‌کرد. از آن سو زید، عده‌ای از اهل مجلس را متوجه خود کرده بود و برای آنها در فضیلت سادات و اولاد پیغمبر، و اینکه آنان وضع استثنائی دارند، داد سخن می‌داد و مرتب می‌گفت: «ما خانواده چنین، ما خانواده چنان». امام متوجه گفتار زید شد. ناگهان نگاه

[صفحه ۱۳۲]

تند و فریاد «یا زید!» امام، زید و همه‌ی اهل مجلس را متوجه کرد.

فرمود: «ای زید! حرفهای نقالان کوفه باورت آمده و مرتب تحویل مردم می‌دهی؟ اینها چه چیز است که به مردم می‌گویی؟ آن که شنیده‌ای خداوند ذریه‌ی فاطمه را از آتش جهنم مصون داشته است. مقصود فرزندان بلافصل فاطمه حسن و حسین و دو خواهر ایشان است. اگر مطلب این طور است که تو می‌گویی و اولاد فاطمه وضع استثنائی دارند و به هر حال آنها اهل نجات و سعادت‌اند، پس تو نزد خدا از پدرت موسی بن جعفر گرامی تری، زیرا او در دنیا امر خدا را اطاعت کرد، قائم اللیل و صائم النهار بود و تو امر خدا را عصیان می‌کنی و به قول تو هر دو مثل هم اهل نجات و سعادت هستید. پس برد، با تو است، زیرا موسی بن جعفر عمل کرد و سعادت‌مند شد و تو عمل نکرده و رنج نبرده گنج بردی.

علی بن الحسین زین العابدین (ع) می‌گفت: نیکوکار ما اهل بیت پیغمبر دو برابر اجر دارد و بدکار ما دو برابر عذاب، همانطور که قرآن درباره‌ی زنان پیغمبر تصریح کرده است؛ زیرا آن کس که از خاندان ما نیکوکاری می‌کند در حقیقت دو کار کرده: یکی آن که مانند دیگران کار نیکی کرده، دیگر اینکه حیثیت و احترام پیغمبر را حفظ کرده است. آن کس هم که گناه می‌کند دو گناه مرتکب می‌شود؛ یکی اینکه مانند دیگران کار بدی کرده، دیگر اینکه آبرو و حیثیت پیغمبر را از بین برده است.»

گیرم پدر تو بوده فاضل

از فضل پدر تو را چه حاصل

آنگاه امام رو کرد به حسن بن موسی و شاء بغدادی که از اهل عراق بود و در آن وقت در جلسه حضور داشت و فرمود: «مردم عراق این آیه‌ی قرآن را:

«انه لیس من اهلک انه عمل غیر صالح» [۲۲۵] چگونه قرائت می‌کنند؟»

[صفحه ۱۳۳]

پاسخ داد: «یا بن رسول الله! بعضی طبق معمول «انه عمل غیر صالح»؛ این فرزند نوح، فرزندی است ناصالح قرائت می‌کنند.

اما بعضی دیگر که باور نمی‌کنند خداوند پسر پیغمبری را مشمول قهر و غضب خود قرار دهد، این آیه را «انه عمل غیر صالح»؛ او فرزند آدم بدی است، فرزند تو نیست قرائت می‌کنند و می‌گویند او در واقع از نسل نوح نبود. خداوند به او گفت: ای نوح او از نسل تو نیست؛ اگر از نسل تو می‌بود من به خاطر تو او را نجات می‌دادم.»

امام فرمود: «ابدا این طور نیست! او فرزند حقیقی نوح و از نسل نوح بود. چون بدکار شد و امر خدا را عصیان کرد، پیوند معنوی اش با نوح بریده شد. به نوح گفته شد این فرزند تو ناصالح است، از این رو نمی‌تواند در ردیف صالحان قرار گیرد.

موضوع ما خانواده چنین است. اساس کار، پیوند معنوی و صلاح عمل و اطاعت امر خداست. هر کس خدا را اطاعت کند از ما اهل بیت (ع) است، گرچه هیچ گونه نسبت و رابطه‌ی نسلی و جسمانی با ما نداشته است و هر کس گنهکار باشد از ما نیست، گرچه از اولاد حقیقی و صحیح النسب زهرا (ع) باشد. همین خود تو که با ما هیچگونه نسبتی نسبی نداری، اما اگر نیکوکار و مطیع امر حق باشی از ما هستی.» [۲۲۶].

امام رضا (ع) در جلسه‌ی دیگری با برادرش زید که فردی خطاکار بود برخورد کرده و خطای وی را به او گوشزد نمود. ابن شهر آشوب نوشته است: روزی زید بن موسی بن جعفر (ع) به حضور مامون آمد و امام رضا (ع) هم آنجا بود مامون مقدم او را گرمی داشته و به خاطر حضرت احترامش کرد.

زید سپس به حضور امام سلام گفت. اما آن بزرگوار جوابش را نداد.

[صفحه ۱۳۴]

زید گفت: من برادر تو هستم آیا جواب سلام مرا نمی‌دهی! امام رضا (ع) فرمود: تو برادر منی تا زمانی که در راه حق و اطاعت خدا باشی اما اگر از جاده حق منحرف شده و به معصیت خداوند اقدام کردی بین من و تو رابطه‌ی برادری نخواهد بود. [۲۲۷].

نفی سنت‌های باطل

عبدالله مامون که، هفتمین خلیفه‌ی عباسی (۲۱۸ - ۱۹۸) و یکی از خلفای باهوش و حیل‌گر و سیاستمدار عصر حضرت رضا (ع) بود بعد از آنکه برای کسب قدرت، برادرش محمد امین را در بغداد به قتل رساند و تمام منطقه‌ی وسیع کشورهای اسلامی را تحت نفوذ خویش در آورد. برای کسب وجهه‌ی اجتماعی و رفع شایعات احتمالی تصمیم گرفت تا از شخصیت معنوی و ظاهری حضرت رضا (ع) در این زمینه بهره‌گیری به این منظور نامه‌ای به امام (ع) نوشته و آن بزرگوار را از مدینه به مرو احضار کرد. او با این اقدام سیاسی خویش، اولاً می‌خواست از نفوذ آن حضرت استفاده کرده و شیعیان را ساکت نماید و ثانیاً برای سرپوش گذاشتن به جنایت‌های خویش امام را به خود نزدیک نموده و بدین ترتیب کارهای خلاف خود را توجیه کند و اما مهمترین هدف او این بود که از گسترش نفوذ امام رضا (ع) جلوگیری کرده و از قیام احتمالی آن بزرگوار بر علیه حکومت طاغوتی اش ممانعت به عمل آورد. او به این منظور امام رضا (ع) را به اجبار از مدینه به مرو آورد اما حضرت پیشنهاد خلافت را رد کرد و حتی سمت ولیعهدی را به صورت تشریفاتی پذیرفت و در حقیقت حضرت امام رضا (ع) مسئولیت هیچ کاری را در تحت حکومت مامون قبول نکرد.

[صفحه ۱۳۵]

ماجرای نماز عید از عمق نفوذ معنوی امام هشتم و شکست سیاستهای شیطانی مامون حکایت دارد. امام در آن حادثه تمام سنت‌های باطل را که از زمان خلفای پیشین باب شده بود نفی کرده و بر احیای سنت پیامبر (ص) پای فشرد. آن رهبر دوراندیش در تمام موضع‌گیری‌ها و اتخاذ مواضع به نفی سنت‌های باطل و بدعت‌ها توجه داشته و سمت و سوی کارهایش به احیای سنت پیامبر (ص) می‌انجامید و از هر فرصتی در این زمینه بهره‌گیری می‌گرفت. فراخوانی مردم به توحید همراه با ولایت در نیشابور و نیز در همین راستا می‌باشد.

حق‌گویی و حقیقت‌جویی

محمد بن سنان می‌گوید: «در خراسان، مأمون روزهای دوشنبه و پنج‌شنبه ملاقات عمومی داشت در یکی از این ملاقات‌ها، مولایم حضرت رضا را هم آورده و در طرف راست خود نشاند، همچنانکه به شکایت‌های مردم رسیدگی می‌کرد، مأمورین خبر

دادند که مردی، صوفی را به اتهام دزدی دستگیر کرده و آوردند، وقتی که او در مقابل مأمون قرار گرفت و چشم مأمون، به چهره‌ی او افتاد؛ آثار سجده را در پیشانی او مشاهده کرد و اظهار داشت: «چه قدر زشت است این کار قبیح، با این سیمای به ظاهر آراسته، آیا تو دزدی کرده‌ای؟»

گفت: «من از روی ناچاری و اضطرار، دست به این کار زده‌ام و این اختیاری نبوده است. زیرا تو، حق مرا از خمس و غنیمت نداده‌ای!» مأمون گفت: «تو چه حقی در خمس داری؟» متهم در جواب مأمون اظهار داشت: «خداوند خمس را به شش سهم تقسیم کرده آنجا که می‌فرماید:

واعلموا انما غنمتم من شیء فان لله خمسہ و للرسول و لذی القربی و الیتامی و المساکن و ابن السبیل؛ [۲۲۸].
[صفحه ۱۳۶]

بدانید هرگونه غنیمتی بدست آورید، خمس آن برای خدا و پیامبر و نزدیکان پیامبر و یتیمان و مسکینان و وامانده گان در راه است. و همچنین در سوره‌ی حشر «فیء» را به ۶ قسمت تقسیم کرده و فرمود: ما افاء الله علی رسوله من اهل القرى فله و للرسول و لذی القربی و الیتامی و المساکین و ابن السبیل کی لا یکون دوله بین الاغنیاء منکم؛ [۲۲۹].

آنچه را که خداوند از اهل این آبادی‌ها به رسولش بازگرداند، از آن خدا و رسول خویشاوندان او و یتیمان و مستمندان و در راه ماندگان است، تا این اموال عظیم در میان ثروتمندان شما دست به دست نگرند.

ای مأمون! یکی از مستحقین خمس و غنیمت، ابن سبیل و درمانده در راه است و من از آنهایم. مستمندی هستم که راه بجائی ندارم و دستم از همه جا کوتاه است و ضمناً از قاریان و حافظان قرآن هم هستم. مأمون گفت: «به خیال تو من با این یاوه سرانی‌ها حد شرعی که از حدود الهی است را ترک کرده حد سرقت را جاری نکنم؟» مرد صوفی جواب داد: «اول از خودت شروع کن و اول، نفست را پاک کن، بعد دیگری را و اول حد الهی را بر خودت جاری کن بعد به دیگری ...»

میزنی خود، پشت و پا بر راستی

راستی از دیگران می‌خواستی؟

حد به گردن داری و حد می‌زنی؟

گر یکی باید زدن صد می‌زنی؟

مأمون رو به حضرت رضا (ع) کرد و گفت: «این مرد چه می‌گوید؟»

امام رضا (ع) فرمود: «او می‌گوید قبل از من دزدی شده و من هم دزدی کرده‌ام». خلیفه بسیار خشمگین شده و خطاب به مرد صوفی گفت: «بخدا قسم دست ترا قطع خواهم کرد». صوفی جواب داد: «تو دست مرا قطع می‌کنی؟ با اینکه بنده و غلام حلقه بگوش منی؟!» مأمون پرسید: «وای بر

[صفحه ۱۳۷]

تو! من از کجا بنده و عبد تو هستم؟»

مرد متهم جواب داد: «از آنجائی که مادر تو کنیز بوده و پدرت آن را، با پول بیت‌المال جمیع مسلمانان خریده است. تو بنده‌ی تمام مسلمانان، در شرق و غرب عالم هستی، مگر اینکه تو را آزاد کنند و اگر همه‌ی مسلمانان ترا آزاد کنند، من یکی آزاد نکرده‌ام». با همه‌ی این اوضاع تو خمس را می‌بلعی و حق آل رسول و من و امثال مرا نمی‌دهی؟

علاوه بر این، شخص ناپاک هرگز نمی‌تواند، مانند خودش را پاک کند؛ بلکه باید انسانهای پاک، حدود الهی را جاری کنند و کسی که در گردن او حقوق الهی باشد، نمی‌تواند حدود الهی را اجرا کند، مگر اینکه اول بر خود او حد اجرا شود! آیا این آیه را شنیده‌ای؟

اتأمرون الناس بالبر و تنسون انفسکم و انتم تتلون الكتاب افلا تعقلون؟ [۲۳۰].

آیا مردم را به نیکی دعوت می‌کنید، آیا خودتان را فراموش کرده‌اید، با اینکه شما کتاب خدا را می‌خوانید؟ آیا نمی‌اندیشید؟
 مأمون متوجه حضرت امام رضا (ع) شده و گفت: «درباره‌ی این شخص چه می‌فرمائید؟» حضرت فرمود: «فله الحجۃ البالغه... [۲۳۱]؛ دلیل رسا و قاطع برای خداست. دلیلی که برای هیچ کس، بهانه‌ای باقی نمی‌گذارد، چنان دلیلی که جاهل با نادانی‌اش متوجه آن می‌شود، همانطوری که دانا بوسیله‌ی علم خویش آن دلیل را در می‌یابد و دنیا و آخرت بوسیله‌ی دلیل و برهان پایدار مانده است. این مرد برای تو استدلال نموده و دلیل اقامه کرد.»

مأمون وقتی اوضاع را چنین دید؛ ملاقات عمومی را تعطیل کرد و دستور آزادی آن مرد را صادر نمود و از اینجا به فکر از میان برداشتن حضرت رضا (ع) افتاد و بالاخره آن حضرت را مسموم نموده و به شهادت رسانید. [۲۳۲].

[صفحه ۱۳۸]

دفاع از حقوق مردم

یاسر، خادم مأمون می‌گوید: در حضور امام رضا (ع) بودیم که مأمون خواست به نزد حضرت بیاید امام حاضران را مرخص کرد و مأمون آمد و خواست برای احترام خلیفه به پا خیزد، اما مأمون او را به رسول خدا سوگند داد که بر نخیزد. سپس امام را در آغوش گرفته و بوسید و در کنارش نشست و نامه‌ای در آورده و خواند که در آن نوشته بود: «سپاه اسلام قریه‌های کابل را فتح کرده‌اند.» امام به مأمون فرمود: از فتح این قریه‌ها خوشحال شدی؟ مأمون گفت: آیا خبر فتح این بلاد شادی ندارد؟ امام فرمود: مأمون! در مورد امت محمد (ص) و در مورد سلطنتی که بر آنها داری از خدا بترس و پرهیزکار باش، چرا که تو امور مسلمانان را تباه ساخته‌ای و شئون آنها را به غیر آنها وا گذاشته‌ای که هر طور بخواهند انجام می‌دهند، تو این قریه‌ها را فتح کرده‌ای، ولی مرکز وحی و هجرت (مدینه) را از یاد برده‌ای، مهاجران و انصار مورد ظلم قرار می‌گیرند، آنان همچنان در سختی به سر می‌برند و از تأمین زندگی ابتدایی عاجزند و کسی نیست تا شکایت خودشان را به او بگویند و دستشان به تو نمی‌رسد و در مورد شئون مسلمانان از خدا بترس! برو به مدینه خانه‌ی نبوت و مرکز مهاجران و انصار، آیا تو نمی‌دانی که حاکم مسلمانان همچون عمود (ستون) خیمه است که در وسط خیمه قرار گرفته و هر کس بخواهد دستش به آن می‌رسد؟

مأمون گفت: چه باید کرد؟ امام فرمود: به حجاز برو به شئون مسلمانان برس و مستقیماً با مردم آنجا صحبت کن و دردهای آنها را بشنو و به حوائج آنها رسیدگی کن، فردای قیامت خداوند از تو بازخواست می‌کند.

مأمون تحت تأثیر گفتار امام رضا (ع) قرار گرفت، اما «ذو الریاستین» مأمون را از تصمیم خود به رفتن حجاز پشیمان کرد. [۲۳۳].

[صفحه ۱۳۹]

کیفر مهاجمان

حکومت سلطنتی تزار روس در حدود سی صد سال در کشور روسیه با اقتدار کامل حکومت می‌کرد اما آنان در سال ۱۳۳۰ ق به کشور ایران تجاوز کرده و عده‌ای بیگانه از اهالی خراسان و آذربایجان را به قتل رسانده و یا بدار آویختند. اوج جنایت آن زمانی بود که به مرقد مطهر حضرت رضا (ع) جسارت کرده و آن بقعه‌ی مبارک را به توپ بستند.

در هزار و سیصد از جفا و جور روس

هتک شد اندر خراسان بقعه‌ی شمس الشمس

در ربیع ثانوی عصر دهم شد منکسف

آفتاب کشور دین خسرو اقلیم طوس

بعد از این جنایت هتاکانه در مدت کوتاهی عوامل جنایتکار روس دچار قهر و انتقام الهی گردیده و نابود شدند.

بدین ترتیب که: در همان سال بلشویکها در شهر (اکاترین بورک) تمام اعضای خانواده‌ی سلطنتی تزار را قتل عام کرده و از بین بردند و همچنین تمامی ۷۰۰ نفر نظامی روسی که در حمله به حرم منور رضوی شرکت داشتند دچار قهر آن حجت الهی گردیده و در همان ایام در جنگ جهانی اول توسط نیروهای آلمان و متحدانش نابود گردیدند. که داستان زیر یکی از شواهد این ماجرا است:

بعد از ماجرای حمله‌ی روسها به مشهد مقدس و به توپ بستن مرقد منور امام رضا (ع) شخصی از اهالی مشهد به حج مشرف شده بود او بعد از اتمام مناسک حج سفری به اروپا کرده و در بین راه در داخل یک رستوران مردی از اهالی روسیه را مشاهده می‌کند که در هر عضو بدنش عیبی پدیدار بوده و با زحمت تمام خودش را جابجا می‌کند. در آن ملاقات آن مرد معلول روسی، وقتی این مسافر را می‌شناسد و می‌فهمد که

[صفحه ۱۴۰]

از اهل ایران و ساکن مشهد می‌باشد چنین می‌گوید: «من در جنگ با آلمان‌ها این چنین ناقص الاعضاء شده‌ام و می‌دانم که مرا «آقا رضای شما» این طور مبتلا کرده است».

آن افسر معلول روسی در ادامه سخنانش می‌گوید: «ما هفتصد تن از نظامیان روسی بودیم که قبر او را بمباران کردیم، بعد از آن تمامی همکاران من در جنگ با آلمان‌ها نابوده شده و از بین رفتند و من تنها کسی هستم که از آن گروه مهاجم باقی مانده‌ام و تا به حال متحیرانه می‌اندیشیدم که چرا از بین آن گروه من زنده مانده‌ام؟! اکنون با ملاقات تو راز ماجرا برایم کشف شد! برای اینکه شما از این مسیر بیایی و حکایت من و عاقبت جنایتکاران را بشنوی و کرامت پیشوای خود را در انتقام از دشمنانش با چشم خویش دیده و برای عبرت دیگران آن را نقل کنی. [۲۳۴].

در همین زمینه سید شرف الدین قزوینی معروف به نسیم شمال (۱۳۴۲ - ۱۲۸۸) اشعار زیر را سروده و به حضرتش تقدیم کرد:

دیشب ب سرم باز هوای دگر افتاد

در خواب مرا سوی خراسان گذر افتاد

چشمم به ضریح شه والا گهر افتاد

این شعر همان لحظه مرا در نظر افتاد

«با آل علی هر که در افتاد بر افتاد»

این قبر غریب الغریاء خسرو طوس است

این قبر مغيث الضعفا شمس شمس است

[صفحه ۱۴۱]

خاک در او مرجع ارواح و نفوس است

باید زره صدق بر این خاک در افتاد

«با آل علی هر که در افتاد بر افتاد»

حوران بهشتی زده اندر حرمش صف

خیل ملک از نور طبقها همه بر کف

شاهان به ادب در حرمش گشته مشرف

اینجاست که تاج از سر هر تاجور افتاد
 «با آل علی هر که در افتاد بر افتاد»
 اولاد علی شافع یوم عرصاتند
 دارای مقامات رفیع الدرجاتند
 در روز قیامت همه اسباب نجاتند
 ای وای بر آنکس که به این دوره [۲۳۵] در افتاد
 «با آل علی هر که در افتاد بر افتاد»

ملاقات با ستمگر

امام رضا (ع) با ستم‌گران مسامحه نمی‌کرد بلکه آن‌گرامی در فرصتهای مناسب فاصله گرفتن از آنان را سر لوحه‌ی برنامه‌هایش قرار داده بود به همین جهت حتی تاثیر همراهی با آنان را در مسائل فقهی دخالت داده و انگیزه‌های مختلف را به حساب می‌آورد. ابوسعید خراسانی ماجرائی از اهتمام ویژه‌ی امام رضا (ع) در عرصه ظلم ستیزی گزارش کرده است که سیره‌ی آن‌گرامی را در این زمینه کاملاً واضح و روشن می‌نماید. او می‌گوید: روزی دو نفر از شیعیان از راه دوری در خراسان به ملاقات امام رضا (ع) آمده بودند. آنان از امام سوال کردند: آیا

[صفحه ۱۴۲]

نماز ما در این سفر کامل است یا شکسته؟

امام به یکی از آنان فرمود: نماز تو شکسته است زیرا به قصد دیدار من رنج سفر را بر خود هموار ساخته‌ای؟ آنگاه به دیگری رو کرده و فرمود:

اما نماز تو در این سفر کامل است چرا که به قصد دیدار سلطان ستمگر راهی سفر شده‌ای و تو در مسیر معصیت قرار داری! [۲۳۶]. این حکم فقهی حضرت رضا (ع) نشانگر مواضع صریح آن‌حضرت در این زمینه می‌باشد و همچنین تقارن مسائل فقهی و سیاسی را نشان می‌دهد که یک فقیه جامع شرائط نمی‌تواند مسائل فقهی را به دور از مسائل سیاسی بررسی و استنباط نماید.

[صفحه ۱۴۵]

عظمت بارگاه رضوی

اثر تربیتی زیارت

شایسته است که زائران و شیفتگان امام رضا (ع) با درایت و معرفت تمام به زیارت آن‌حضرت شرفیاب شوند تا بهره‌ی لازم را از آن منبع جوشان الهی برده باشند اگر مشتاقان دربار ملک‌پاسبان حضرت رضوی (ع) با بینش‌های مادی و باورهای سطحی به آن دیار قدسی مشرف شوند، ارتقاء معنوی و تعالی روحانی را نمی‌توانند بدست آورند.

اگر به قصد تفریح و تفرج و سیاحت قدم به خاک پاک آستان قدسی حضرتش بنهند، بعید است که از فضائل و کمالات و کرامات آن‌گرامی توشه‌ای اخذ کنند. اساساً قبولی زیارت به همین معناست که زائر بتواند خالصانه به امام دل‌بسپارد و امام علی (ع) هم در روح و جان او تصرف کرده و تحولی روحی ایجاد شود.

بعضی از بزرگان گفته‌اند: آنان که به زیارت می‌آیند اگر دلشان می‌خواهد بدانند که زیارت‌شان قبول شده یا نه؟ نشان قبولی

زیارت آنست که وقتی که به شهر خود باز می‌کردند به اعمال و رفتار خود بنگرند و حال خود را با قبل از زیارت مقایسه کنند اگر هیچ تفاوتی نکرده‌اند به قبولی زیارت خود امیدوار نباشند اگر هم قبول باشد در سطح خیلی ناقص خواهد بود. ولی اگر وقتی از حرم بیرون آمده‌اند یک گام به سوی خوبیها، کمالات، صفا و نورانیت نزدیک شده‌اند و از گناهان خود واقعا توبه کرده‌اند و به طاعت خدا نزدیک شده‌اند مطمئن باشند که این نشانه قبولی زیارت آنهاست.

[صفحه ۱۴۶]

بارگاه رضوی

برای درک اهمیت زیارت مرقد منور امام هشتم (ع) و آثار و برکات آن روایاتی چند در این زمینه نقل می‌کنیم:

۱- رسول خدا (ص) فرمود:

ستدفن بضعة منی بارض خراسان لا یزورها مؤمن الا اوجب الله عزوجل له الجنة؛ [۲۳۷].

در آینده‌ی نزدیک پاره‌ی تن مرا در سرزمین خراسان دفن می‌کنند آنجا را هیچ مؤمنی زیارت نمی‌کند مگر اینکه خداوند متعال بهشت را بر او واجب می‌کند.

۲- علی (ع) نیز ارزش زیارت امام رضا (ع) را اینگونه بیان نمود:

سیقتل رجل من ولدی بارض خراسان بالسم ظلما، اسمه اسمی و اسم ابيه اسم ابن عمران موسى الافرمن زاره فی غربته غفرالله ذنوبه؛ [۲۳۸].

در آینده مردی از فرزندانم را در سرزمین خراسان با ظلم و ستم به سم به شهادت می‌رسانند او همانم من است و پدرش همانم پیامبر الهی جناب موسی بن عمران، بدانید هر کس او را در غربتش زیارت کند خداوند گناهانش را می‌آمرزد. ۳- امام رضا (ع) نیز فرمود:

ما زارنی احد من اولیائی عارفا بحقی الا تشفعت فیہ یوم القیامة؛ [۲۳۹].

هیچیک از دوستانم مرا زیارت عارفانه نمی‌کند مگر اینکه در روز قیامت او را شفاعت خواهم کرد.

و در روایت دیگری فرمود:

و در سه جای حساس من زائرم مرا یاری می‌کنم: ۱- هنگامی که نامه اعمالی را به دست راست یا چپ افراد بدهند.

۲- هنگام عبور از پل صراط

۳- موقع حسابرسی در کنار میزان [۲۴۰].

[صفحه ۱۴۷]

قبله‌ی دلها

از زمانی که امام هشتم (ع) را بعد از شهادت در مرقد منور خویش در مشهد مقدس دفن کرده‌اند مرقد منور آن گرامی، مورد توجه اولیاء الهی، شیفتگان معارف اهل بیت و دوستداران اخلاق و معنویت و کمالات گردیده است. آثار و برکات و فضائل آن مزار نورانی موجب شده که هر روز دهها هزار زائر عاشق از اقصاء نقاط عالم با هزاران امید و آرزو به آن بارگاه ملکوتی روی کرده و با تحمل رنج دوری راه و سختی سفر به آن مأمن دلدادگان حضرت حق وارد شوند و دلهای مالا مال از محبت آن عزیز نبوی را به فضای عطرآگین مرقد مطهر رضوی (ع) بسپارند.

در میان آن همه زائر طبقات مختلفی را از هر گروه و صنفی در یک صف واحد و در مقابل امام (ع) متواضعانه و خاشعانه مشاهده

می‌کنیم که هیچگونه فرقی بین شاه و گدا وجود ندارد. چند نمونه از عرض ادب مشاهیر تاریخ را با هم می‌خوانیم:

شاه عباس صفوی

در سال ۱۰۰۶ / ق شاه عباس اول [۲۴۱]، وارد مشهد مقدس شده و به فیض زیارت آن حضرت نائل گردید او بعد از آنکه مواضع متعددی از حرم را بازسازی کرده و منظم نموده و دست اندرکاران و خدام آن آستان [صفحه ۱۴۸]

مقدس را مورد تفقد و عنایت خویش قرار داد، به سمت عراق رفت و به زیارت عتبات عالیات پرداخت.

شاه عباس در زمستان ۱۰۰۸ / ق مجدداً به خراسان آمده و در طول زمستان به عنوان خدمت گذار آستان قدس حرم رضوی (ع) به مرمت و بازسازی و زیباسازی حرم پرداخت و ضمن انجام کارها حتی به نظیف و جارو کردن و اصلاح شمعها و چراغهای حرم، اشتغال داشت. روزی بزرگترین عالم و دانشمند جهان تشیع مرحوم شیخ بهائی او را در حال اصلاح کردن شمعهای حرم دیده فی البداهه رباعی ذیل را سرود:

پیوسته بود ملائک علیین

پروانه‌ی شمع روضه‌ی خلد آئین

مقراض [۲۴۲] به احتیاط زن ای خادم

ترسم ببری شهپر جبرئیل امین

او همچنین در سال ۱۰۰۹ بنا بر نذری که کرده بود پیاده به مشهد رفته و در طول ۲۸ روز آن مسافت را طی نمود و مولف کتاب تاریخ عالم آرای عباسی اشعار ذیل را در آن مورد سرود:

غلام شاه مردان شاه عباس

شه والا گهر خاقان امجد

بطوف مرقد شاه خراسان

پیاده رفت با اخلاص بیحد

پیاده رفت شد تاریخ رفتن

ز اصفاهان پیاده تا بمشهد

و در این سفر بود که حرم را توسعه داده و برای اولین بار طلا کاری گنبد منور حضرت ثامن الحجج (ع) را آغاز کرده و در سال ۱۰۱۶ به پایان رسانید. [۲۴۳].

[صفحه ۱۴۹]

ناصرالدین شاه قاجار

اشاره

ناصرالدین شاه قاجار چهارمین فردی است که از سلاطین قاجاریه در سال ۱۲۴۶ / ق در ایران به سلطنت رسید و نزدیک به پنجاه سال بر مردم ایران حکومت نمود. او در سال ۱۲۸۴ / ق به مشهد سفر نمود و هنگامی که به کفشداری روضه‌ی منوره‌ی حضرت رضا (ع) رسید رباعی زیر را سروده و در آنجا خواند:

در طوس تجلی خدا می‌بینم
آثار جلال کبریا می‌بینم
در کفش کن حریم پور موسی
موسای کلیم با عصا می‌بینم

او همچنین در سال ۱۲۸۷ به عتبات عالیات عراق سفر نموده و هنگام حضور در کتاب قبر مطهر امیرمؤمنان علی (ع) رباعی زیر را سروده و خطاب به حضرتش قرائت کرد:

اسکندر و من ای شه معبود صفات ور جهان صرف نمودیم اوقات بر همت من کجا رسد همت او خاک درت جستم و او آب حیات در چاپ سوم دیوان این شاه آمده است: هنگامی که به مرض سختی دچار شد و معالجه‌ی آن در تهران میسر نشد او نذر کرد که هرگاه از آن بیماری مهلک نجات پیدا کند به زیارت حضرت رضا (ع) مشرف شده و پانزده روز در کفشداری حرم به زائرین حضرتش خدمت نموده و با نهایت تواضع کفش آنان را جفت کند. خداوند متعال به توسط امام هشتم (ع) او را از آن مرض مهلک نجات داد. ناصرالدین هم طبق نذر خویش به ارض اقدس رضوی مشرف گردید و مشغول خدمتگزاری شد. روزی در کفشداری صحن عتیق در حالی که کفشهای زائرین را در جای مخصوص می‌نهاد این دو بیت را سروده و با صدای بلند می‌خواند:

کجا هوای شهنشاهی زمین دارم
که کفشداری سلطان هشتمین دارم
[صفحه ۱۵۰]

سزد که فخر کنم بر شهان به روز جزا
بکفرش بانی سلطان دین امام رضا (ع)

این شعر را در دیوار کفش بانی صحن بزرگ با خط درشت نوشته بودند و تا سال ۱۳۸۳ / ق در آنجا دیده می‌شد. [۲۴۴].
و این چنین است که در بارگاه اقدس رضوی (ع) شاه و گدا برابرند و هر کس از هر طبقه خود را نیازمند آن وجود مقدس می‌داند و نوکری آن درگاه را از حکومت بر جهان برتری می‌شمارد و چه زیبا سروده است مرحوم ملافتح الله شوشتری که می‌گوید:

ای خاک طوس چشم مرا توتیا توئی
مائیم دردمند و سراسر دوا توئی
ای خاک طوس در دلم را توئی علاج
بر دردها طیب و به غمها دوا توئی
ای خاک طوس رتبهات این بس که از شرف
مهد امان و مشهد پاک رضا توئی
ای خاک طوس چون تو مقام رضا شدی
برتر از هزار پایه ز عرش علا توئی
شاهنشهی که سلسله‌ی انبیاء تمام
گویندش ای فدای تو، چون مقتدا توئی
ای کشتی نجات ندانم ترا صفات
دانم به بحر علم خدا، ناخدا توئی

فریادرس به هر غم و کافی به هر الم
حصن حصین عالم و کشف الوری توئی
و الشمس آیتی بود از روی انورت
توضیحش آنکه ترجمه‌ی و الضحی توئی
[صفحه ۱۵۱]

چهره‌ی شاخص دنیای پزشکی

پرفسور حسین صادقی جراح قلب و استاد دانشگاه لوزان در کشور سوئیس یکی از چهره‌های علمی جهان پزشکی در قرن اخیر است. او در مدت ۳۰ سال خدمت در دنیای طب یازده هزار جراحی قلب و نود پیوند قلب انجام داده است که بیش از هزار نفر از این بیماران، ایرانی و هموطن او بوده‌اند. او این همه موفقیت را از عنایات خداوند و توجهات و کرامات حضرت رضا (ع) می‌داند. پرفسور صادقی که در سال ۱۳۰۸/ش در ایران متولد شده و دوران تحصیلات عالی‌ی پزشکی را در کشورهای سوئیس و آمریکا گذرانده، از سال ۱۳۴۵ تا ۱۳۷۵ مهمترین خدمات پزشکی را به عالم بشریت ارائه داده است. وی در مورد عشق و علاقه‌اش به امام هشتم (ع) می‌گوید: در سالهای اخیر سه بار به ایران آمدم، و هر سفر به محض ورود به ایران به مشهد رفته و در حرم مطهر حضرت رضا (ع) عرض ارادت می‌کنم.

من در ایام تحصیلات در ایران همیشه از حضرت رضا (ع) توجه و عنایت طلب می‌کردم و توفیقات خویش را مدیون الطاف آن امام همام می‌دانم. من با نظر لطف و کرامت امام رضا (ع) توانستم به این درجه و مرتبه علمی رسیده و تاکنون یازده هزار پیوند قلب انجام دهم. من حتی برای بهبود بیمارانم دعا می‌کنم و از راهی دور برای بیمارانم از امام هشتم (ع) شفا می‌طلبم. به نظر من حرم مطهر ثامن الائمه (ع) جایگاه مقدسی است که هر فرد شیعه به آن عشق می‌ورزد».

پرفسور صادقی می‌گوید: افتخارم این است یک ایرانی هستم و شیعه‌ی علی (ع) و دوستدار فرزندش و من در هر کاری بوسیله‌ی ائمه‌ی معصومین (ع) از خداوند متعال یاری گرفته و موفق شده‌ام.

و بعنوان یک ایرانی در دنیا توانسته‌ام در جهت سلامت و درمان بیماران خدمت نمایم و در هر کاری خداوند متعال یار و یاورم بوده است.

[صفحه ۱۵۲]

من در هر کجا و هر موقعیتی هرگز فراموش نکرده‌ام که یک مسلمان و ایرانی هستم و سعی کرده‌ام نام اسلام و ایران همیشه زنده بماند. [۲۴۵].

زائر شگفت‌انگیز

شخصیت نگار معاصر مرحوم شیخ محمد شریف رازی می‌گوید:

در یک سفری در رمضان سال ۱۳۶۹ قمری، هنگامی که در دامغان به سر می‌بردم. روزی در منزل یکی از فرهنگیان متدین و با معنویت آنجا بنام «نصرالله شهابی» مهمان بودم. ناگاه صدای تلاوت قرآن بگوش رسید.

ما ناخواسته جذب آن صدا شده و از منزل بدنبال آن صدا بیرون رفتیم، دیدیم در راهرو مسجد جوان نا بینائی روی زمین نشسته، بسیار مؤدب و باوقار و از سوره‌های بزرگ قرآن با مراعات آداب کامل، قرآن تلاوت می‌کند، مردم نیز به گمان این که فقیر است به او پول می‌دهند اما او نمی‌پذیرد.

مقداری به آیات تلاوت شده گوش جان سپرده خود را در حال و هوای معنوی احساس نمودیم، تا اینکه ساکت شد. نزدیکتر رفته سلام گفتیم و او جواب ما را داد پرسیدیم:

«نام شما چیست؟»

– «غلامعلی»

– «از کجا هستی؟»

– «از مراغه»

– «کجا می‌روی؟»

– «مشهد مقدس.»

– «چرا دامغان پیاده شدی؟»

– «سوار نبودم تا پیاده شده باشم.»

[صفحه ۱۵۳]

– «شما که نابینایی چه کسی شما را هدایت می‌کند؟»

– «الذی خلقنی فهو یهدین [۲۴۶] در اینجا دریافتم که فرد عادی نیست.

پرسیدم:

«اینک به چه چیزی نیاز داری؟»

گفت: «هیچ چیز، فقط می‌خواهم برای افطاری قدری نان تهیه کنم.»

گفتم: «مگر روزه هستی؟»

گفت: «آری!»

پرسیدم: «مگر مسافر نیستی؟»

گفت: «من دائم السفر و خانه بدوشم.»

از این سخن او احتمال دادم که شاید از رجال الغیب باشد همانها که به صورتهای گوناگون در سراسر گیتی سیر و سفر نموده و از گمشدگان دستگیری کرده و راه گم‌کردگان را، راهنمایی می‌نمایند.

با اجازه از میزبان و با اصرار و سوگند به حضرت رضا (ع) او را به منزل بردیم، چند روزی که نزد ما بود. من بسیار مراقب اعمال و رفتار او بودم، با کسی سخن نمی‌گفت و همواره یا تلاوت قرآن می‌کرد و یا ذکر خدا بر لب داشت. او را به زحمت به سخن

می‌آوردم و او تنها به جواب ضروری قناعت می‌نمود. پرسیدم: «از کجا آمده‌ای؟»

گفت: «آذربایجان.»

پرسیدم: «تمام راه را پیاده؟...»

گفت: «آری! من همیشه پیاده سفر می‌کنم.»

گفتم: «در این کوهها و گردنه‌ها و راههای پر پیچ و خم و خطرناک چطور؟ آیا برایت پیشامدی نشده است؟»

گفت: «چرا فقط یکبار به چاه افتادم.»

[صفحه ۱۵۴]

پرسیدم: «کسی تو را از چاه در آورد؟»

گفت: «همو که به چاه افکند.»

او بسیار مکتوم و رازدار و کم سخن بود و هرگز زیاد حرف نمی‌زد.

شب بیست و یکم ماه رمضان به همراه او و میزبان به صحرا رفتیم و به نقطه‌ای نزدیک مسجد جامع دامغان و کنار قبری که منسوب به «بکیر بن اعین» برادر جناب «زراره» است. قدری قدم زدیم. به غلامعلی گفتم: «امشب نوبت شماس است که ما را بهره‌ور سازی.» او در آن شب مشغول دعا و مناجات گردید، غوغا کرد و ما را منقلب کرد، یک وقت متوجه شدم. دیدم آقای شهابی بیهوش به زمین افتاده و خودم نیز چنان شده بودم که کمتر چنین حالتی در خود دیده بودم. آن شب با مناجات به پایان رسید تا پایان رمضان او را نگاه داشتیم. ماه به سر آمد، غلامعلی برخاست و بسان زندانی که در زندان ما باشد، گفت: «دیگر عهد ما با شما تمام شد.» خداحافظی کرد. آقای شهابی او را برد تا به اتوبوس مشهد سوار کند، اما طولی نکشید که برگشت اما غرق در حیرت و بهت، می‌گفت: «آقا! سیزده شبانه‌روز با او بودیم، دریغ که ندانستیم او از رجال الغیب و ابدال است.» گفتم: «چطور؟» گفت: «با او تا خیابان رفتیم ماشین رسید دست بلند کردم، ماشین چند قدم از ما گذشت و ایستاد. من نزدیک ماشین رفتم تا سفارش او را بکنم دیدم غلامعلی غائب شد هر چه گشتم او را نیافتیم. به خدا سوگند! نمی‌دانم به آسمان رفت یا زمین! و الله العالم.» [۲۴۷].

هشدار برای زائران

اشاره

عالم بزرگوار از ائمه‌ی جماعات تهران نقل می‌کند: که یکی از دوستان

[صفحه ۱۵۵]

مسجد من به مشهد مقدس مشرف شده بودند. یک شب جمعه‌ای که بعداً معلوم شد شب آخر زیارت آن دوستم در مشهد بود، خواب دیدم که او در حرم مطهر حضرت رضا (ع) ایستاده و حضرت هم در کنار قبر مطهرش نشسته و به زائرین عنایت دارد و جواب سلام زائرین را با محبت می‌دهند.

اما متأسفانه دیدم که در دست این رفیقم یک قطعه چوبی است و در طرف پائین پای آن حضرت آن چوب را به قصد زدن به سوی حضرت حواله کرد. ولی آن چوب به حضرت اصابت نکرد. رفیقم آمد رو به روی حضرت و چوبدستی را به طرف حضرت حواله کرد باز به حضرت اصابت نکرد برای بار سوم رفیقم به بالای سر مبارک حضرت رفت و چوب دستی را حواله‌ی حضرت کرد این بار چوب از دست او به حضرت رضا (ع) اصابت کرد که حضرت را مقداری ناراحت نمود.

از این بی‌ادبی رفیق تهرانی ام که تمام آن را در عالم رؤیا در شب جمعه دیدم و جنایت و گستاخی آن رفیق را نیز نسبت به حضرت مشاهده کردم خیلی رنجیده شدم. از خواب بیدار شدم در اثر ناراحتی دیگر خوابم نگرفت، پیش خود حدس زدم و تعبیر کردم که حتماً در امشب، شب جمعه از این دوست من در حرم حضرت رضا (ع) عملی جسورانه و اهانت‌آمیز سرزده است که اذیت به حضرت و جسارت به آقا شده است.

منتظر ماندم تا او فردای آن روز به تهران بیاید. خودم صلاح دیدیم که به عنوان دیدن ایشان نزد او بروم و قصه خوابم را در شب جمعه‌ی گذشته به طور خصوصی از ایشان پرسم تا ایمانم در معرفت امام و اخلاص من به آن حضرت زیادتر گردد.

لذا در ساعتی که خلوت بود به منزلش رفتم که ایشان خیلی گرم و مؤدب از من استقبال کرده و از این که من به دیدن او رفته بودم خوشحال و خیلی احترام کردند. وقتی مجلس از اغیار کاملاً خالی شد و فقط من و

[صفحه ۱۵۶]

ایشان بودیم گفتیم درست من امروز به دیدن تو آمدم چون از زیارت حضرت امام رضا (ع) برگشتی! فقط از شما یک سوال دارم و حقیقتی را می‌خواهم از زبان شما بشنوم بدان که محرم راز تو هستم و با هیچ احدی صحبت نخواهم کرد. فقط می‌خواهم بدانم آن چه در خواب دیده‌ام چیست؟

تو را به همان آقا قسم می‌دهم که حقیقت را بر من پنهان نکن و آن چه برای پیش آمده تعریف کن که امیدوارم به نفعت باشد. با این تقاضا کم کم قدری صورت رفیقم تغییر کرد، مثل این که تقریباً وحشت زده است، گفت: بفرمائید چه سؤالی دارید؟ پرسیدم: آیا در شب جمعه دیشب برای وداع در حرم حضرت رضا (ع) مشرف شده بودید؟ گفت: بلی جای شما خالی، شبهای جمعه اکثراً در حرم مشرف بودیم برای چه سؤال کردی؟ گفتم: شما در شب جمعه در کنار قبر مطهر آقا چه عملی انجام داده‌اید که موجب آزار و اذیت حضرت ثامن الائمه شده است؟ به من بگو!

دیدم صورتش قرمز شد و از خجالت سرش را پائین انداخت و آهی عمیق کشید و در همان حال گفت: شما از کجا می‌دانید؟ گفتم: من در همان شب خواب دیدم و صحنه‌ی بودن شما در حرم حضرت و کاری که انجام دادید همه را در عالم رؤیا دیدم، پرسید: در خواب چه دیده‌ای؟ گفتم: من آنچه را که دیدم به تو می‌گویم و تو هم شرافتمندانه قول بده که ماجرا را تمام و کمال شرح دهی. گفت قول می‌دهم.

گفتم: من در خواب دیدم در حرم حضرت رضا (ع) مشرف هستم و آقا کنار قبرش نشسته، دیدم که به سلام و زیارت زائرین جواب داده و اظهار محبت و عنایت می‌کردند و شما را در میان جمعیت دیدم در حالی که [صفحه ۱۵۷]

قطعه چوبی در دست داشتید و در پائین پای حضرت با آن چوب به آقا حواله کردید ولی به ایشان نخورد. آمدید روبروی حضرت و با آن چوب به حضرت حواله کردید باز این بار چوب شما به هدف نخورد. ولی آمدید سر حضرت که جمعیت فشرده تر بود و جا تنگ تر بود با آن چوب دستی به طرف سر مبارک امام (ع) حواله کردید که من متأسفانه دیدم چوبدستی تو به آقا اصابت کرده و حضرت از این جسارت و بی‌ادبی تو اظهار خشم و ناراحتی نمودند که من با دیدن این منظره دلخراش با تأثر از عمل زشت تو از خواب بیدار شدم و خیلی ناراحت بودم، در همان وقت خوابم را تعبیر نمودم به این که حتماً شما در آن شب جمعه در حرم حضرت در حضور و دیدگاه حضرت رضا (ع) که همه‌ی زوار و واردین حرمش را می‌بیند، کار زشتی کردید که حضرت از تو ناراحت شد حالا- حقیقت را بگو چه جسارت و عمل زشتی در کنار قبر مطهر آن حضرت انجام داده‌ای؟

رفیقم در حالی که اشک می‌ریخت گفت: من شب جمعه تقریباً آخرهای شب برای زیارت وداع به حرم مطهر مشرف شدم - در آن زمانها مرد و زن مخلوط کنار ضریح مقدس جمع و متوسل می‌شدند - من از درب پائین پای مقدس حضرت وارد شدم به مجرد ورود در کنار ضریح چشمم به صورت زیبای زنی تهرانی که کنارم بود افتاد. من از حال و وضع او فهمیدم که می‌توان از این زن کام گرفت و از همان بدو ورود شیطان مرا اسیر خود کرد، دیگر توجه به ضریح و زیارت نداشتم و فقط تمام توجه و هواسم به آن زن دلربا بود که قلبم را در کنار ضریح حضرت صید و در دام خود گرفتار کرده بود.

من با کمال بی‌ادبی و بی‌توجهی پشت سر آن زن قرار گرفتم خواستم به طریقی علاقه‌ی قلبی خودم را به او بفهمانم وقتی آن خانم در پائین پای حضرت دستش را که از بازو برهنه شد به طرف ضریح مقدس بلند کرد

[صفحه ۱۵۸]

من در پشت سر او به عنوان این که این زن از آن من است تا دیگران بر جنایتیم پی نبرند دستم را پشت سر همان خانم بلند کردم که

پنجه‌ی دستم را به پشت دست زیبای او قرار دهم و موفق نشدم و خانم قبل از رسیدن دستم، دستش را از ضریح جدا کرد و رفت. روبروی حضرت من هم بدون توجه به حضرت پشت سر او بودم و در فکر آن زن با او دور می‌زدم برای بار دوم دستش را بلند کرد من نیز دستم را بلند کردم باز در اثر حرکت جمعیت موفق نشدم.

تا اینکه خود را به او نزدیکتر کردم و در بالای سر همان طور که فرمودید محل تنگ‌تر و جمعیت فشرده‌تر هستند آن جا دیگر خانم نتوانست از دستم بگریزد همین که دستش را به طرف ضریح بلند کرد من هم همزمان دستم را پشت سرش بلند کردم به عنوان آن که ضریح را می‌گیرم و پنجه‌ی دستم را روی دست خانم قرار دادم و فشار دادم به طوری که خانم برگشت و به من نگاه کرد.

من که منتظر نگاه او بودم لبخندی عاشقانه به او زده و او هم لبخندی زد من کاملاً به او نزدیک شدم و گفتم: بیرون حرم در فلان مکان انتظار دیدن تو را می‌کشم زودتر بیا، من از حرم بیرون آمدم و در محل موعود منتظر خانم ماندم پس از چند لحظه او نیز آمد پرسیدم: از کجا به مشهد آمدی؟ گفت: از تهران گفتم من هم از تهران آمده‌ام. اگر مایلید فردا میهمان من باش و فردا در قطار تا تهران با هم باشیم به هر دوی ما خوش می‌گذرد و پولی هم به او دادم تا خرید کند شب را با هم بودیم و فردا هم برای او بلیط قطار گرفتم و چه بگویم که در کوپه‌ی شخصی قطار هم برای ما تا تهران به ظاهر خوش گذشت. این سرنوشت شوم من بدبخت و نتیجه‌ی سفرم به مشهد مقدس است که معلوم شد گرفتار نفس اماره گشته و از شیطان پیروی نموده‌ام.

در حرم حضرت رضا (ع) به جای زیارت و وداع آن گرامی مرتکب

[صفحه ۱۵۹]

جنایت و گناه شده‌ام. به جای جلب رضایت آقا امام رضا (ع) با گناه و معصیت دل حضرت را به درد آورده و ناراحت کرده‌ام. من خیلی بدبخت شده‌ام همه‌ی اعمال نیک من در راه شهوترانی به باد رفته است. حضرت آقا! من شدیداً پشیمانم آیا توبه‌ی من قبول است؟! چه کنم که آقا امام رضا (ع) از من راضی و خشنود شود؟ حضرت عالی راهنمائیم کن و از این مهلکه رهاییم ده، آقای روحانی در ادامه گفت: من پس از آنکه او را در مورد این عمل زشت در حضور امام رضا (ع) سرزنش کردم او را در این زمینه راهنمایی نموده و در آخر گفتم: از رحمت خدا مأیوس نباش!

زائر ساده‌لوح

این فصل را با نوشته‌ای طنزآمیز از استاد مطهری در رابطه با زائرین حرم امام رضا (ع) به پایان می‌بریم: یک نفر نقل می‌کرد که در ایام جوانیش مداحی از تهران به مشهد آمده بود و روزها در مسجد گوهرشاد یا در صحن می‌ایستاد و شعر می‌خواند، و مداحی می‌کرد، از جمله غزل معروف و منسوب حافظ را در اشعارش قرائت می‌کرد:

ای دل غلام شاه جهان باش و شاه باش

پیوسته در حمایت لطف اله باش

قبر امام هشتم و سلطان دین رضا

از جان بیوس و در آن بارگاه باش

این آقا برای اینکه او را دست بیندازد و شوخی کرده باشد پیش او رفته و گفته بود آقا جان! این شعر را چرا غلط می‌خوانی؟ باید این طور بخوانی:

[صفحه ۱۶۰]

قبر امام هشتم و سلطان دین رضا

از جان بیوس و بر در آن، بارگاه باش

یعنی وقتی به در حرم رسیدی همانطور که یک بار گاه را از روی الاغ به زمین می‌اندازند، تو هم فوراً خودت را به زمین بینداز، او هم باور کرده بود از آن پس آن مداح بیچاره این شعر را می‌خواند، و بجای بارگاه می‌گفت: بارگاه و خود را هم به زمین می‌انداخت. [۲۴۸].

[صفحه ۱۶۳]

کرامات امام رضا

کرامت و معجزه

کارهای خارق‌العاده ای که مقرون به دعوی نبوت باشد معجزه و بدون ادعای نبوت کرامت نامیده می‌شود. بنابراین کرامت به کارهای خارق‌العاده ای اطلاق می‌شود که به وسیله‌ی بنده‌ی صالح خدا و بدون ادعا ظاهر می‌شود و دلیل برهانی الهی است که با اذن خداوند متعال توسط حجت الهی بر عموم مردم یا بعضی از خواص ظاهر می‌شود و توسط آن، مقام امامت اثبات شده و در دل‌ها استقرار یافته و اندیشه‌ها و نقشه‌های مخالفین و منکرین تحت الشعاع قرار گرفته و حجت الهی بر مردم شناخته می‌شود. چنانکه خداوند متعال می‌فرماید:

لیهلك من هلك عن بينه ويحيى من حي عن بينه؛ [۲۴۹].

تا آنها که هلاک [و گمراه] می‌شوند، از روی اتمام حجت باشد و آنها که زنده و هدایت می‌شوند از روی دلیل روشن باشد. از این رو امور خارق‌العاده ای که توسط ائمه (ع) انجام می‌شود گاهی به عنوان معجزه و گاهی به عنوان کرامت مطرح است و دلیلی قاطع برای حقانیت ائمه اطهار (ع) می‌باشد برخی گفته‌اند:

کارهای خارق‌العاده ائمه اطهار (ع) دو قسم است گاهی در مقام اثبات حقانیت خویش در برابر مخالفین بوده‌اند و گاهی در مقام تقویت ایمان در قلوب مؤمنین، می‌توان به اولی معجزه و به دومی کرامت اطلاق کرد در هر صورت ائمه اطهار (ع) چون حجت‌های بر بندگان هستند برای اثبات حقانیت خویش و همچنین تقویت قلوب مؤمنین و برای آرامش

[صفحه ۱۶۴]

دل‌های مشتاق از خود معجزه و کرامت نشان می‌دهند.

این نکته را نیز ناگفته نگذاریم که از منظر باورهای شیعی، اولیاء الهی و ائمه معصومین (ع) حیات و ممات ندارند و ما آنان را بعد از شهادت نیز قادر بر اعمال خارق‌العاده می‌دانیم به همین جهت برای حل معضلات، مشکلات و عرض ارادت به محضر انور آن گرامیان، متوسل شده و حاجات خود را طلب کرده و در صورت صلاح دید خداوند و آن بزرگواران، به مقصود نائل می‌شویم.

امام سجاد (ع) فرمود:

خداوند ما را از نور ذات خویش خلق نموده و حاجات بندگان را به وسیله‌ی ما برآورده می‌کند، ما با اذن الهی هر چه خواهیم انجام می‌دهیم و خواسته و اراده‌ی ما با خواست و اراده‌ی الهی هم آهنگ است. [۲۵۰].

امام صادق (ع) نیز فرمود:

ولا یشاء الامام شیئا الا ما شاء الله؛ [۲۵۱].

امام خواسته‌ای به غیر از خواسته‌ی خداوند متعال ندارد.

به همین جهت در زیارتنامه آن عزیزان که از امام صادق (ع) نقل شده و در کنار مرقد نورانی شان قرائت می‌کنیم و یا از فواصل

دور برای ارائه ادب آن را می‌خوانیم آمده است که:

اشهد انک تشهد مقامی و تسمع کلامی و انک حی عند ربک ترزق؛ [۲۵۲].

ای روح بلند حجت الهی! من شهادت می‌دهم که شما مرا می‌بینید و سخن مرا می‌شنوید و شما زنده‌اید و نزد الهی روزی می‌خورید.

در این بخش ما به برخی از کرامات آن حضرت که در زمان خودش و یا در عصرهای بعدی به ظهور رسیده است می‌پردازیم و بر این باوریم که:

مولای! اراده‌ی الرب فی مقادیر اموره تهبط الیکم و تصدر من بیوتکم؛ [۲۵۳].

[صفحه ۱۶۵]

ای مولای من! اراده و مشیت پروردگار در تدبیر امور عالم به سوی شما می‌آید و از خانه‌های شما به دیگر جاها می‌رسد.

فراق یار

ریان بن صلت قمی از کارکنان دربار مامون و مورد توجه فضل بن سهل وزیر مامون بود او کارهای مهم فضل را انجام می‌داد اما شیعه بودن خویش را پنهان می‌کرد. روزی ریان بن صلت که در حقیقت از یاران وفادار امام هشتم علیه‌السلام بود از طرف فضل بن سهل ماموریت یافت تا از خراسان به سوی عراق مسافرت کند او دوست داشت قبل از اینکه قدم به سفر عراق بگذارد از امام رضا (ع) دیداری داشته باشد.

ریان در این زمینه می‌گوید:

با خود اندیشیدم چون به محضر حضرت رسیدم از او بخواهم لباسی از لباسهای مبارک خویش را به من مرحمت فرماید تا بعد از مرگم، آن را به همراه کفن بر بدنم بپوشانند و همچنین از سکه‌هایی که بنام حضرت رضا (ع) ضرب شده است چند عدد به عنوان تبرک از حضرت بخواهم، تا برای دخترانم هدیه کنم وقتی که به محضر آن بزرگوار شرفیاب شدم هنگام خداحافظی تصور فراق و جدایی آن حضرت آنچنان بر من اثر کرد که در نتیجه‌ی گریه و دوری از امام (ع)، خواسته‌هایم را فراموش کردم.

زمانی که از اتاق خارج شدم صدای حضرت رضا (ع) را شنیدم که فرمود: ریان برگرد! چون برگشتم به من گفت: دوست داری یکی از جامه‌های خود را به تو بدهم تا هرگاه اجل تو فرا رسید کفن تو باشد و سکه‌هایی نیز به تو بدهم تا به عنوان تبرک آنها را به همراه خویش داشته باشی و به دخترانت هدیه کنی!؟

عرض کردم: فدایت شوم قصد داشتم همین‌ها را از شما مطالبه کنم

[صفحه ۱۶۶]

لیکن اندیشه‌ی فراق شما، خواسته‌هایم را از یاد برد، حضرت پستی خویش را بلند کرد و جامه‌ای به من داد و از گوشه‌ی سجاده‌اش چند سکه به من عطا فرمود. [۲۵۴].

نیازمند

ابراهیم بن موسی قزاز می‌گوید: هنگامی که حضرت رضا (ع) در خراسان بود روزی در مسجد به محضرش رفته و از حضرتش استمداد مالی کردم در آن حال آن بزرگوار برای استقبال از بعضی مهمانانش بیرون رفت تا اینکه در هنگام نماز حضرت تشریف آورد در آن موقع من و امام رضا (ع) تنها بودیم و نفر سومی با ما نبود به من فرمود:

اذان بگو! گفتم: صبر کنید تا دوستان دیگر هم بیایند؛ فرمود: «خدا ترا بیامزد: نماز را از اول وقت تاخیر میندازد بدون اینکه علتی

داشته باشد بر تو باد همیشه به اول وقت.»

پس به من اذان گفتم و نماز خواندیم.

بعد از نماز گفتم: ای فرزند رسول خدا! همچنانکه قبلا عرض کردم من محتاجم و شدیداً به پول نیاز دارم و سر شما شلوغ است من هم نمی‌توانم همیشه به خدمت شما رسیده و عرض حاجت کنم.

ابراهیم در ادامه می‌افزاید: آن حضرت با تازیانه‌ی خویش زمین را کنده و بعد دست برد از آنجا که شمشوی طلا بیرون آورد و به من فرمود: بگیر! این را خداوند به تو برکت دهد و از آن استفاده کن و آنچه را که دیدی پنهان کن.

او می‌گوید: خداوند از آن قطعه‌ی طلا به من برکت زیادی داد، تا آنجائی که غنی‌ترین مردم گردیدم. [۲۵۵].

[صفحه ۱۶۷]

ضامن آهو

حضرت رضا (ع) هنگامی که در نیشابور در محله‌ای به نام «فوزا» نزول اجلال فرموده بود به دستور حضرت در آن منطقه حمامی تاسیس نمودند و در کنار آن چشمه‌ای هم لای رومی کرده و آماده بهره‌برداری کردند همچنین با راهنمایی امام (ع) در همان جا حوضی ساختند که از آن حوض برای امور بهداشتی و وضو برای نماز استفاده می‌شد حضرت خودش آنجا را افتتاح کرده و در همان مصلی نماز خواند و مردم هم از آن جناب پیروی نمودند.

در این هنگام که مردم به تبعیت از آن حضرت در کنار حوض جمع شده بودند آهویی از راه دور به حضور امام هشتم (ع) رسیده و به آن حضرت پناهنده شد.

گویا آن آهو در دست صیادی گرفتار شده بود و با عنایت آن بزرگوار آزاد گردید.

و از همین جاست که به آن امام همام ضامن آهو می‌گویند.

ابن حماد شاعر به همین پناهندگی آهو اشاره کرده و در شعر خود می‌گوید:

الذی لا ذبه الطبۃ و القوم جلوس

من ابوه المرتضی یزکو و یعلو و یروس

یعنی: امامی که در حضورش مردم نشسته بودند، آهویی به او پناهنده شد، همان امامی که پدرش علی مرتضی (ع) است که پاک‌روش و بلند مقام و باوقار است. [۲۵۶].

نماز باران

مدتی در منطقه‌ی خراسان باران نیامد و خشک سالی پدیدار گشت عده‌ای

[صفحه ۱۶۸]

که از حاشیه نشینان مجلس مأمون بودند از این قضیه سوءاستفاده کرده و شایع نمودند که باران به خاطر این است که مامون عباسی علی بن موسی (ع) را ولایت عهد خویش گردانیده است. چون این خیر به گوش مامون رسید در روز جمعه از حضرت رضا (ع) تقاضا کرد برای نزول باران دعا کند حضرت فرمود:

«روز دوشنبه برای استسقاء بیرون خواهم آمد زیرا جدم رسول خدا (ص) را به همراه امیرمؤمنان علی (ع) در عالم رؤیا زیارت کردم و پیامبر به من فرمود: پسر من! تا روز دوشنبه صبر کن، سپس در آن روز از درگاه خدا طلب باران کن، خداوند باران می‌فرستد و مردم به عظمت مقام تو در پیشگاه خدا پی می‌برند.» هنگامی که روز دوشنبه فرا رسید مردم از خانه‌ها بیرون آمدند، امام رضا (ع) بر

بالای منبر رفت و پس از حمد و ثنای الهی گفت: «خدایا! تو حق ما خاندان رسالت را بزرگ نمودی، مردم طبق فرمان تو، به ما متوسل شده‌اند و امید به فضل و رحمت او احسان تو دارند، باران فراوان و سودمند و بی ضرر خویش را بر آنان بفرست، و این باران را پس از بازگشت مردم به خانه‌های خود نازل فرما.»

یکی از حاضرین در آنجا می‌گوید: سوگند به خدا همان لحظه، حرکت ابرها در هوا شروع شد و رعد و برق پدید آمد، مردم به جنب و جوش افتادند که تا باران نیامده به خانه‌های خود برگردند، حضرت علی بن موسی الرضا (ع) به آنان فرمود: آرام باشید، این ابر برای این منطقه نیست بلکه برای فلان ناحیه می‌رود، آن ابر رفت و ابر دیگر به همراه رعد و برق آمد، مردم خواستند حرکت کنند، امام فرمود: این ابر نیز به فلان قسمت خواهد رفت، در حدود ده ابر به همین ترتیب آمد و از فضای آنجا عبور نمود و هر بار امام فرمود: «این ابر برای شما نیست.»

یازدهمین ابر از راه رسید امام رضا (ع) فرمود: این ابر را خداوند برای

[صفحه ۱۶۹]

شما فرستاده است، در برابر فضل و کرم خداوند، شکر کرده و به سوی منازل خویش برگردید و تا شما به خانه نرسیده‌اند باران نخواهد بارید آنگاه امام (ع) از فراز منبر پائین آمده و مردم نیز به خانه‌هایشان رفتند، در همین هنگام بود که باران شدیدی نازل شده و تمام حوض‌ها، گودالها و نهرها را پر کرد و مردم با خوشحالی تمام می‌گفتند: «کرامتها و الطاف الهی بر فرزند رسول گرامی اسلام (ع) مبارک باد.»

بعد از نزول باران و لطف الهی امام رضا (ع) نزد جمعیت آمده و آنان را موعظه کرده و به شکرگزاری به درگاه پروردگار منان دعوت نمود. [۲۵۷].

سکه‌های زندگی‌ساز

هنگامی که دعبل خزائی در مرو به محضر امام هشتم (ع) مشرف شده و قصیده‌ی معروف [۲۵۸] خود را در محضر آن حضرت خواند، حضرت رضا (ع) صد دینار رضوی از سکه‌های خویش، به همراه یکی از لباسهایش را به دعبل هدیه داد و فرمود: این کیسه‌ی دینار را نگهدار که طولی نمی‌کشد به آن نیازمند خواهی شد دعبل به وطن بازگشت، با کمال تعجب دید که دزد آمده و تمام لوازم منزل او را به سرقت برده است. در آن موقع سکه‌های اهدائی امام (ع) را به شیعیان فروخته و مایحتاج خویش را تامین نمود و در آنجا بود که سخن امام به یادش آمد که فرموده بود به زودی به این سکه‌ها محتاج خواهی شد.

همچنین در آن هنگام کنیزی شایسته داشت به درد چشم شدیدی مبتلا- گردید، پزشکان حاذق را در بالین وی حاضر نمود ولی نتیجه‌ای نگرفت دعبل از این بابت شدیداً اندوهگین شد. در همین فکرها بود که ناگهان یادش آمد که قطعه‌ای از لباس اهدائی امام رضا (ع) را به همراه آورده بود،

[صفحه ۱۷۰]

سریعا آن را حاضر کرده و در اول شب چشمهای کنیزک را با آن بست.

چون صبح شد هر دو چشم آن دختر در اثر کرامت و برکت حضرت رضا (ع) به بهترین حالات سلامتی خویش را باز یافته و از اول هم نورانی و قوی تر شده بود. [۲۵۹].

حضور بر بالین یار

روزی حضرت رضا (ع) در مرو در مجلس مامون نشسته و مشغول گفتگو بودند در آن میان اهل مجلس ناگاه دیدند که حضرت

یک لحظه متوجه جایی شده و فرمود: «لیک!... لیک!»...! و آنگاه از نظرها ناپدید گردید، مامون بسیار مضطرب و هراسان شد اما پس از اندک زمانی دید که حضرت در جای خود نشسته است. گفت: ای پسر پیامبر! شما کجا رفتید و چه کسی شما را صدا زد و چگونه لحظاتی ناپدید شدید؟»

فرمود: «هنگامی که در راه خراسان به بصره می‌آمدم که یکی از دوستانم از من درخواست نمود که به هنگامی احتضار اگر مرا صدا کند در بالینش حاضر شوم و او اینک در بستر بود و فرشته‌ی مرگ می‌خواست که او را قبض روح کند در آن لحظه مرا طلبید و من پاسخ او را گفتم و ظرف چند لحظه به یاری خداوند متعال به بصره رفتم و سفارش او را به فرشته‌ی مرگ نمودم، خدای متعال مرگ او را به تاخیر افکنده و سی سال به عمر او افزود.»

مامون بی‌درنگ دستور داد تا فرماندار بصره در آنجا دقیقاً تحقیق کند و ببیند حضرت رضا (ع) در آن روزی که خود فرموده بود در بصره دیده شده و چنین فردی در آن شهر هست که فرموده بود دوست من است و آیا او بیمار بوده و نجات یافته است؟! پس از رسیدن نامه‌ی مامون، فرماندار بصره مردم را در مسجد جامع فرا

[صفحه ۱۷۱]

خواند و نامه‌ی خلیفه را خواند، در همان جلسه گروهی گواهی دادند که:

آری! حضرت رضا (ع) را در آن روز معین، برخی در کوچه و خیابان و گروهی در منزل همان فردی که دوست حضرت بود او را دیده‌اند.

فرماندار حتی شخص بیمار را که از مرگ نجات یافته بود پیدا کرده و با او صحبت نمود و او نیز گفت: «آری! حضرت رضا (ع) مرا شفا بخشید.» و آنگاه فرماندار گزارش جامعی را در صحت آن واقعه به مرکز حکومت فرستاد و معلوم شد که امام هشتم (ع) در آن روز با طی الارض به بصره آمده و برگشته است. [۲۶۰].

عنایت به مردم قم

وقتی که حضرت رضا (ع) به فرمان مأمون ناگزیر شد که از مدینه به سوی خراسان حرکت کند، آن حضرت از راه بصره به بغداد آمد و از آنجا به سوی قم روانه شد، اهالی قم، با استقبال عظیمی آن حضرت را وارد شهر مقدس قم کردند بسیاری آن حضرت را به میهمانی خود دعوت نمودند، تا اینکه حضرت فرمود: ناچه‌ی من در هر جا توقف کرد همانجا می‌روم، ناچه در خانه‌ی مرد صالحی توقف کرد، که شب در خواب دیده بود امام هشتم (ع) مهمان او شده است.

امام در همان جا پیاده شد و مهمان آن مرد گردید، و اکنون آن خانه به صورت مدرسه‌ی علمیه‌ی بنام مدرسه‌ی رضویه در خیابان آذر قم معروف است.

این ماجرا در سال ۲۰۰ هجری واقع شد یعنی یک سال قبل از ورود حضرت معصومه (س) به قم، زیرا حضرت معصومه در سال ۲۰۱ ه ق وارد قم گردید. [۲۶۱].

[صفحه ۱۷۲]

با آل علی هر که در افتاد، بر افتاد

بس تجربه کردیم در این دیر مکافات

با آل علی هر که در افتاد بر افتاد

ابو حبیب هرثمه بن اعین، از کارگزاران حکومت مأمون شایع بود که حضرت رضا (ع) از دنیا رفته است، اما از آن جایی که این

خبر را صحیح نمی‌دانستم، برای صحت و سقم آن به دربار رفتم و در میان خادمان مأمون غلامی بنام صبیح دیلمی وجود داشت که مورد وثوق و اطمینان مأمون بود. وی هنگامی که مرا دید گفت: ای هرثمه! تو می‌دانی که من از غلامان مورد اطمینان و اهل سر مأمون هستم.

گفتم: «آری»، صبیح دیلمی گفت: داستان عجیبی دارم پاسی از شب گذشته بود که مأمون مرا به همراه سی نفر از غلامان مخصوص و محرم اسرار خود، فراخواند. هنگامی که به حضورش رفتیم، از بس شمع و چراغ در اطراف او روشن بود، شب مانند روز می‌نمود. در برابر مأمون تعدادی شمشیر آماده، مسموم و تیز و براق دیده می‌شد. تک تک ما را صدا کرده و از ما عهد و پیمان گرفت و گفت: «این عهد بر شما لازم است و نباید هیچگونه تخلفی کرده و یا دست از پا خطا کنید و هر آنچه که فرمان می‌دهم باید انجام دهید!» ما هم سوگند وفاداری یاد کردیم و همگی گفتیم:

اطاعت امیرمؤمنان، مأمون بر ما واجب است آنگاه دستور داد به هر یک از ما شمشیری زهرآلود دادند و گفت: «همین ساعت به منزل علی بن موسی الرضا می‌روید و دور او را می‌گیرید و با شمشیر او را قطعه قطعه

[صفحه ۱۷۳]

می‌نمایید و خون و مو و گوشت و استخوانش را مخلوط می‌کنید و این دستور را پنهان کنید و به هیچ کس نگویید. در مقابل این خدمت به هر یک از شما ده کیسه پول و ده ملک مرغوب و حاصلخیز جایزه خواهم داد و تا زنده‌اید در پیش من مقرب خواهید بود.

ما طبق دستور به طور ناگهانی به منزل حضرت رضا (ع) رفتیم، آن حضرت را در رختخواب دیدیم، دورش را گرفتیم، به او حمله کرده و بدنش را قطعه قطعه نمودیم و خون شمشیرهای مان را با رختخواب آن جناب پاک نمودیم و سپس به منزل مأمون بازگشتیم و خبر کشتن امام را به او دادیم و سوگندهای زیادی خوردیم که مطابق دستور عمل شد. مأمون از ما تشکر کرد و به ما اجازه‌ی مرخصی داد. چون صبح نزد مأمون رفتیم، دیدیم لباس سیاه در بر نموده و با سر و پای برهنه قصد دارد (به عنوان عزاداری در رحلت امام) از منزل بیرون آید من در جلو با او همراه شدم، وقتی که نزدیک حجره‌ی امام رسیدیم، صدای آن حضرت به گوش ما رسید، مأمون لرزان شد و به من گفت: «زود وارد حجره شو و خبری برآیم بیاور!»

وارد حجره شدم دیدم آن حضرت در کمال سلامتی مشغول عبادت است به من رو کرد و فرمود:

«ای صبیح! (یریدون ان یطفؤا نور الله بأفواههم و یأبی الله الا ان یتم نوره و لو کره الکافرون؛ [۲۶۲].

آنها می‌خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش کنند ولی خدا جز این نمی‌خواهد که نورش را کامل کند هر چند کافران نپسندند».

سپس فرمود: «سوگند به خدا نیرنگ آنها (دشمنان) به ما ضرر نمی‌رساند تا وقتی که اجل فرارسد».

صبیح گوید: برگشتم و سلامتی امام را به مأمون اطلاع دادم مأمون با

[صفحه ۱۷۴]

کمال شرمندگی به خانه‌اش بازگشت.

هرثمه گوید: خداوند را بسیار شکر کردم و به حضور امام رسیدم فرمود: «این مطلب را به هیچ کس نگو مگر به کسی که قلبش سرشار از ایمان و ولایت ماست».

گفتم: بلی ای مولای من! آنگاه امام علی (ع) فرمود: ای هرثمه! به خدا سوگند، نقشه‌های آنان به ما هیچ آسیبی نمی‌رساند، تا اینکه هنگام اجل و مرگ ما فرا رسد. [۲۶۳].

[صفحه ۱۷۷]

معجزات مشهد رضوی

دختری در آستانه‌ی ازدواج

حضرت آیت‌الله العظمی میلانی (ره) نقل فرموده‌اند:

دو نفر از بازاریان متدین تهران، مدتی بود که هفته‌ای یکبار از تهران به مشهد آمدند و به حرم حضرت علی بن موسی الرضا (ع) تشریف می‌یافتند، آنگاه چون از مقلدین من بودند، به منزل ما آمده و پس از دیداری کوتاه، به تهران بازمی‌گشتند.

روزی از اصرار شان در تشریف به محضر حضرت رضا (ع) سؤال کردم، یکی از

آن دو چنین گفت: اگر در توان داشتیم، هر روز به زیارت او آمده و بازمی‌گشتیم؛ زیرا که زندگی‌ام را مدیون آن امام همام می‌دانم. آنگاه در توضیح سخن خود، چنین ادامه داد که:

من پسری به نام محمد داشتم که تک فرزند زندگی ما بود آنچه در توان داشتم، برای رشد و تربیت او به کار گرفتم. او نیز بزرگ شد و پس از رفتن به دانشگاه تهران و فارغ‌التحصیل شدن، جهت تکمیل درسش را در امتحان بورسیه شرکت کرد و پذیرفته شد. او باید به انگلستان می‌رفت، من که از خارج رفتنش سخت نگران دین و زندگی او بودم، به شدت با رفتنش مخالفت می‌کردم هر چه او را نصیحت کردم، او منصرف نمی‌شد. حتی به او گفتم تمام ثروت و دارایی‌ام را به او می‌بخشم، تا مشغول به کار شده و ازدواج نماید، ولی او همچنان اصرار به رفتن داشت.

پس چاره‌ای جز این که دست به دامان حضرت امام رضا (ع) شوم، در خود ندیدم. از این جهت به قصد گرفتن حاجت خود، به مشهد سفر

[صفحه ۱۷۸]

نمودم.

اتفاقاً فردای آنروز قرار بود که حرم حضرت غبار روبی شود. توفیق یارم شد و من نیز در مراسم غبار روبی حرم شرکت نمودم. پس از گردگیری حرم، تولیت حرم، به رسم همیشگی، به هر یک از حاضران در مراسم غبار روبی چیزی را همانند سکه‌های افتاده در ضریح و سایر اشیاء را به عنوان تبرک داد. من در حین غبار روبی، تکه کاغذ سفیدی را از داخل ضریح برداشته و آن را به تولیت آستان مقدسه نشان دادم و به او چنین گفتم: این تکه کاغذ سفید است، اگر اجازه بدهید من به عنوان تبرک همین تکه کاغذ را بردارم.

تولیت آستان مقدس چون که دید نوشته‌ای بر روی کاغذ نیست، آن را به من داد، من مقداری از غبار حرم را داخل آن کاغذ ریخته، آن را تا کردم و با

احترام تمام در جیبم گذاردم، شب همان روز، به تهران بازگشتم، چون کارهای حسابرسی ام عقب افتاده بود، چراغ مطالعه را روشن کرده و در همان شب به بررسی کارهایم پرداختم.

پس از ساعتی کار در آن شب، کاغذ را در آوردم تا آن را جهت تبرک به چشم‌هایم بمالم، وقتی آن را نزدیک آوردم، با کمال تعجب متوجه شدم که در برگه‌ی سفید با مرکب مطالبی نوشته شده، حساس شده و با دقت شروع به خواندن مفاد آن نامه شدم. در همان لحظه‌ی اول دریافتم که این برگه‌ی کاغذ، نامه‌ای از یک دختر ساکنین کرج می‌باشد که خطاب به حضرت نوشته است. او چنین نوشته بود:

من دختر یک رفتگر کرجی هستم، پدرم نه فرزند دارد من دیلم خود را گرفته و عده‌ای به خواستگاری ام آمده‌اند، در بین آنها کسی که من دلم بخواهد با او ازدواج کنم دیده نمی‌شود. من این نامه را برای شما فرستاده‌ام چرا که خود به خاطر وضع بد

اقتصادی نتوانستم به زیارت شما به مشهد بیایم، و آن را به یکی از همسایگان خود که قرار است به زیارت

[صفحه ۱۷۹]

شما بیاید می‌دهم تا آن را در ضریح بیندازد. لطفا مشکل مرا حل کنید! آنگاه در پایان نامه‌اش امضاء کرده بود:
معصومه

من چند بار نامه را خواندم، خیلی منقلب شده بودم وقتی همسرم در همان نیمه شب به اتاق آمد و به عنوان اعتراض گفت: حاجی! چرا امشب نمی‌خوابید! من جریان آن تکه کاغذ را برای او گفتم، آنگاه نامه را برایش خواندم، ظاهراً پسر محمد که در اتاق دیگری بود و در آن نیمه‌های شب مطالعه می‌کرد از گفتگوهای ما چیزی دستگیرش شده بود او نیز به اتاق من آمد و تمام جریان را فهمید از من درخواست کرد یکبار نامه را برای او بخوانم و من نیز خواندم، او بیدرنگ گفت:

پدر! این نامه از سوی حضرت رضا (ع) برای ما فرستاده شده است، معلوم می‌شود که این همان کسی است که من باید با او ازدواج کنم، این همسری است که حضرت رضا (ع) برای من انتخاب کرده است و من هرگز پیشنهاد امام رضا (ع) را رد نمی‌کنم. سفرم را به انگلستان لغو می‌کنم و به جستجوی او می‌پردازم.

ما با حیرت تمام نمی‌دانستیم چه کنیم؟ ولی به هر حال تصمیم گرفتیم به شهرستان کرج رفته تا شاید بتوان از سه نشانه‌ی رفتگر بودن پدر، نام معصومه و نه فرزندی بودن خانواده‌ی، او را بیایم.

من به همسرم و پسر محمد گفتم یکی از دوستان من در کرج باغی دارد، ظهر را به آنجا رفته و پس از صرف غذا، جستجو جهت یافتن دختر مذکور را آغاز می‌کنیم. با آن دوست تماس گرفتیم، وقتی فهمید که به باغ شان می‌رویم، بسیار خوشحال شد، فردای آن روز به دیدارش رفتیم، همسرش نیز آنجا بود. وقتی وارد باغ شدیم، پر از میوه بود. با تعجب از آنان پرسیدم:

شما چگونه این همه میوه را می‌چینید و چه کسی در کارهای این باغ

[صفحه ۱۸۰]

شما را کمک می‌کند؟ دوستم گفت: خداوند به یک خانواده‌ی رفتگر خیر بدهد که روزهای جمعه‌ی هر هفته، خود با نه فرزندش به اینجا می‌آیند و تمام میوه‌های رسیده را جمع‌آوری کرده، سپس به کارهای باغ سر و سامان می‌دهند و می‌روند؟! با شنیدن این سخنان جرقه‌ی امیدی در دل ما روشن شد.

همسرم از خانم دوست مان پرسید: این خانواده فرزند دختر هم دارند؟

او گفت: آری چند دختر دارند، اسم دختر بزرگ آنها معصومه است، او دختر بسیار متین و تحصیل کرده‌ای است. ما دیگر صحبتی نکردیم، بعد از ظهر به بهانه‌ای آدرس آن رفتگر را گرفته و مستقیم به خانه‌ی آنها رفتیم. در زدیم، خود رفتگر منزل نبود، خانم وی به استقبال مان آمد، به او گفتیم:

آیا می‌توانیم داخل خانه بیاییم؟!

او با تعجب پاسخ داد: به چه مناسبتی؟

گفتیم: می‌خواهیم آب یا چایی بنوشیم!

او مقصود ما را فهمید، تعارف کرد و ما به خانه‌اش وارد شدیم، سر صحبت باز شد، پرسیدیم: آیا شما دختر بزرگ دارید؟ گفت: بله.

گفتیم: اگر می‌شود ما می‌خواهیم او را ببینیم.

دقایقی بعد دختر آمد، همسرم با یک نگاه شیفته‌ی او شد. محمد نیز مهر او به دلش نشست و فهمیدم که این دختر همان کسی است که حضرت رضا (ع) به عنوان عروس برایمان انتخاب کرده است. پس اظهار داشتیم: ما خواستگار دختر شما برای پسر مان

هستیم.

مادر معصومه گفت: این که نمی‌شود، شما به ما اجازه بدهید یک هفته تحقیق کنیم، با پدرش هم صحبت کنیم، بعدا به شما جواب بدهیم. ما نیز پذیرفته و به آنها نشانی دوست مان - صاحب باغ را دادیم، تا اگر می‌خواهند تحقیق کنند، از آنان پرسند. آنگاه با خوشحالی خداحافظی کرده و به تهران بازگشتیم. بعد از یک هفته آنها موافقت خود را اعلام و

[صفحه ۱۸۱]

مراسم عقد در کمال متانت و عظمت برگزار شد.

روزی که قرار شد برای خرید به بازار بروند. پسر محمد را صدا کرده و چنین گفت: پسر! مبادا در میزان خرید، فکر کنی که برای دختر یک رفتگر خرید می‌نمایی، این را بدان که این دختر، عروس انتخابی حضرت رضا (ع) است، پس باید به میزان توان خویش برای عروس انتخابی آن حضرت، خرید انجام شود، و چنین نیز شد.

مدتی بعد قرار عروسی گذارده شد، عروسی باشکوهی برپا شد. من همیشه از پسر محمد می‌خواستم که تحت هیچ شرائطی نگذارد که عروس مان از این راز خواستگاری باخبر شود، ولی ساعاتی پس از پایان عروسی، ناگهان فرزندم با ناراحتی از اتاق بیرون آمد و چنین گفت:

پدر! آن راز برملا شده نتوانستم در مقابل اصرارهای معصومه دوام بیاورم، او مدتی بود می‌پرسید، هر چه فکر می‌کنم، می‌بینم من لیاقت عروسی این خانواده را ندارم، چگونه است که عروس این خانواده شده و اینگونه با من برخورد می‌شود که بسیار بالاتر از شأن من است؟ لیکن هر بار به او جوابی داده بودم، ولی او امشب به اصرار از من حقیقت ماجرا را پرسید، من نتوانستم در مقابل خواست او تاب آورده، پس چنین به او گفتم: مگر تو به حضرت علی بن موسی الرضا (ع) نامه نوشته بودی؟ او ابتدا متوجه نشده و گفت: بله من نامه‌ای برای حضرت نوشته بودم، ولی این چه ربطی به مساله ازدواج من با شما دارد. آنگاه به ناچار تمام حوادث را برایش بیان کردم و اضافه نمودم که من و خانواده‌ام به شما به عنوان عروس انتخابی حضرت رضا (ع) و هدیه‌ی آن بزرگوار نگاه می‌کنیم.

او پس از شنیدن واقعت ازدواج، سخت منقلب شده است.

مرحوم آیه‌الله میلانی در ادامه افزود:

آن پسر در ایران ماند، و زندگی سعادت‌مندان‌ای یافت و آن تاجر تهرانی به احترام اجابت خواسته‌اش به بهترین نحو ممکن هفته‌ای یک شب به

[صفحه ۱۸۲]

مشهد می‌آید، تا شاید بتواند پاسخی برای عنایات حضرت - در حد وسع خویش - داده باشد. [۲۶۴].

پاسخ امام هشتم

آنگاه که مرحوم «معین الاطباء» از انسانهای با ایمان و مورد اعتماد، خواست از شهر بابل به سوی مشهد مقدس رضوی (ع) سفر کند؛ به محضر استاد خویش، آیت‌الله ملا محمد اشرفی [۲۶۵] رسیده و می‌خواست از آن بزرگوار خداحافظی نموده و جدا شود. در هنگام تودیع آیت‌الله اشرفی نامه‌ای به حضرت رضا (ع) نوشته و به دست او داد و اضافه نمود «جواب آن را بیاور!» معین الاطباء می‌گوید: اینجانب به مشهد رفتم و به حرم شریفاب شدم و نامه‌ی آن بزرگوار را به ضریح انداختم موقع بازگشت از مشهد برای زیارت و وداع به حرم مشرف شدم و مشغول زیارت و نیایش با خدا بودم که لحظه‌ای حالت مکاشفه به من دست داد. در آن حالت بطور شگفت‌انگیزی از حرم مطهر خلوت شد و بزرگواری از درون ضریح بیرون آمد و خطاب به من فرمود: به حاج اشرف سلام

برسان و بگو:

آئینه شو جمال پر طلعتان طلب

جاروب کن تو خانه سپس میهمان طلب

و آنگاه به سوی ضریح بازگشت و از برابر دیدگانم ناپدید شد.

به خود آمدم و دریافتم که این پاسخ نامه بود که باید به بابل ببرم. شعر کاملاً در ذهنم ثبت شد. هنگامی که به شهر بابل رسیدم به خدمت عالم ربانی حاج اشرفی رسیدم در خانه را زدم درب را گشود و پیش از آنکه من کلمه‌ای حرف بزنم دیدم با حالتی وصف‌ناپذیر و با نشاط گفت: آری!

[صفحه ۱۸۳]

سالارم عنایت فرمود: و به من سلام رسانید و فرمود:

آئینه شو جمال پر طلعتان طلب

جاروب کن تو خانه سپس میهمان طلب [۲۶۶].

جوان مجوسی در حرم

در دربار خوارزم شاه، [۲۶۷] جوانی به نام انوشیروان اصفهانی خدمت می‌کرد، او که از نظر مذهب مجوسی بود معمولاً به عنوان پیک شاه به اطراف و اکناف خبر می‌برد روزی خوارزم شاه، او را برای رساندن پیغامی به نزد سلطان سنجر بن ملک شاه [۲۶۸] فرستاد. اما از بخت بد این جوان مجوسی، در میان راه سخت دچار مرض برص (نوعی بیماری پوست که لکه‌های سفید در بدن ایجاد می‌کند و شدیداً مورد نفرت دیگران قرار می‌گیرد) شده و از رفتن بسوی سلطان سنجر خجالت کشیده و سخت امتناع می‌ورزید، زیرا می‌ترسید بر اثر عوارض آن بیماری مورد تنفر سلطان سنجر قرار گرفته و برای او عواقب ناگواری داشته باشد. در همین فکرها بود که به شهر طوس رسید در آنجا شخصی به او گفت: اگر به حرم امام رضا (ع) بروی و آن جناب را زیارت کنی و نزد قبر آن بزرگوار به خداوند التماس کنی و او را بین خود و خداوند شفیع گردانی خدای تعالی خواسته‌ی ترا اجابت کرده و بیماریت را برطرف می‌کند.

انوشیروان مجوسی گفت: من که مسلمان نیستم و خدام حرم مانع از ورود من به داخل صحن مقدس می‌شوند به او گفته شد لباس خودت را تغییر بده و هنگامی که صحن مطهر شلوغ است به طور ناشناس به داخل

[صفحه ۱۸۴]

برو! او چنین کرده و به قبر شریف امام هشتم پناهنده شد و دعا کرده و با قلبی خالص در کنار امام رضا (ع) با خداوند مناجات نموده و درد دل کرد.

او آن حضرت را در میان خود و خداوند وسیله‌ی نجات قرار داده و در نهایت خضوع و خشوع با مالک هستی به راز و نیاز پرداخت. وقتی که از حرم بیرون آمد و در بدن خود نظری افکند از بیماری برص اثری ندید.

از فرط خوشحالی غش کرد آنگاه که به هوش آمد مسلمان شد و در ردیف یکی از بهترین مسلمانان درآمد و اموال بسیاری در آبادی و زیبایی حرم مطهر امام هشتم (ع) خرج نمود.

هدیه به شاعر

مداح و شاعر ترک زبانی به نام شیخ ابراهیم صاحب الزمانی، برای زیارت و آستان بوسی حضرت ثامن الحجج (ع) مشرف شده و

مدت زیادی در آنجا توقف کرد تا اینکه خرجی اش تمام شده و برای مخارج مراجعت و سوغاتی اهل و عیال خود پول نداشت. وی می‌گوید: برای تامین این منظور مدیحه ای درباره‌ی یکی از بزرگان (استاندار خراسان) ساختم تا از او صله‌ای دریافت کنم، اما بعد به قلبم خطور کرد که در جوار قبر حضرت رضا (ع) سزاوار نیست که مداح دیگران باشم و از غیر آن حاجتی بخواهم. فوراً استغفار کردم و مدیحه ای بنام حضرت رضا (ع) ساختم و به حرم مطهر وارد شدم. پس از زیارت عرض کردم: آقا! مدیحه ای برای شما سروده‌ام و انتظار صله دارم. آنگاه آهسته آن مدیحه را خواندم. سپس نزدیک ضریح مقدس رفته و بر آن بوسه دادم و عرض حاجت کردم.

پس از قدری توقف نتیجه‌ای حاصل نشد و صله ای دریافت نکردم.

ناراحت شدم. عرض کردم: ای آقا! اگر من این اشعار را برای هر کسی غیر از شما می‌خواندم، صله و انعام من حتمی بود، ولی از سوی شما خبری

[صفحه ۱۸۵]

نشد. با ناراحتی از حرم بیرون آمدم و چون خواستم از در صحن بیرون روم ناگاه شیخ الجلیل را دیدم که جلو آمد و با من مصافحه کرد و گفت: صله و انعام حضرت را بگیر و دیگر با امام گستاخانه سخن مگو! پس از مصافحه پاکتی را در دستم دیدم، امام از هیبت آقا سخنی نگفته و رد شدم.

پاکت را که باز کردم مبلغ یکصد و بیست تومان [۲۶۹] پول در آن بود که تمام مخارج بعدی مرا کفایت کرد. پس از چند دقیقه از وقوع این ماجرا، برای شناختن آن شیخ بزرگوار به نزدیک صحن رفته و از خادمی که ناظر و شاهد ملاقات من با آن مرد بزرگ بود، پرسیدم: این بزرگوار که با من مصافحه کرده و دست داد که بود؟ ایشان آقای حاج شیخ حسنعلی اصفهانی هستند که با حضرت رضا (ع) ارتباط مستقیم دارند. [۲۷۰].

سالک راه حق بیا نور هدی زما طلب

نور بصیرت از در عترت مصطفی طلب

هست سفینه النجاه، عتر و ناخدا خدا

چنگ بر این سفینه زن دامن ناخدا طلب

خسته‌ی درد را بگو هرزه مگرد کو به کو

از در ما شفا بجو و ز در ما دوا طلب

آشناترین یار

آیه‌الله شیخ مرتضی حائری فرزند شیخ عبدالکریم حائری موسس حوزه‌ی علمیه‌ی قم وقتی از دنیا می‌رود، بعد از چند شب به خواب آیه‌الله العظمی مرعشی نجفی می‌آید ایشان از آیه‌الله مرتضی حائری درباره‌ی اوضاع و احوال سؤال می‌کند.

[صفحه ۱۸۶]

او در جواب می‌گوید، بعد از اینکه بدنم را داخل قبر گذاشتند، روح من مثل اینکه لباس از تن در آوری از بدنم جدا شد، ولی همینطور که خود به حالت بهت و حیرت نشسته بودم از طرف پائین پایم صدایی بلند شد. وقتی نگاه کردم دیدم دو نفر که وجودشان از آتش است به طرف من می‌آیند و من در آن حالت بی‌کس و غریب به خدا توجه پیدا کردم، و ترس تمام وجودم را گرفته بود.

بعد دیدم بالای سرم سر و صدایی بلند شد وقتی متوجه شدم دیدم آقایی با چهره‌ی نورانی و تبسم بر لب به من طرف من می‌آیند و

هر چه ایشان جلوتر می‌آمدند آن دو نفر که وجودشان از آتش بود عقب‌تر می‌رفتند تا اینکه از نظرم پنهان شدند و آقا به من خیلی نزدیک شد و فرمود: «آقای حائری ترسیدی؟» گفتم «بله، شما کی هستید؟» فرمود: «من امام تو علی بن موسی الرضا هستم شما ۳۸ مرتبه به مشهد به زیارت من آمدید من هم ۳۸ بار می‌آیم که بعد از این بار ۳۷ بار دیگر خواهم آمد.» [۲۷۱].

در حریم خلوت

علیرضا حسینی در یکی از روزهای تابستان ۱۳۷۴ به همراه هیاتی از شهر نکا در روز ۲۸ صفر عازم مشهد شد، او همچون رودی به بحر خروشان حرم پیوست به سرزمینی آمد که سر تا پا معنویت، به اقلیمی پا گذاشت که عرشیان و فرشیان در آنجا زانو زده‌اند. دیدن گنبد و بارگاه حرم، چشمان بی‌فروغش را جلا بخشید فضای روحانی و معنوی حرم را از نزدیک لمس نمود، حرم مملو از جمعیت بود در میان سیل مشتاقان و ارادتمندان و حاجتمندان بارگاه ملکوتی حجت بالغه‌ی پروردگار، خود را همچون قطره‌ای می‌دید.

او که مدت‌ها بیمار بود و از بی‌حسی اندام تحتانی یعنی فلج پاها رنج

[صفحه ۱۸۷]

می‌برد خود را به نزدیک شبکه‌های پنجره فولاد کشانده و ضمن ارتباط قلبی، ارتباط ظاهری خود را نیز با طنابی که او را به پنجره فولاد متصل می‌نمود در پناه هشتمین امام نور قرار داد. طناب رشته‌ی الفت او گشت، تا دل و جانش به هم پیوند خورده و ضمیرش از انوار نورانی امامت بهره‌مند گردید. فضای معنوی حرم دل هر عاشق و شیدایی را متحول می‌ساخت.

پیر و جوان، زن و مرد و کودک و نوجوان، از هر قشر و طایفه‌ای، شهری و روستائی، فقیر و غنی در میان دخیل شدگان دیده می‌شد. ایوان طلائی، راز و نیاز عارفانه، اشکهای جاری شده، دل‌های سوخته، بی‌پناهان خسته دل، صدای پای زائرین، صدای ملکوتی مناجاتیان. صدای بال بال زدن کبوتران در آسمان مهتابی و پر ستاره، فضای معطر، پارچه‌های سبز رنگ، طناب‌های رنگارنگ، قفل‌های بسته شده بر پنجره و ... خدایا چه محیطی است؟! اینجا که این چنین دل آدمی را می‌برد!

و با خود این چنین زمزمه می‌کرد:

اینجاست طیبی که ندارد نوبت

هر دل که شکسته‌تر بود پیش‌تر است

و سپس رو به ضریح حضرت کرد و با دلی سوزان می‌گفت: ای مولا و سرور من و ای طیب دردمندان:

فقیر و خسته بدر گاهت آمدم رحمی

که جز ولای توام نیست هیچ دست‌آویز

و خود را با این جمله تسکین داد که:

به ناامیدی از این در مرو امید اینجاست

فزون‌تر از همه‌ی قفلها کلید اینجاست

علیرضا در جمع دلسوختگان و دردمندان، بیماران لاعلاجی که از دکترها قطع امید کرده‌اند قرار گرفت. با چشمان به اشک نشسته‌اش با مولا به راز و نیاز پرداخت: «یا ضامن آهو بر جوانی ام رحمی کن ترا به پهلوی

[صفحه ۱۸۸]

بشکسته‌ی مادرت زهرا (س)، ناامیدم نکن! عزیز درگاه الهی...!

لحظاتی بعد در تفکری عمیق فرو رفت. خاطره‌های دوران بیماری جلوی چشمانش نمایان گشت. از یادش نمی‌رفت آن روزی که

مادرش را صدا می‌زد: مادر! مادر! درد پا امانم را بریده، و مادرش چونان شمعی در این مدت سوخت و از هیچ کوششی دریغ نکرد، پروانه‌وار بر گرد فرزند دل‌بندش می‌چرخید. به یاد محروم شدن از تحصیلاتش افتاد، به یاد عاجز شدن از کارها و فعالیت‌های روزانه‌اش به یاد دارو و درمان‌هایی که برایش کرده بودند و تأثیری نداشت، به یاد دست‌های پینه بسته پدرش که کارگری ساده بود به یاد جواب‌های مایوس‌کننده‌ی پزشکان و خسته از این همه تفکر، پلک‌هایش به سنگینی گرائیده و آرام آرام به خواب رفت. ... ناگهان بیدار می‌شود، طناب را باز شده می‌بیند. روی پاهایش می‌ایستد شروع به راه رفتن می‌کند. آن شب شادمانی علیرضا دیدنی بود و همه زائرین در شادمانی‌اش شریک. [۲۷۲].

رهائی از مرگ

یک از خادمین کشیک آستان قدس رضوی می‌گوید:

زمانی همراه به عده‌ای در نجف اشرف در خدمت آیه‌الله سید محمدباقر صدر بودیم روزی یکی از دوستان به من گفت: یکبار سه نفر از ما را به جرم فعالیت‌های ضد رژیم گرفتند، وقتی محاکمه ما تمام شد به جایی که قرار بود صدام از نزدیک ملاقاتمان کند بردند و داخل اطاقی شدیم. بعد از چند دقیقه صدام آمد و با نفر اول صحبت کرد و بر سر او فریاد زد: شما به کشور ما می‌آید، نان ما را می‌خورید و برای ریشه‌کن کردن ما تلاش می‌کنید و بعد هم هفت تیرش را بیرون کشید و او را کشت. نفر دوم را به همین صورت به قتل رسانید. بعد نوبت من شد در همان حالی که خودم

[صفحه ۱۸۹]

را صد در صد در معرض کشته شدن می‌دیدم، یک لحظه به حضرت رضا (ع) متوسل شدم البته امانتی نزد من بود که باید صاحبش در مشهد می‌رساندم و از این موضوع هیچ کس اطلاعی نداشت و اگر کشته می‌شدم، این کار انجام نشده باقی می‌ماند. در همان لحظه به حضرت رضا (ع) متوسل شدم در همین هنگام صدام گفت: این مرد را سریعاً از مرز عراق خارج کرده و از کشور بیرونش کنید.

همان موقع ماشینی آوردند و مرا سوار کرده و در مرز ایران رها نمودند از آن به بعد به تمام زندگی‌ام مملو از ارتباط با حضرت رضا (ع) است. [۲۷۳].

دسته گلی از امام رضا

مرحوم حاج شیخ حبیب‌الله گلپایگانی در مورد علت رسیدن به کمالات معنوی که دست به هر بیمار می‌زد شفا می‌یافت و می‌فرمود:

هنگامی که بر اثر بیماری مرا در بیمارستان خوابانیدند، روزی حال من منقلب شد رو کردم به طرف حرم امام رضا (ع) و گفتم: آقا! مدت چهل سال است که نیمه‌های شب اولین کسی بود که در پشت حرم تو می‌آمدم و نماز شب می‌خواندم تا در باز شود و اولین کسی بودم که وارد حرمت می‌شدم و تا حال چیزی از شما نخواست‌ام حال شما هر چه دوست دارید عنایت کنید من اکنون در اینجا گرفتارم. حالا ببینم شما چه می‌کنید. این را تا گفتم، ناگهان حالت مکاشفه به من دست داد، دیدم روزگار دیگری است.

باغستانی است تختی در میان باغ گذاشته شده بود، آقا علی بن موسی الرضا (ع) نیز بر روی تخت نشسته بودند و من هم در کنارشان بودم. بدون هیچ گفتگویی یک طاقه گل چیدند و به من دادند، در این لحظه متوجه شدم که هیچ خبری نیست. بعد از آن ماجرا دست بر اعضای بدنم کشیدم

[صفحه ۱۹۰]

درد زایل شد. با آن دست که گل را گرفته بودم به هر فرد مریضی می‌زد خوب می‌شد. سرطانی‌ها خوب می‌شدند. اینکار تا زمانی که ارباب معصیت با من دست نداده بودند ادامه داشت اما، هر وقت دست ارباب معصیت به دستم می‌خورد اثر این کار کم می‌شد اگر بر مریضی دست می‌کشیدم خوب نمی‌شد فقط دردش تخفیف می‌یافت. [۲۷۴].

گدای در گه تو می‌سزد نماید فخر

که بارگاه من ارفع بود ز سبغ شداد

لن یخب الآن من رجاك و من

حرك من دون بابك الحلقة

شفای چشم

آیه‌الله حسن زاده آملی می‌گوید: حدود ۱۵ سال گرفتار بیماری چشم بودم و برحسب توصیه‌ی پزشک معالجم تیمم می‌کردم که آب وارد چشم نشود. همیشه سعی می‌کردم بین شام و خوابم فاصله باشد. شب چهارشنبه اول اسفند ۱۳۶۳/ه. ش چون پاسی از شب بگذشت. مزاج، بنای بهانه را گذاشت. ولی از بیم آن، تا دوازده شب بیدار بودم و با خواب می‌جنگیدم برای هضم غذا صبر کردم و اکثر در حیاط قدم می‌زدم بعد خواب شیرین بود و رؤیای شیرین تر. که در خواب به زیارت حضرت ثامن الائمه علی بن موسی الرضا (ع) تشرف حاصل کردم. در ابتدا، به اشارت تفهیم فرمودند که چرا کمتر خودت را به ما نشان می‌دهی و پس از آن عبارت تصریح فرمودند که: ما ضامن چشم توایم.

الحمدلله که از این بشارت آن ولی الله اعظم که به لقب ضامن هم شناخته شده است، برای یقین حاصل شد که هر دو کریمه‌ی من تا آخرین دقیق عمرم بینا خواهند بود چون ضامن شان معتبر است. چنانکه مشمول

[صفحه ۱۹۱]

الطاف دیگر آن حضرت نیز بودم و هستیم و آن که حضرت فرمود: چرا خودت را کمتر به ما نشان می‌دهی؟ شاید علتش این بود که در آن اوان بر اثر تراکم اشتغال درس و بحث و تصنیف و تصحیح، مدتی به زیارت حضرت بی‌بی فاطمه‌ی معصومه سلام الله علیها، خواهر آن جناب توفیق نیافتم و تشرف حاصل نکردم. شگفت اینکه در آن شب اصلاً اندیشه‌ی آن جناب در خاطر من نبود بلافاصله پس از بیداری فوراً وضو گرفتم خاطر جمع بود که آسیبی به چشم نخواهد رسید الحمدلله از آن روز به بعد دیگر از ناحیه‌ی چشم ناراحتی ندارم.

سیدی یا ابا الجواد

آقای شیخ احمد وائلی، استاد سخن، مورخ بزرگ و شیعه شناس برجسته و شیدای خاندان اهل بیت (ع) و خطیب توانای عراق است، که سخنرانی‌های ایشان در طول بیش از نیم قرن به صورت مدرسه‌ی سیار (در خلیج و سایر نقاط جهان) دلها را روشنی بخشیده است. وی، در اواخر سال ۱۴۱۸ ه. ق به بیماری سرطان در قسمت گردن مبتلا شد و برای معالجه به لندن رفت. وقت معالجه نزدیک ماه محرم الحرام بود، ماهی که او پیوسته در چنین ماهی در حسینیه‌های شیعیان در کویت به سخنرانی می‌پرداخت از این رو، موجی از احساسات به او دست داد و قصیده‌ای سرود و آن را به وسیله‌ی زائری امین به کربلا فرستاد تا در کنار ضریح سالار شهیدان خوانده شود: نخستین بیت آن قصیده چنین است:

عنق عشت فیه ستین عاما

کنت عقدا یزینه و وساما

در این شرایط یک نفر از مؤمنین از او درخواست کرد که قصیده‌ای نیز درباره‌ی امام هشتم (ع) بسراید و از حضرتش بطلبد که از درگاه الهی شفای او را بخواهد. او این پیشنهاد را پذیرفت و قصیده‌ی دومی نیز سرود که [صفحه ۱۹۲]

نخستین بیت آن چنین است:

سیدی یا ابالجواد و یابن

الخیر و یا مناط الرجاء

وی در این فکر بود که این مدیحه را توسط زائری به ایران بفرستد تا در کنار ضریح خوانده شود؛ ولی وی پیش از آنکه تصمیم اش را عملی سازد، یکی از بستگانش که در ایران به سر می‌برد و در تماس تلفنی که برای استفسار از احوال او، انجام گرفته بود، به او چنین گفت:

من پیامی از امام هشتم (ع) به تو دارم و آن این که فرمود: «نیازی به ارسال قصیده نیست، سروده شما رسید و حاجت تو برآورده شد!» این پیام دگرگونی عجیبی در روح و روان خطیب شهیر، ایجاد کرد و همچنانکه پیش‌بینی می‌کرد: پس از مراجعه به پزشک، به او بشارت داده شد که شما از این بیماری بهبود یافته‌اید و می‌توانید به هر کجا می‌خواهید سفر کنید از این جهت او خود را رهین عنایات ثامن الحجج (ع) می‌داند. [۲۷۵].

مهر آفتاب

مرحوم شیخ حسنعلی نخودکی اصفهانی اسوه‌ی عارفان و شمع محفل سالکان می‌گوید: زمانی تصمیم گرفتم به نجف اشرف رحل اقامت افکنم، لیکن در آن هنگام در یکی از اطاق‌های صحن عتیق رضوی در مشهد، به ریاضت و عبادتی سرگرم بودم. در حال ذکر و مراقبه، یک لحظه حالت مکاشفه [۲۷۶] به من دست داد و [صفحه ۱۹۳]

چشم باطنی ام بینا گردید در آن حال دیدم که درهای صحن مطهر عتیق بسته شد و ندا برآمد که حضرت رضا سلام الله علیه، اراده فرموده‌اند که از زوار خویش سان ببینند. پس از آن، در محلی جنب ایوان عباسی، [در همین نقطه که آن عارف سالک الان دفن شده است] کرسی نهادند و حضرت بر آن استقرار یافتند و به فرمان آن حضرت در شرقی و غربی صحن عتیق گشوده شد، تا زوار از در شرقی وارد و از در غربی خارج گردند در آن زمان دیدم که سرتاسر صحن مطهر مالا مال از گروهی شد که برخی به صورت حیوانات مختلف بودند و از پیشاپیش حضرتش می‌گذشتند و امام علیه‌السلام دست ولایت و نوازش بر سر همه آن زوار، حتی آنها که به صورت غیرانسانی بودند، می‌کشیدند و اظهار مرحمت می‌فرمودند. پس از آن سیر و شهود معنوی و مشاهده‌ی آن رأفت عام از امام هشتم علیه‌السلام، بر آن شدم که در مشهد سکونت گزینم و چشم امید به الطاف و عنایات آن حضرت بدوزم. مرحوم شیخ حسنعلی اصفهانی بعد از این واقعه، محل استقرار کرسی آن حضرت را به عنوان مدفن خویش برگزیده و وصیت کرد که او را در همان نقطه دفن کنند. [۲۷۷].

ای آستان قدس تو تنها پناه من

بر خاک باد پیش تو روی سیاه

ای غربت مجسم تاریخ ای امام

ای خاک پاک مرقد تو بوسه‌گاه من

شتری که به ضامن آهو پناه آورد

در سال ۱۳۵۳، شتری در مشهد از دست سلاخان گریخته و به حرم امام هشتم (ع) پناه آورد و پای پنجره‌ی فولادی زار زار گریست.

حاج سید

[صفحه ۱۹۴]

حسینی، یکی از دربانان صحن عتیق می‌گوید: «شتر وارد حرم شد، با قدم‌هایی آهسته گام برداشت سه دور اطراف سقاخانه چرخید و بعد رفت و به آرامی جلوی پنجره فولاد زانو زد و پس از سر و صدای زیاد چنان اشک ریخت که از یک شتر بعید می‌نمود. در همان موقع دربان یاد شده، شالی سبز بر گردن شتر انداخته و او را به دنبال خود راهنمایی کرد. شتر مانند آهوایی رام با او همراه شد و مردم هم گروه گروه به دنبالش رفتند.

رئیس تشریفات حرم در آن زمان، صاحب شتر را دعوت کرده و از او خواست که شتر را به آستان قدس واگذار کند و در مقابل تقاضای دیگری از مسئولین حرم بکند. او هم متقابلاً فقط درخواست کرد او را به عنوان خادم حرم امام رضا (ع) قبول کنند. تقاضای او پذیرفته شد و بدین ترتیب آقای حاج نصرالله حسن‌زاده صاحب شتر معروف در ردیف خادمین امام هشتم (ع) قرار گرفت.

موضوع پناهندگی آن شتر به حرم مطهر رضوی (ع) آنچنان در روحیه‌ی مردم و شیفتگان آن حضرت اثر گذاشت که شعرا شعرها سروده و در این زمینه قطعه‌های ادبی آفریدند به عنوان نمونه به قطعه شعری که ملک الشعرا دربار رضوی (ع) دکتر قاسم «رسا»

سروده است اشاره می‌کنیم:

ساربان‌ی اشتری را صبح‌گاه

بهر کشتن برد در کشتار‌گاه

اشتر از مسلخ چو آهو می‌گریخت

تا برد بر ضامن آهو پناه

شد هراسان وارد صحن عتیق

ملتجی بر دادرس شد دادخواه

[صفحه ۱۹۵]

زد چو زانوی ادب را بر زمین

شه بر او افکند از رحمت نگاه

لطف سلطان بین که تا پایان عمر

می‌چرد در سایه‌ی الطاف شاه

باز کن چشم یقین ای کور دل

کز یقین آیی برون از اشتباه

هر که را نور ولایت در دل است

برد سوی کعبه‌ی مقصود راه

کمتر از حیوان نئی از دردمند

آنچه می‌خواهی از این درگه بخواه

کعبه‌ی دلها بود شمس الشموس

خیره از نور جمالش مهر و ماه
بر فرازد چون رضا (ع) سر از شرف
هر که ساید جبه بر این بارگاه [۲۷۸].

آقا تقی بی‌نماز

آقا سید یونس آذر شهری، سیدی متدین و خالص در ولایت اهل بیت (ع) و از افراد شریف و آبرومند آذر شهر، می‌گوید: مردی گمنام در شهر ما زندگی می‌کرد و چون مردم نماز خواندن او را در ظاهر ندیده بودند به او «تقی بی‌نماز» می‌گفتند و به این نام او را می‌شناختند.

در یکی از سفرها هنگامی که به زیارت حضرت امام رضا (ع) مشرف شده بودم، تمام مخارج و نقدینگی من گم شده و معطل ماندم. گفتم: خدایا چه کنم؟ از همه جا امیدم قطع بود راه چاره را در تشریف به حرم و عرض حاجت به مولایم حضرت رضا (ع) دیدم. به آن بزرگوار پناه آورده
[صفحه ۱۹۶]

و بعد از عرض حاجت اضافه نمودم که: آقا جان! من مشکل خود را به غیر از شما به کسی نگفته و نمی‌گویم زیرا میهمان و زائر شما هستم.

شب در عالم رؤیا آن حضرت را زیارت کرده و جریان را دوباره عرض کردم، فرمودند: فردا اول صبح می‌روی درب صحن، آنجائی که نقاره‌خانه قرار دارد و به اولین کسی که وارد می‌شود مشکل خویش را می‌گویی، من بعد از بیداری در اولین فرصت مستقیماً آنجا رفته و مقابل در منتظر شدم در همان لحظه با کمال تعجب دیدم اولین شخصی که می‌آید همان همشهری خودمان «تقی بی‌نماز» است، از او خجالت کشیده و چیزی به او نگفتم. دوباره به حرم آمده و حاجت خود را به امام (ع) عرضه داشتم، باز در شب دوم همان جواب را دادند و صبح دوم نیز همان آقا تقی یاد شده را دیدم و شب سوم هم همان واقعه تکرار شد. از قضای روزگار صبح روز سوم، اولین فردی را که در همان محل ملاقات کردم باز هم آقا تقی بود به ناچار جلو رفته و بعد از سلام بلافاصله از من سؤال کرد: آقا سید یونس سه روز است شما را اینجا می‌بینم، من هم ماجرا را به او گفتم: پرسید: چند روز در مشهد خواهی ماند؟ گفتم: یک ماه.

گفت: حتماً برای تهیه سوغاتی برای خانواده و دوستان هم پول لازم داری؟
گفتم: بلی.

مقداری به من پول داده و این مقدار کافی است؟
گفتم: بلی و مقداری هم برای تهیه سوغاتی اضافه داد و در آخر به من گفت: پس از یک ماه بار و توشه‌ات را بردار و اول صبح بیا در میان آخر بازار سرشور، آنجا منتظر تو هستم.
پس از گذشت یک ماه و خریدن لوازم لازم و سوغاتی همه را در خورجین خود گذارده و بر دوش گرفته و به میدان آخر بازار سرشور

[صفحه ۱۹۷]

رفتم، هنگامی که به آنجا رسیدم متوجه شدم که آقا تقی منتظر من می‌باشد.
تا مرا دید گفت: آقا سید یونس بیا دوش من!
گفتم: آقا تقی شوخی می‌کنی؟!

گفت: نه زود بیا!

گفتم: آقا جان خورجینم سنگین است.

گفت: باشد عیبی ندارد ناچار بر دوش او سوار شدم و با کمال ناباوری احساس کردم مثل اینکه آقا تقی بال در آورده زمینها، کوه‌ها و دشت‌ها بسرعت از زیر پای آقا تقی می‌گذرد. ناگهان کوه‌های میانه و آذربایجان را دیدم و همچنان که طی طریق می‌کردم ناگهان احساس کردم بر فراز شهر آذر شهر هستیم و در منزل خود دخترم را در کنار اجاق دیدم که نشسته و غذا درست می‌کند.

او مرا در فاصله‌ی چند لحظه از مشهد، در مقابله خانه‌ام گذاشت و خواست که خداحافظی کند و برود از لباس او چسبیده و گفتم: آقا تقی تو معروف به «تقی بی‌نماز» هستی چون کسی در حال نماز تو را ندیده است ولی من دیدم که امام رضا (ع) مشکل مرا بدست تو حل نمود و حاجت مرا به واسطه‌ی تو روا ساخت و بالاتر از آن دیدم که تو مرا به «طی الارض» به وطن و خانه‌ام رساندی راز این ماجرا چیست؟!

گفت: آقا یونس! حالا که سوال کردی می‌گویم ولی با تو شرط می‌کنم تا من زنده‌ام برای کسی این راز را فاش نکنی. تعهد کرده و قول دادم که در حال حیات او این سر را به کسی نگویم.

گفت: «من در اوقات نماز صبح و ظهر و عصر و مغرب و عشا با «طی الارض» خود را به مولایم حضرت صاحب الامر (ع) رسانده و به آن حضرت اقتداء می‌کنم». این را گفت و رفت.

او بعد از یک ماه از دنیا رفت و به اولیاء خدا پیوست. [۲۷۹].

[صفحه ۱۹۸]

آری اولیاء الهی و رجال الغیب چنین‌اند که به مسائل ظاهری توجه نمی‌کنند گرچه در ظاهر مردم عادی آنان را این چنین با القاب توهین آمیز بشناسند. آنان دنبال حجت الهی در مسیر مستقیم هدایت حرکت می‌کنند و هیچگاه از مولایشان جدا نمی‌شوند و مانعی هم بین آنان نیست، زیرا آنان انسانهای خود ساخته‌ای هستند مورد عنایت خداوند متعال و ولی الله اعظم امام زمان (عج) می‌باشد. آنان عاشقان ره‌یافته و سالکان به مقصد رسیده‌اند که همیشه این چنین با مقتدای خویش نجوی می‌کنند:

در آن نفس که بمیرم در آرزوی تو باشم

بدان امید دهم جان که خاک کوی تو باشم

علی الصباح قیامت که سر زخاک برآرم

بگفتگوی تو خیزم بجستجوی تو باشم

روشن دل آذری

هیئتی مرکب از عده‌ای آذری زبان که سالها مشتاق زیارت امام هشتم (ع) بودند به مشهد رفته و به حرم امام هشتم (ع) مشرف شدند و بعد از زیارت و خریدن سوغاتی و ره توشه لازم از آن حضرت وداع کرده و به سوی وطن حرکت نمودند. آنان که در آن ایام با وسائل نقلیه ابتدائی مسافرت می‌کردند. در دو فرسخی مشهد مقدس برای استراحت فرود آمده و منزل کردند آنان همچنان که دور هم نشسته و خوشحال از فیض زیارت و سرمست از جام محبت بودند لوازم خود را باز کرده و از داخل آن کاغذها و عکس‌هایی که نقش گنبد و بارگاه روضه‌ی منوره آن حضرت را داشت در آورده و با نگاه معنوی به آنان اظهار مسرت و خوشحالی می‌کردند. یکی از آنان که نابینا بود و جایی را نمی‌دید و خبری از آن عکسها و کاغذها نداشت هنگامی که خوشحال دوستانش را دید و

[صفحه ۱۹۹]

صدای خش خش کاغذها را شنید از رفقاییش پرسید: علت خوشحالی شما چیست و این کاغذها از کجاست؟ همسفرانش بعنوان شوخی به او گفتند: مگر تو نمی‌دانی این کاغذها برات آزادی از آتش جهنم است و آن را مولایمان حضرت رضا (ع) به ما عنایت کرده است؟!

آن زائر نابینا تا این سخن را شنید منقلب شد و سخن دوستانش را جدی تلقی نمود و قلبش شکست و با حالت خاصی گفت: پس معلوم می‌شود امام هشتم (ع) به هر یک از شما که چشم داشتید برات آزادی از آتش جهنم مرحمت نموده و به من که کور و ضعیف هستم چیزی نداده است.

به خدای عالم قسم! من دست بر نمی‌دارم و الساعه به محضر آقا برمی‌گردم و برات خود را می‌گیرم. او بلند شد که دوباره به حرم برگردد، رفقای او گفتند: ای مرد! ما شوخی و مزاح می‌کردیم و این کاغذها چنین و چنان است و هر چقدر آنان گفتند، آن مرد روشن ضمیر باور نکرد و با نهایت پریشانی و دلی مملو از امید و آرزو خود را یکسره به آستان مقدس حضرت ثامن الائمه (ع) کشانید. او ضریح مطهر را گرفته و آنچنان با جدیت و حال معنوی سخن می‌گفت که همه‌ی حاضرین در حرم را منقلب نمود.

او به زبان خود چنین به حضرت عرضه داشت: ای آقای من! من مردی کور و عاجز م و از وطن خود با هزاران امید و تحمل زحمات شدید به زیارت حضرتت شتافته‌ام، آقا جان! از مقام کرمت بعید است که به دوستان بینای من که چشم دارند برات آزادی از آتش دوزخ مرحمت کنی اما من عاجز و ضعیف را محروم کرده و به من عنایت نکنی. به حق خودت قسم! دست از ضریح بر نمی‌دارم تا به من نیز برات آزادی عطا فرمائی! آن روشن ضمیر فرزانه همچنان به نجوای عاشقانه‌ی خود ادامه داده و لحظه به

[صفحه ۲۰۰]

لحظه به اوج ارتباط با حضرت نزدیک می‌شد که لحظه‌ای احساس کرد تکه کاغذی به دستش رسید و همان لحظه هر دو چشمش بینا گردید و بر آن کاغذ به خط سبز نوشته بود که: فلان پسر فلان از آتش جهنم آزاد است.

او با نهایت خوشحالی از محضر حضرت وداع کرده و خود را به دوستان و همسفرانش رسانید. [۲۸۰].

شاهها اگر به عرش رسانم سریر فضل

محتاج آن جنابم و مملوک این درم

گر بر کنم دل از تو و بردارم از تو مهر

این مهر بر که افکنم این دل کجا برم

حضرت مهدی در حرم

سید محمدتقی مشیر از پارسایان و راستگویان عصر خویش و از دانشمندانی است که در علم جفر هم مهارت کامل داشت و بوسیله آن از برخی مجهولات پرده برداشته و برخی گم شده‌ها را می‌یافت.

در یک زمانی بر اثر ناسازگاری روزگار به بیماری سخت و علاج ناپذیری مبتلا شد. او که شخصی پر تلاش و پرکار بود از ناحیه پا دچار عارضه گشته و زمینگیر شد و هر چقدر بیشتر به دکتر و درمان رو آورد کمتر نتیجه گرفت و در نهایت از همه جا ناامید گشت و راههای علاج را به روی خویش بسته دید.

بعد از توسلات زیاد و درخواست‌های مکرر از خداوند متعال در ماه ذی‌القعدة بوسیله‌ی معنوی دریافت که امید امیدواران حضرت مهدی (عج) در روز عاشورا به زیارت جد بزرگوارش حضرت رضا (ع) مشرف خواهد شد؛ با آگاهی از این خبر بارقه‌ی امیدی در

دلش روشن شد و با خود گفت: خدا یا! چه می‌شود که دیدار یار نصیبم شود.

[صفحه ۲۰۱]

او می‌گوید: به امید دیدار آن گرامی و نجات بیماری‌ام به اشاره‌ی معجزه‌آسای آن گرامی‌تر از مسیح سر راهش نشستم. روز عاشورا از راه رسید، صبح زود غسل زیارت نموده و به زحمت وارد حرم حضرت رضا (ع) شدم، حضرت علی بن موسی (ع) را زیارت کرده و از حضرتش استمداد نمودم و بعد زیارت جامعه و عاشورا را نیز با شور و اشک خواندم آنگاه در کنار درب پیش روی حضرت، که قبلاً آگاه شده بودم که حضرت از آنجا وارد می‌شود، نشستم و برای فرا رسیدن لحظه‌ی موعود که هنگامه‌ی نماز ظهر بود به لحظه شماری پرداختم. دیدگان اشک آلود و جستجو گرم را در انتظار قدم حضرتش به درب دوخته و هر تازه‌واردی را به دقت می‌نگریستم. که ناگاه چهار شخصیت بزرگوار با سیمای درخشان و چهره‌ی نورانی و شبیه به یکدیگر در یک لباس و یک قیافه وارد شدند و پس از ورود از همان درب مورد نظر از هم جدا شده و هر کدام در نقطه‌ای به زیارت پرداختند. همه‌ی آنان چهره‌ای پر جاذبه و با صلابت داشتند اما یکی از آنان به نظرم مجذوب تر و باشکوه تر و گویی با الهام قلبی دریافتم که او محبوب دلهاست.

از پی او روان شدم دیدم پس از زیارت به مسجد بالا- سر رفت و تا من رسیدم به نماز ایستاد من در برابرش نشستم و با خود اندیشیدم که به مجرد پایان نمازش به او سلام عرض نموده و دست توصل به دامن پر برکت و پر مهرش می‌زنم، اما با پایان یافتن نمازش بی‌درنگ نماز دیگری آغاز کرد چند مرتبه به همین صورت گذشت و نتوانستم به محضرش سلام عرض کنم. در پی چاره اندیشی بودم که آن حضرت سلام نماز را داد و هنوز من لب تکان نداده یکی از آن سه نفر که به هنگامه‌ی ورود به همراهش بود در رسید و گفت: «یا خضر! تعال راح المهدی (ع)! جناب خضر بشتاب! که

[صفحه ۲۰۲]

مهدی (عج) رفت» و آن بزرگوار که من خیال می‌کردم امام عصر (ع) است اما در واقع جناب خضر بود بی‌درنگ برخاست و به آن سه همراه خویش پیوست و از حرم خارج شدند.

من که ساعتی با آنان بودم اما نتوانسته بودم حتی یک کلمه حرف بزنم سر از پا نشناخته به دنبال آنان به سرعت از حرم خارج شدم که جان جانان و قبله پاکان را بینم اما دریغ و درد که نشد.

خودم با دو چشم جستجوگر خویش می‌دیدم که آنان از دار السیاده خارج شده و در میان انبوه جمعیتی که در صحن مطهر حضرت رضا (ع) به سوگواری مشغول بودند راه خویش را گشوده و می‌روند، اما از من کاری ساخته نبود و آنان رفتند و از نظرم ناپدید شدند. به حالت عجیب و ضعیف و صفت ناپذیری افتاده بودم که از خود بی‌خود به هر طرف می‌دویدم، از صحن به بست بالا، از آنجا به صحن مطهر و بست پائین، همه جا را در پی آنان رفتم اما دیگر اثر آنان نبود که نبود.

به خودم آمدم دیدم بیش از یک ساعت است که این طرف و آن طرف دویدم و به هر جا زدم و هر جا را نگاه کردم تا شاید یک بار دیگر جمال جهان افروز امام عصر (عج) و همراهانش را بنگرم، اما دریغ و افسوس که دیگر به آن فیض بزرگ نائل نیامدم و ناگهان متوجه شدم که من پیش از این، دچار بیماری سخت و درد پای دید و عاجز از حرکت بودم، اینک چگونه است که از هنگام دیدار آن بزرگان که بیشتر از یک ساعت بدون تکیه به عصا و بدون احساس درد و رنج و خستگی به هر سو می‌دوم.

خدا یا! راستی آیا به خواسته‌ام رسیده‌ام! شفا یافته‌ام!

خوب دقت کردم دیدم، آری! اثری از درد پا نیست و به برکت آن وجود گرانمایه و عنایت او شفا یافته‌ام اما از اینکه خواسته مهمتر دیدار آن آشناترین یار و شناخت او برایم میسر نشد خیلی متأسف شدم [۲۸۱] چرا که:

[صفحه ۲۰۳]

لب تشنه اگر آب نبیند سخت است
شب گر رخ مهتاب نبیند سخت است
ما نوکر و ارباب توئی مهدی جان
نوکر رخ ارباب نبیند سخت است

آهوی پناهنده

منصور بن عبدالرزاق می‌گوید: من در اوایل عمرم خیلی دربارهی قبر علی بن موسی متعصب بودم و همیشه زائرین را اذیت می‌کردم که چرا به زیارت می‌آیند و آنان را غارت کرده و پولهای شان را می‌گرفتم به زائرین حضرت رضا (ع) بدین و بداندیش بودم و دوست داشتم به آنها آزار برسانم.

یک روز به قصد شکار حرکت کردم و سگ را در طلب آهو رها نمودم سگ شکاری آهو را دنبال کرد تا به دیوار قبه‌ی هارونی یا حرم حضرت رضا (ع) رسید آهو به دیوار حرم پناهنده شد سگ در جای خود ایستاد و جرئت نکرد به آهو حمله کند. هر قدر سگ را فرمان حمله دادم که آهو را بگیرد از جای خود حرکتی نکرد مدتی سگ و آهو در جای خود ایستاده بودند و به محض اینکه آهو حرکت می‌کرد سگ او را تعقیب می‌نمود و چون آهو به دیوار حرم پناهنده می‌شد سگ متوقف می‌ایستاد تا آهو راهی یافت و خود را از پنجره به درون حرم انداخت. من فوراً داخل حرم شدم ابونصر قاری آنجا نشسته بود گفتم آهو کجا رفت؟ گفت: من ندیدم. به جستجو پرداختم آثار پای آهو را می‌دیدم ولی او را نمی‌یافتم هر چند بیشتر جستجو کردم تا خودم خسته شدم. فهمیدم این کرامت و خارق عادت از اثر قبر مطهر است توبه‌ی خالصانه کردم که دیگر به زائران شرارت نکنم. پس از این عمل هر وقت غم و غصه به من روی می‌کرد به زیارت این قبر می‌رفتم و خداوند به برکت این قبر حوائج مرا رفع

[صفحه ۲۰۴]

می‌نمود و از جمله چند فرزند خواستم که خداوند به پاس احترام این بزرگوار به من عطا فرمود. [۲۸۲].

شهنشهی که ز مهرش نوزاد آهو را
کجا ز درگه لطفش کسی رود مأیوس

عشق دیدار

شخصیت نگار معاصر مرحوم رازی می‌نویسد:

سه نفر از جوانان ثروتمند نجف به محضر یکی از علمای بزرگ که در همسایگی آنان بود رفته و عرضه می‌دارند: ای بزرگوار! پدر ما اینک حدود چهل سال است که همه ساله به زیارت حضرت رضا (ع) می‌رود و هر بار مسافرت او ماهها طول می‌کشد اینکه که بسیار پیر و ناتوان شده ما با مسافرت زیارتی او موافق نیستیم، اما او آماده‌ی حرکت است و ما نگرانیم که در راه تلف شود، بدین وسیله از محضر شما استدعا داریم که او را نصیحت کنید تا منصرف شود». آن عالم بزرگوار تقاضای آنان را پذیرفته و به خانه‌شان می‌رود اما نصیحت او سودی نمی‌بخشد و مرد سالخورده بر حرکت خویش اصرار می‌ورزد. مرد دانشمند می‌پرسد: «این همه اصرار برای چیست؟»

پاسخ می‌دهد که: «ای بزرگوار! این کار من علتی دارد.» و آنگاه در توضیح آن می‌افزاید: «حدود سی سال پیش دوستی داشتم که به همراه او این سفر را هر ساله انجام می‌دادم اما در سفری در وسط راه و بیابانی بی‌آب و علف او بیمار شده و در راه زیارت از دنیا رفت و نه آبی برای غسل او داشتم و نه پارچه‌ای برای کفن کردنش و حتی تجهیزاتی در آن بیابان برای خاکسپاری او در اختیارم

نبرد. ناچار پیکر او برای اینکه طعمه‌ی درندگان نشود در نقطه‌ای پنهان کردم و به سوی نزدیکترین آبادی

[صفحه ۲۰۵]

شتافتم تا کمک بگیرم شب در آنجا مانده و روز بعد که به همراه چند نفر برای خاکسپاری او آمدم دیگر اثری از جسد او نیافتم در اوج تحیر و سرگردانی بودم که دیدم شخصیت گران قدری از راه رسید، نفهمیدم از کجا آمد؟! آسمان یا زمین؟! او فرمود: «من جسد دوستت را شب گذشته تجهیز و به خاک سپردم و این هم قبر اوست.»

من به نقطه‌ی مورد اشاره رفته و صورت قبری را دیدم آنگاه خطاب به من فرمود: «تو هم اینک به هدف خویش رسیدی بازگرد!» گفتم: «چگونه به هدف خویش رسیدم با اینکه من عازم زیارت حضرت رضا (ع) هستم.» فرمود: «همان است که گفتم.» پرسیدم: «آخر چگونه؟»

فرمود: «اگر زیارت صاحب قبر را در مشهد می‌خواهی که نایل شدی و اگر قبر و حرم را می‌خواهی برو.»

و اضافه کرد: «به شیعیان ما پیام ده که هر کس در راه زیارت ما از دنیا برود ما خود او را تجهیز می‌کنیم و به خاک میسپاریم.» در این لحظه عاشقانه خود را به روی پای مبارکش افکندم که بیوسم دریغا کسی را ندیدم... و اینک از آن تاریخ تاکنون هر سال مشرف شدم تا به فیض عظیمی که دوستم نایل شد، من هم نایل آیم.

آری! این داستان من است با این بیان، اگر باز هم شما مرا از رفتن به زیارت حضرت رضا (ع) منع می‌کنید، می‌پذیرم.»

آن عالم بزرگوار فرمودند: «هرگز! نه تنها شما را باز نمی‌دارم بلکه خود نیز از این پس، همه ساله همسفر تو خواهم بود.» و آن دو آنقدر به زیارت حرم رضوی (ع)، شتافتند تا خداوند متعال

[صفحه ۲۰۶]

آنان را نیز در راه زیارت هشتمین امام نور به بارگاه خود پذیرفت. [۲۸۳].

نجات گنهکار

یکی از علمای بزرگ اصفهان با کاروانی به سوی مشهد و به قصد زیارت حضرت رضا (ع) حرکت کرد او برادری داشت که در خلق و خو و رفتار و کردار با او بیگانه بود زیرا مقررات الهی را رعایت نمی‌کرد و در مسیر گناه و غفلت و فساد قدم می‌گذاشت به همین جهت رابطه‌ی این عالم بزرگوار، با آن برادر لابلایی به سردی گراییده بود.

او در هنگام حرکت به سوی مشهد از دوستان و آشنایان خداحافظی کرد اما به دیدار برادر گناه کارش نرفت وقتی برادر غفلت زده از مسافرت او آگاهی یافت از پی کاروان روان شد و در چند فرسخی اصفهان خود را به کاروان رسانید و ضمن پوزش از برادر پارسا و دانشمندش تقاضا کرد که اجازه دهد او نیز به همراه کاروان حرکت نماید.

آن عالم بزرگوار موافقت کرد بدان امید که برادرش با عنایت امام هشتم (ع) موفق به توبه و بازگشت به سوی خداوند شود و در این راه از هیچگونه تلاش و فداکاری فکری و عملی نیز برای هدایت او دریغ نورزید.

برادر گناهکار نیز لختی اندیشید و بالاخره جهاد با نفس کرده و سرانجام در مسیر راه دگرگون گشته و توبه نمود. از قضای روزگار آن مرد توبه کار در نزدیکی مشهد و در حوالی شهر سبزوار بیمار شده و جان سپرد. کاروانیان خواستند او را به خاک سپارند اما برادر دانشمندش گفت: «نه برادرم! به قصد زیارت امام رضا (ع) حرکت کرده و چون توبه نموده و به بارگاه خدا بازگشته است من با هر زحمتی که باشد باید پیکر او را به مشهد رسانده و پس از طواف دادن به خاک بسپارم.»

[صفحه ۲۰۷]

و چنین کرده و برای او بسیار طلب بخشایش نمود و همواره در اندیشه‌ی او بود که سرنوشتش به کجا انجامیده است؟ بالاخره یک شب در عالم رؤیا برادر را در قصری زیبا و باغی شکوهمند نگریست از او پرسید که: «برادر! شما و این باغ زیبا و قصر باشکوه! اینجا چه می‌کنی؟»

پاسخ داد: «اینجا منزل من است و این از لطف و عنایت حضرت رضا (ع) است». از او خواست تا جریان را مشروح تر باز گوید و او چنین ادامه داد:

«هنگامی که مرا غسل می‌دادید آب برای من آتش سوزان بود و همین گونه کفن و تابوت. من همواره در عذاب گرفتار بودم تا جسد مرا به مشهد رساندید. وقتی مرا به صحن مطهر وارد کردید عذاب از من برداشته شد و مردم را در حال زیارت دیدم و مشاهده کردم که حضرت رضا (ع) بر بالای ضریح ایستاده و زائرین خویش را تفقد کرده و از آنان تقدیر می‌نماید.

با اشاره و راهنمایی یکی از دربانان خیرخواه حضرت روی آوردم و از آن گرامی شفاعت خویش را خواستم چرا که دریافتم اگر بدون رسیدن به شفاعت آن سرور مرا از حرم خارج سازند بار دیگر گرفتار خواهم بود، به همین جهت شما پیکر مرا طواف می‌دادید اما من به امام رضا (ع) التماس می‌کردم و آن حضرت به من توجهی نمی‌کرد. دربان یاد شده به من گفت: «آقا را به نام مادرش فاطمه [علیهاالسلام] سوگند بده!» و من نیز چنین کردم که دیدم آن حضرت به من عنایتی فرمود و رو به آسمان نموده و گفت: «بار خدایا! اینان گناه و نافرمانی می‌کنند اما سرانجام توبه می‌کنند و ما را به کسی سوگند می‌دهند که نمی‌توانیم نجات و پذیرفته شدن توبه‌ی آنان را از بارگاہت نخواهیم.»

سخن آن حضرت که به اینجا رسید شما نیز مرا از حرم بیرون آوردید

[صفحه ۲۰۸]

دیگر عذاب به سراغم نیامد و گویی حضرت رضا (ع) به کرامت نام مادرش فاطمه علیهاالسلام مرا شفاعت نمود و آگاه بود که مرا در این باغ و این قصر اسکان دادند.» [۲۸۴] به همین جهت در دیوار حرم آن حضرت نوشته‌اند:

آخر به کجا روی کند ای همه رحمت

گر بر در تو شخص گرفتار نیاید

دیدم همه جار بر در و دیوار حریمت

جایی ننوشته است گنه کار نیاید

آشنای تو

شیخ حر عاملی برجسته‌ترین محدث شیعه و صاحب کتاب ارزشمند وسائل الشیعه می‌نویسد:

روزی ابو منصور بن عبدالرزاق به حاکم طوس گفت: آیا فرزند داری؟ گفت: نه.

- چرا نمی‌روی در حرم حضرت رضا (ع) دعا کنی که خداوند فرزندی نصیب کند؟ من در آنجا حاجت هائی از خداوند خواسته‌ام و همه‌ی آنها روا شده است.

حاکم طوس می‌گوید: من طبق این سخن به حرم مطهر رضوی (ع) مشرف شده و با اخلاص کامل از خداوند خواستم که به خاطر حضرت رضا (ع) مرا فرزندی نصیب کند و خداوند متعال پسری به من عنایت کرد. [۲۸۵].

با تو پیوستم و از غیر تو دل ببریدم

آشنای تو ندارد سر بیگانه و خویش

[صفحه ۲۰۹]

به عنایت نظری کن که من دل شده را

نرود بی‌مدد لطف تو کاری از پیش

پناه امیدواران

در ایام گذشته که طی مسیر در راههای طولانی خراسان سخت بود و مسافران با مشکلات و خطرات فراوانی در بین راه برخورد می‌کردند، شخصی به قصد زیارت حضرت ثامن الائمه (ع) از شهر و دیار خویش حرکت نموده و قدم در راه دلداری گذاشت. او با عشق و علاقه‌ی تمام منازل و مراحل سفر را پشت سر گذاشته و لحظه به لحظه به مقصد خویش نزدیک می‌شد. در یکی از منزلها با مرد نا بینائی مصادف شد که کور مادرزاد بود و هنگامی که مرد نابینا فهمید آن مرد مسافر قاصد دیار یار بوده و بسوی حرم مطهر رضوی عازم است با دلی پر سوز و امیدوارانه از آن زائر تقاضا کرد که هنگام مراجعت مقداری از خاک و غبار روضه‌ی منوره‌ی حضرت رضا (ع) را برایش بیاورد که شاید خدای تبارک و تعالی به برکت آن تربت اقدس چشمان بی‌فروغ او را نورانی گردانیده و شفا بخشد.

مرد زائر با دلسوزی تمام سخن او را پذیرفته و وعده داد که هنگام برگشتن از زیارت برای او سوغاتی مورد نظرش را تهیه کرده و برایش به ارمغان بیاورد.

او به حرکت خود ادامه داده و وارد مشهد مقدس شد بعد از آنکه دل را در حریم یار جلا داد و به وجود خویش در آن فضای عطر آگین حرم مطهر صفا بخشید در روز آخر وداع نموده و مراجعت کرد اما بطور کلی از قولی که به آن مرد نابینا داده بود غفلت نمود و دست خالی برگشت.

از قضای روزگار هنگامی که به محل ملاقات آن مرد نابینا رسید در همان جا خرج راهش هم تمام شده و به بی‌پولی گرفتار آمد. مرد نابینا هم که مدتها بود انتظار او را می‌کشید با شنیدن مراجعت او فوراً به

[صفحه ۲۱۰]

دیدارش شتافته و عهد خود را با او در میان گذاشته و ارمغان خودش را طلب نمود. مرد زائر که عهد خویش را فراموش کرده و شدیداً از این جهت ناراحت بود و از طرفی هم نمی‌خواست آن نابینا را که مدتها منتظر او مانده ناامید کند و چون برگشتن هم در آن زمان برای او مقدور نبود راه چاره را در توسل به خود حضرت رضا (ع) دید و در همان لحظه از امام هشتم (ع) تقاضا نمود که: «ای پسر رسول خدا ما را در پیش این شخص عاجز، شرمنده نفرما!» و فوراً از جا برخاسته و مقداری از خاک همان محل را در لای کاغذی ریخته و برای نابینا آورد.

او هم آن را با خوشحالی تمام گرفته و با خلوص نیت و به عنوان اینکه این گرد و خاک قبر حضرت رضا (ع) است بر چشمان خویش مالید.

همان شب خداوند متعال با نظر عنایت حضرت رضا (ع) چشمان بی‌فروغ او را فروغی دیگر بخشیده و او را بینا نمود. فردای آن روز آن مرد نابینا از زائر رنج کشیده کمال تشکر را نموده و هدایای بسیاری به او داد و آن روز زائر به برکت وجود امام هشتم (ع) مخارج راهش را به دست آورده و با خوشحالی به وطن خویش مراجعت نمود. [۲۸۶].

ای شهنشاه خراسان شه معبود صفات

آسمان بهر تو بریا و زمین یافت ثبات

منشیان در دربار تو ای خسرو دین

قدسیانند نویسند برات حسنات

شرط توحید تویی کس نرود سوی بهشت
تا نباشد به کفش روز جزا از تو برات
خوشر از سلطنت و زندگی جاوید است
دادن جان به سر کوی تو هنگام ممات
[صفحه ۲۱۱]

گرد و خاک حرمت توشه‌ی قبر است مرا
که تن پر گنهم را کشد اعلا درجات
خاک کوی تو شوم تا که بیایند مرا
در کف مقدم زوار تو روز عرصات
غرقه‌ی بحر گناهیم و نداریم امید
غیر لطف تو که ما را دهی از لجه نجات
کی پسندی، که به ما اهل جهنم گویند:
ای بهشتی! ز چه گشتی تو ز اهل درکات

دعوتنامه‌ی امام رضا

آیت‌الله حاج شیخ مرتضی حائری فرزند برومند موسس حوزه‌ی علمیه‌ی قم که علاقه‌ی شدیدی به امام هشتم (ع) داشت، شبی در عالم رؤیا به مشهد مقدس دعوت می‌شد و از طرف حضرت رضا (ع) به مهمانی آن بزرگوار مفتخر می‌گردد. ایشان بعد از بیداری آماده‌ی سفر می‌شوند.

او به همراه خود کتابی قیمتی را که متعلق به همسر محترمشان (دختر آیه‌الله العظمی حجت (ره)) بوده جهت فروش به کتابخانه آستان قدس رضوی (ع) برمی‌دارد در مشهد ضمن زیارت مرقد مطهر پیشوای هشتم (ع) کتاب را به کتابخانه‌ی آستان مقدس فروخته و از پول آن مخارج سفر را تامین می‌کند، بالاخره روزهای آخر سفر فرا می‌رسد و از خرج سفر و دعوت امام (ع) خبری نمی‌شود. ایشان در لحظات آخر به حضرت عرض می‌کند: آقا جان! این خوب مهمانی بود که ما پول کتاب خانم علویه را هم خرج کردیم بعد می‌رود به راه آهن و سوار قطار می‌شود. او در داخل کوپه‌ی قطار بود که فرستاده‌ی آیه‌الله میلانی می‌آید و مبلغی تقدیم ایشان می‌کند و اظهار می‌دارد: آقا جان! اگر کم است ببخشید، همین قدر حواله شده بود. آقای حائری (ره) می‌گوید:
[صفحه ۲۱۲]

حساب کردم دیدم آن پول مخارج سفر ما را، تا دم منزل کفایت کرد. [۲۸۷].

بیک امام هشتم

«امان الله» جوان متدین و عاشق اهل بیت (ع) در شهر ری زندگی می‌کرد او از دنیا چیزی نداشت، یک پسر همه چیز او بود و به وی علاقه‌ی شدیدی داشت، اما پس از چندی احساس کرد بیمار است و پس از مراجعه به پزشک و معاینه و آزمایشهای لازم معلوم شد قلبش سخت بیمار بود و تا مرگ فاصله‌ی چندانی نمانده است.

به هر دری زد و اندک پس‌انداز خویش را صرف دارو و دکتر نمود، اما پس از مدتی بستری شدن در بیمارستان «فاطمی» و معاینات دیگر به وسیله‌ی متخصصین، به او گفتند: «ماندن در اینجا بیهوده است، به خانه برو و دعا کن یا در اینجا باش، به هر حال

کاری از ما ساخته نیست و فرصت هم رو به پایان است.» از سخنان پزشک متخصص، چنان بر خود لرزید که ناگهان به حالت بیهوشی نقش بر زمین شد. کادر پزشکی از اظهار این خبر پشیمان شدند و با شتاب او را بر روی تخت برده و عملیات نجات را شروع کرده و او کم کم به هوش می‌آید.

روز ملاقات می‌رسد و ظهر آن روز که ساعت ملاقات بوده است، خانواده و نزدیکانش به عیادت او می‌روند. نزد آنان چیزی نمی‌گویند، اما پس از پایان وقت عیادت، برادر همسرش را صدا می‌زند و ضمن بیان جریان خویش، از او خداحافظی می‌کند و سفارش همسر و تنها فرزندش را به او می‌کند و آنگاه به انتظار مرگ می‌نشیند.

بیمارستان از عیادت کنندگان خلوت می‌شود و نزدیک غروب امواج غم و اندوه بر دل او می‌نشیند، دست تو سل به امید امیدواران حقیقی

[صفحه ۲۱۳]

می‌گشاید که: «سالار من! مولای من! همه‌ی راهها به رویم مسدود شده و تنها نقطه‌ی امیدم شما هستید که خدای متعال به برکت شما به من شفا عنایت کند.»

و با سوز و گداز و زبان حال، زمزمه می‌کند که:

«سیدی اراده‌ی الرب فی مقادیر اموره تهبط الیکم و تصدر عن بیوتکم فبکم یجبر المهیض و یشفی المریض...»

سرورم! با خواست و اراده‌ی خدا در تقدیر کارها و اندازه‌گیری و تدبیر امور گیتی، به سوی شما فرود می‌آید و از خانه‌های شما صادر می‌گردد. شکستگی‌ها به وسیله‌ی شما بهبود یافته و بیماران به برکت شما، شفا می‌یابند.

آنگاه با اینکه همیشه با کمک داروهای خواب آور و تزریق مسکنهای قوی می‌توانسته استراحت کند، آن شب خوابش می‌گیرد و تا نزدیک سحر می‌خوابد.

در عالم خواب یا میان خواب و بیداری، مکاشفه‌ای رخ می‌دهد و «امان الله» می‌بیند که سید گران‌قدری کنار تخت او می‌نشیند دست مبارک خود را بر روی سینه‌ی او نهاده و می‌فرماید: «من فرستاده‌ی امام رضا (ع) هستم! من از سوی امام رضا (ع) آمده‌ام که تو را شفا بخشم و اینک به یاری خدا و خواست او برخیز که دیگر خوب شده‌ای!»

بیدار می‌شود و احساس می‌کند، قلب، قلب دیگری است نه احساس درد می‌کند و نه گرفتگی و نه ذره‌ای از علائم بیماری. [۲۸۸].

ای هر دو کون بسته به یک تار موی تو

وی آفتاب و ماه فروغی ز روی تو

افلاک و آسمان و زمین از تو سر فراز

زینت گرفته عرش ز نام نکوی تو

[صفحه ۲۱۴]

امروز از تو فیض خدا می‌رسد به خلق

گردد مشام کون معطر ز بوی تو

شاهها تو برگزیده‌ی حقی که از نخست

افزون نموده ذات خدا آبروی تو

بچه‌ی گمشده

آقای محمد حسین رکنی یکی از عاشقان اهل بیت (ع) می‌گوید: در سال ۱۳۴۲ با خانواده و فرزند شش ساله‌ام به مشهد مقدس

مشرف شدیم، روزی بعد از ظهر به حرم رفته و بعد از زیارت در صحن منتظر بیرون آمدن خانواده و فرزندم شدم. اما آمدن آنان طول کشید بعد از مدتی دیدم همسرم پریشان و گریان رسیده و گفت: بچه را گم کردم و هر چه تفحص کردم او را نیافتم ما پریشان و ناراحت به مامورین حرم اطلاع داده و به کلانتری هم رفتیم و هر کجا که احتمال می‌دادیم سر زدیم اما خبری از فرزند مان نیافتیم من به حضرت رضا (ع) عرض کردم: «آقا جان! من هر چه باشم مهمان شما هستم، عنایت کنید پیش از آنکه شب برسد بچه را به من برسانید.» چند مرتبه در فلکه دور صحن گردش کردم و سمت بالا خیابان و پائین خیابان هر چه پاسبان می‌دیدم سفارش می‌کردم، تا اینکه مغرب شد. دوباره با بیچارگی تمام و چشمانی اشکبار متوجه حضرت شده و گفتم: «آقا! شب شد چه کنم؟»:

کجا روم که به جز در گهت پناه ندارم

جز آستانه‌ی لطفت گریزگاه ندارم

در اثر خستگی و ناتوانی از ایستادن عاجز شدم و دو دستم را گذاردم روی نرده‌ی آهنی که جلو راه گذارده اند که پیاده از آن راه نروم، ناگاه دستم لغزید و پائین آمد و افتاد روی سر بچه‌ای که آنجا نشسته بود و من از

[صفحه ۲۱۵]

بس که از خود بی خود بودم او را ندیده بودم.

بچه ناله کرد و سر بلند نمود با کمال تعجب دیدم فرزند خودم هست معلوم شد که بچه در اثر خستگی و ترس، لای نرده نشسته و به جاده تماشا می‌نماید. [۲۸۹].

به کوی تو هر جا که پا می‌گذارم

همان جا دل خویش جا می‌گذارم

مباد برانی که من با صد امید

قدم در حریم شما می‌گذارم

دلی دارم آشفته از شور و مستی

که بر آستان رضا می‌گذارم

غذای متبرک حرم

آقای حاج نصرالله حسن زاده که به واسطه‌ی پناهنده شدن شترش به حرم مطهر، در ردیف خادمان پر افتخار بارگاه مطهر رضوی قرار گرفته است و قبلا به آن اشاره شد؛ در ضمن خاطرات خویش می‌گوید: یک روز برای صرف غذا به مهمان خانه‌ی حضرت رفتم، پیش از خوردن غذا، فکر کردم بهتر است امروز غذایم را به یکی از زوار بدهم با این نیت آن را برداشته و از مهمانخانه خارج شدم. از زائرین زیادی گذشتم و وارد صحن آزادی شدم. کنار یکی از غرفه‌ها چشمم به مرد جوانی افتاد که همسر و تنها فرزندش را همراهی می‌کرد.

جلو رفته و پس از عرض سلام غذای حضرت را به عنوان تبرک به آنها دادم. مرد جوان با تعجب و با چشمانی اشک آلود پرسید: «حاج آقا! این غذا را به من می‌دهی؟» گفتم: «مگر اشکالی دارد؟ این غذای متبرک حضرت است و من هم نیت کرده‌ام امروز خوراک خودم را به یک زائر

[صفحه ۲۱۶]

بدهم.»

مرد گفت: «پس بگذارید جریان را برای شما تعریف کنم: سالهاست به مشهد مقدس مشرف می‌شوم و شاهد پذیرائی هزاران زائر در مهمان سرای حضرت هستم، اما متأسفانه تاکنون از این غذا برای خودم و خانواده‌ام قسمت نشده است. به همین خاطر قبل از آمدن شما به امام هشتم (ع) گفتم: «یا امام رضا (ع) خودت می‌دانی سالهاست آرزوی صرف یک لقمه از غذای متبرک شما را دارم. دوست داشتم قدری از این غذا نصیب من و خانواده ام می‌شد.» حاج آقا! هنوز چند دقیقه بیشتر از تقاضایم نگذشته بود که شما با این غذا نزد من آمدید. به همین خاطر از کارتان شگفت‌زده شدم و آن سوال را کردم. [۲۹۰].

دانای اسرار

خداوند متعال می‌فرماید: (و قل اعملوا فیسری الله عملکم و رسوله و المؤمنون): [۲۹۱].

ای پیامبر (ص) بگو هر عملی می‌خواهید انجام دهید. خداوند متعال و فرستاده‌ی او و مؤمنان اعمال شما را می‌بینند! امام معصوم (ع) از جمله‌ی مومنین بلکه کاملترین و اشرف آنهاست و او با اذن خداوند اعمال ما را می‌بیند و بر زندگی ما نظارت دارد و از اسرار نهانی ما باخبر است.

با توجه به این آیه داستان زیر را می‌خوانیم:

سید عباس کمالی نقل می‌کند که در حرم مطهر رضوی و در دار السیاده پشت پنجره‌ی فولاد مشغول قرائت زیارتنامه بودم که یکی از دوستان را دیدم که با حالتی پریشان و نگران از حرم مطهر بیرون آمده و می‌رود.

وقتی به مقابل من رسید، با او احوالپرسی کردم. از اوضاع و احوالش

[صفحه ۲۱۷]

فهمیدم که بی پولی او را بیچاره کرده است.

برای همین دست به جیب برده و مقداری پول به او تعارف کردم، او قبول نکرد و خجالت کشید گفتم: ما با هم دیگر رفیق هستیم ممکن است روزی من هم نیازمند شوم و از شما پول بگیرم بیا اینها را ببر و خرج کرده، مشکلات زندگی را رفع کن! او ناچار قبول کرد. پول را گرفت و از حرم بیرون رفت.

بعدها که همدیگر را ملاقات کردیم گفت: دوست عزیز! می‌دانی قضیه‌ی آن روز من چه بود؟ گفتم: مگر قضیه‌ای بوده؟ گفت: بلی آن روز من بقدری تنگدست و گرفتار بودم که از خود بیخود شدم و در محضر حضرت رضا (ع) جسارت کرده و عرض کردم: ای آقای من! امروز از فقر و تنگدستی سخت پریشانم، نظر مرحمتی بفرما، خودت می‌دانی که من چندین مرتبه پول به ضریح مطهرت انداخته‌ام اکنون اگر مرحمتی بفرمایی همان پولهایی را که به ضریح انداخته‌ام به من عنایت فرما! این سخنان را از شدت فقر و تنگدستی گفته و از حرم بیرون آمدم تا اینکه شما مرا دیده و آن وجه را با اصرار به من دادید. من رفتم و حساب کردم، دیدم مبلغی که شما به من دادید دقیقا به اندازه‌ی پولهایی است که من تا به حال به ضریح انداخته‌ام. [۲۹۲].

آری، ائمه اطهار (ع) از همه‌ی اسرار و امور شیعیان و زائران آگاهند. حتی مبلغ پولی را که آنان به حرم مطهر هدیه می‌کنند.

آنگاه که بزشکان معروف جهان عاجز می‌شوند...

حضرت حجة الاسلام سید کاظم رضوی یزدی از ائمه جماعات تهران در سال ۱۳۹۶. ق و در سن ۴۹ سالگی در حال اقامه‌ی نماز جماعت در مسجد حضرت علی اکبر (ع) واقع در خیابان هاشمی تهران به سکتته‌ی قلبی

[صفحه ۲۱۸]

مبتلا می‌شود.

بعد از رجوع به پزشکان قلب و بستری شدن در بخش مربوطه کوششهای تیم پزشکی نتیجه نمی‌دهد و در حدود یک ماه و نیم آقای رضوی با بیماری صعب‌العلاج قلبی دست و پنجه نرم می‌کند؛ او در این باره می‌گوید:

پس از گذشت ۴۴ روز با اجازه‌ی اطبا حاذق ایران برای عمل جراحی قلب عازم آمریکا شدم و در ایالت «اوهایو» شهر کلیولند کلی لیک بستری شدم. ولی آقای «دکتر لوک» مشهورترین جراح قلب آمریکائی وقتی که مشغول به جراحی می‌شود و قلب را از سینه بیرون می‌آورد می‌بیند که قلب از چند جا سگته کرده و جریان خون از جهات مختلف بسته شده و قابل عمل نیست، با یأس و ناامیدی قلب را به جای خود می‌گذارد. چون در آمریکا مرسوم است تمام خصوصیات را با مریض در میان می‌گذارند جریان را به من گفتند و اضافه کردند که آقای دکتر لوک گفته این قلب قابل مداوا نیست اگر خدا بخواهد خوب می‌شود.

شما می‌دانید چنین بیماری با شنیدن این خبر مایوس‌کننده چه حالی پیدا می‌کند، حالت یأس و ناامیدی، اضطراب و نگرانی، حالتی به انتظار مرگ؛ در چنین موقع است که انسان تمام روزنه‌های امید را بر روی خود مسدود می‌بیند و هیچ راهی ندارد و با خود می‌گوید:

سینه مالامال درد است ای دریغا مرهمی

دل ز تنهایی به جان آمد خدایا همدمی

آری خوشبختانه یک دریچه بر روی همه باز است و آن عنایت و لطف خداوند متعال است که قدرت دارد مریض را بدون دارو و عمل جراحی شفا دهد. و نیز می‌دانید که چنین موقعیتی ایجاب می‌کند که انسان متوسل شده و دعا کند، از آنجائی که حقیر از نظر نسب منسوب به حضرت علی بن موسی الرضا [علیه و آلائ التبحه و الثناء] هستم دست توسل به سوی [صفحه ۲۱۹]

حضرتش دراز کرده و با قلبی مملو از اندوه و غم گفتم: یا جداه! یا علی بن موسی الرضا! اگر بگویم نمی‌توانی؟ آقا جان! می‌توانی، چون زیاد و مکرر دیده شده که بیمارانی ناامید از علاج متوسل شدند و عنایت فرمودی و اگر بگویم نمی‌خواهی دلیلی ندارد، ای آقا! چون می‌خواهی و می‌توانی درباره‌ام عنایت بفرما تا خداوند متعال مرا شفا بخشد با چنین توسلی و با چشمی اشکبار کم کم خوابیدم. در عالم خواب خودم را نزد بعضی از آشنایان زیر درختان سبز و خرم در نشاط و سلامتی دیدم وقتی که از خواب بیدار شدم حس کردم که از توسل نتیجه گرفته‌ام. [۲۹۳].

آقای رضوی از امام رضا (ع) شفا گرفته و سالم به ایران برگشت و این چنین است که در زیارت جامعه می‌خوانیم:

من اتاکم نجا و من لم یأتکم هلک؛

هر کس به سوی شما آمد نجات می‌یابد و کسی که از شما رویگردان شود هلاکت و نابودی در پی خواهد داشت.

پیرمرد روشن ضمیر

از آیت‌الله بهجت نقل می‌کنند که ایشان فرمود: در منطقه‌ی جاسب قم، گروهی از کشاورزان در زمان گذشته با شتر و قاطر به زیارت حضرت ثامن الحجج (ع) مشرف می‌شوند و هنگام مراجعت و وارد شدن در محدوده جاسب، پیرمردی از اهل محل را می‌بینند که در گرمای روز کوله‌باری از علف به دوش کشیده و با مشقت بسیار به خانه می‌رود، زائرین مشهد مقدس که او را می‌بینند زبان به شماتت و سرزنش می‌گشایند که:

پیرمرد! زحمت دنیا را هدر کن، تا کی می‌خواهی مال دنیا جمع کنی، آخر بیا تو هم لااقل یک بار به مشهد مقدس سفر کن، و او را با این سخنان عتاب‌آمیز مخاطب قرار داده و توبیخ می‌کنند.

پیرمرد خسته و پاک دل، زبان گشوده و به آنان می‌گوید: شما که به زیارت آقا رفتید به آقا سلام دادید، جواب گرفتید یا نه؟ می‌گویند: پیرمرد، این چه حرفی است که می‌زنی مگر آقا زنده است سلام ما را جواب بدهد؟! پیرمرد می‌گوید: «عزیزان! امام که زنده و مرده ندارد، ما را می‌بیند و سخنان ما را می‌شنود، زیارت که یک طرفه نمی‌شود» آنان می‌گویند: آیا تو این عرضه را داری؟! او می‌گوید: آری، و از همانجا رو به سمت مشهد مقدس می‌کند و می‌گوید: «السلام علیکم یا امام هشتم» و همه با کمال صراحت می‌شنوند که یک نغمه‌ی ملکوتی به آن پیرمرد به نام خودش خطاب می‌کند که: «علیکم السلام آقای فلانی.» و بدین ترتیب زائرین همگی خجالت کشیده و پشیمان می‌شوند که چرا سبب دل شکستگی این مرد نورانی شدند». [۲۹۴].

دختری در جزیره

یکی از بازرگانان راستگو و متدین گیلان که در کشورهای مختلف به کار تجارت مشغول بوده است در ضمن خاطرات خویش می‌گوید:

من به شهرها و نقاط مختلف جهان برای معامله و تجارت می‌رفتم تا اینکه در سفری به هندوستان رفتم و در آنجا برای سر و سامان دادن به کارهای خویش در شهر بنگاله شش ماه توقف کردم و حجره‌ای را در یکی از مناطق تجاری تحویل گرفته و مشغول کارهای خویش بودم.

در همسایگی دفتر تجارتی من، غریبی به همراه دو پسرش مشغول داد و ستد بود اما در تمام اوقات من او را غمگین و افسرده می‌دیدم و احساس می‌کردم که یک رنج درونی او را می‌آزارد حتی در بعضی اوقات صدای گریه و ناله او را می‌شنیدم. حالات غمبار او برای من به صورت یک معما در آمده بود و هر روز بر

[صفحه ۲۲۱]

کنجکاوی من می‌افزود تا اینکه روزی تصمیم گرفتم از راز نهانی او باخبر شوم با این نیت به حجره‌ی او قدم گذاشتم؛ دیدم که قوای او کاسته شده و حال ضعف به او روی داده است. گفتم: «آمده‌ام که از سر درونی تو آگاه شوم و علت این همه بیقراری را بدانم خواهش می‌کنم راز نهانی زندگیت را برایم بازگو کن!»

او گفت: «دوازده سال قبل مقداری اموال تجارتی از کالاهای نفیس تهیه کرده و برای فروش در منطقه‌ای دیگر سوار کشتی شدم. مدت بیست روز در راه دریا بودم که ناگاه تند بادی وزیدن آغاز کرد و دریا را به تلاطم افکند در آن هنگام قضای روزگار دام اجل گسترانید و تار و پود کشتی را از هم پاشید، تمامی نفوس و اموال موجود در آن طعمه‌ی دریا شدند. من در میان امواج متلاطم دریا دل به مرگ نهادم، اما با زحمت فراوان خود را به تخته پاره‌ای بند کردم باد در روی آب مرا همچون کاهی به سمت راست و چپ می‌کشید تا اینکه به حکم قضای الهی آن مرکب چوبین مرا از کام سهمگین مرگ رهانیده و به جزیره‌ای رسانید و موج دریا مرا به ساحل افکند.

بدین ترتیب من از هلاکت حتمی نجات یافته و خدای را شکرها نمودم. اما آن منطقه جزیره‌ای بود بسیار باصفا و سبز و خرم ولی آثار و علائم انسان در آن دیده نمی‌شد. من مدت یکسال در آنجا بودم شبها از ترس درندگان در روی درختها بسر می‌بردم و روزها در آنجا گردش می‌کردم تا اینکه روزی در زیر درختی نشسته بودم و وضو می‌گرفتم که عکس زنی بسیار خوش سیما را در میان آب دیده و تعجب نمودم، هنگامی که سرم را بلند کردم چشمم به دختری جمیله افتاد که در لابه‌لای شاخه‌های درخت پناه گرفته بود.

هنگامی که او متوجه من شد گفت: ای مرد! از خدا و پیغمبر شرم نمی‌کنی که به من نگاه می‌کنی!؟

[صفحه ۲۲۲]

من حیا کرده و سر بزیر انداخته و به او گفتم: ترا بخدا قسم می‌دهم به من بگو آیا تو از سلسله‌ی بشری یا از صنف فرشته‌ای یا از طایفه‌ی جنی؟!

گفت: من بشرم و مرا داستانی است و آن اینکه پدرم از اهل ایران بود و عازم هند شد و مرا هم به همراه خویش آورد. ما سوار بر کشتی بودیم که کشتی دچار حادثه شد و از مسافری آن فقط من زنده ماندم و سه سال است که در این جزیره افتاده‌ام. من هم قصه‌ی خویش را نقل نمودم و سپس به او گفتم: حالا- که ما زن و مرد مسلمان بر اثر تقدیر در اینجا افتاده‌ایم اگر راضی باشی که همسر من شوی من ترا عقد نمایم. او سکوت نمود و سکوتش علامت رضایت او بود و بدین ترتیب ما طبق عقد شرعی زندگی مشترک خویش را در آن جزیره آغاز نمودیم. خداوند متعال بر تنهایی ما رحم نموده و دو فرزند پسر به ما عنایت کرد که اکنون هر دو در حضور تو هستند. اما در اثر اتفاقی ناگوار، ما از آن زن جدا شده‌ایم و این همه ناراحتی من بخاطر اوست. آن اتفاق این چنین بود که: بعد از ده سال با زحمت فراوان از چوبهای درختان کشتی، درست کردیم اما موقع حرکت امواج دریا، کشتی چوبین ما را حرکت داد ولی همسرم نتوانست سوار شود و در آن جزیره یکه و تنها ماند از دست ما هم در مقابل امواج سهمگین دریا، کاری ساخته نبود.

ما در روی آب شناور بودیم و آن زن بیچاره روی درختی رفته و با حسرت به ما نگاه کرد و اشک می‌ریخت. امواج دریا هفت روز ما را در روی آب حرکت داد تا اینکه ناخواسته و بدون اینکه اینجا را بشناسیم ما را به این شهر رساند من با این دو پسر مدت یکسال است که در اینجا به تجارت مشغولم اما فکر و اندوه همسرم لحظه‌ای مرا رها نمی‌کند.

تاجر گیلانی می‌گوید: من از شنیدن حکایت آن مرد شدیداً ناراحت شده و دلم به حالش سوخت به او گفتم: گره تقدیر را با انگشت تدبیر نمی‌توان باز کرد و حکم الهی را با تفکر و چاره اندیشی نمی‌شود تغییر

[صفحه ۲۲۳]

داد.

در همان لحظه اندیشه‌ای مثل برق در ذهنم خطور نمود. به او گفتم: حالا که اینقدر زندگی بر تو تنگ شده و راه چاره را از هر طرف بسته می‌بینی چرا خودت را به آستان مقدس امام هشتم حضرت علی بن موسی الرضا (ع) نمی‌رسانی؟! و درد دل خود را به آن بزرگوار عرضه نمی‌داری؟ آیا نمی‌دانی که حضرت رضا امید امیدواران و پناه بی‌پناهان است؟! مگر نشنیده‌ای که درماندگان و بینوایان در سایه الطاف آن سرور عالمیان و حجت الهی آرامش یافته و به خواسته‌های درونی خویش نائل می‌شوند؟

بلی هر روز هزاران عاشق مشتاق و گدایان مانده در راه، جبین بر آستانش سائیده و می‌گویند:

ای که بر خاک حریم تو ملانک زده بوس

رشک فردوس برین گشته ز تو خطه طوس

هر که آید به گدایی بدر خانه‌ی تو

حاش لله که ز درگاه تو گردد مأیوس

این پیشنهاد من در آن مرد در مانده اثر کرد و در صورتش علامت رضا و خوشحالی پدیدار گشت. او همان لحظه با خداوند عهد کرد که از روی اخلاص قنذیلی تهیه کرده و به آستان ملک پاسبان، حضرت رضا (ع) مشرف شده و همسر گمشده‌ی خویش را از آن حضرت بخواهد. بعد از تهیه‌ی مقدمات سفر به همراه فرزندانش راه مشهد مقدس را در پیش گرفت. در شب آن روزی که می‌خواست به مشهد وارد شود متولی آستان مقدس رضوی (ع) حضرت رضا را در خواب می‌بیند و امام هشتم (ع) به او می‌فرماید: «فردا شخصی به زیارت ما می‌آید تو بایستی او را استقبال کنی». صبح فردا متولی حرم با جمعی از همراهانش به استقبال او در بیرون شهر آمدند و آن مرد را با دو پسرش با احترام تمام وارد شهر نمودند. او

[صفحه ۲۲۴]

بلافاصله غسل کرده و به حرم مطهر مشرف شده و مشغول زیارت و دعا گردید تا شب از نیمه شب گذشت خدام حرم مردم را مرخص کرده و درها را بستند و آن مرد تنها در حرم مانده و تمام درها بسته شد. بلی:

چون به بزم دوست خواهی رفت تنها خوشتر است

گر دلیل راه خواهی اشک شبها بهتر است

مرد غمگین و ماتم زده چون حرم را در آن نیمه شب خلوت دید سفره دلش را باز کرد و با محرم اسرار خویش عاشقانه به نجوا پرداخت او با کعبه‌ی مقصودش سخنها گفت و درد دلها کرد و از مولای چاره ساز چاره کارش را طلبید و به زبان حال می گفت:

ای پادشاه حسن خدا را بسوختم

آخر سوال کن که گدا را چه حاجتست

ارباب حاجتیم و زبان سوال نیست

در حضرت کریم تنها چه حاجتست

دو سوم از شب گذشته و او در حال سجده بود که چشمانش به خواب رفت، در همان حال صدائی شنید که کسی می گوید: «برخیز» سر برداشت، احساس کرد که در نیمه‌ی شب آفتاب درخشان در حرم طلوع نموده و همه جا روشن است.

او درست فهمیده بود وجود مقدس حضرت رضا (ع) صلوات الله علیه بود که با او سخن می گفت. حضرت در ادامه به او فرمود: «من همسرت را آورده‌ام و اکنون بیرون حرم می‌باشد برخیز و او را ملاقات کن»

مرد زائر برخواسته و روانه شد، از برکت وجود حضرت درهای بسته به روی او باز شد تا اینکه در بیرون حرم ناباورانه چشمش به همسر خویش افتاد، او را به همان شکلی که در جزیره دیده بود مشاهده کرد با تعجب از او سؤال کرد: «چگونه به اینجا آمدی؟! زن گفت: «من بعد از شما از درد و فراق و اشک فراوان به درد چشم مبتلا شدم و امشب لحظاتی قبل،

[صفحه ۲۲۵]

همچنان نشسته و ناله می کردم، ناگهان آقائی نورانی و با عظمت با شکوهی خاص در جزیره نمایان شد که در عمرم چنین شخصیت بزرگوار را ندیده بودم از نور جمالش در نیمه شب تمام جزیره روشن شد.

به من فرمود: «چشم بر هم بگذار» و من چنان کردم، لحظاتی نگذشت که خود را در این مکان مقدس و بارگاه ملکوتی دیدم.

آری خداوند متعال به واسطه‌ی کرامت حضرت ثامن الحجج (س) آن خانواده‌ی درمانده را با عنایت خویش سر و سامان داد.

آنان نیز تا آخر عمر مجاورت حضرت رضا (ع) را انتخاب نموده و زندگی تازه‌ای را آغاز کردند. [۲۹۵].

یا رب به علو و جاه و قرب شه طوس

کز در گه او نرفته مایوس مجوس

ما را ز درش مران به درهای دگر

وز فیض زیارتش مگردان مایوس

میمون ما را دریاب

یکی از خدام حرم امام هشتم (ع) می گوید: در زمان حکومت طاغوت و در ایام تعطیلات نوروزی نیمه شبی در منزل خوابیده بودم که در عالم رؤیا شخصی از طرف حضرت رضا (ع) به من گفت: امام می‌فرماید: «میمون ما را دریاب!» از خواب بیدار شدم و چون رویای معمولی نبود و کاملاً با خوابهای آشفته فرق داشت احساس کردم که باید از طرف امام (ع) ماموریتی را انجام دهم.

اما با خودم گفتم: خدایا! این چه نوع ماموریتی است مگر امام رضا (ع) باغ وحش دارد و حیوانات گوناگون در اختیار آستان قدس می‌باشد که من [صفحه ۲۲۶]

میمونی را دریابم و نجات دهم؟ افکار گوناگون در ذهنم خطور نمود ولی در آخر به این نتیجه رسیدم که لباس پوشیده و در نصف شب بیرون روم.

وقتی به سر کوچه رسیدم، دیدم مردی با یک قیافه‌ی خاصی شبیه هنرپیشه‌های غربی، موهای دراز و به گردن کشیده و صورتش مانند زنها بدن مو، با لباسهای رنگارنگ غربی و نوشته‌های خارجی، کیف زنانه‌ای بر دوش انداخته و در یک کلام تمام نشانه‌های یک انسان مسخ شده و بی هویت در قیافه‌اش هویدا بود و برعکس از علائم و نشانه‌های یک مسلمان و ایرانی در وجودش پیدا نبود. آن مرد در آنجا در حال تحیر قدم می‌زد. با دیدن او حدس زدم که دستور امام (ع) باید در مورد همین شخص باشد.

جلو رفتم سلام کرده و حالش را جویا شدم. او گفت «من هنرپیشه هستم و کار من خندانن مخاطبین خویش می‌باشد من با اجرای ادا و اطوارهای افراد گوناگون و تقلید حرکات آنان، حضار را خندانده و مانند دلچک‌ها نمایش می‌دهم. تعطیلات ایام نوروز بود چون به اکثر شهرها برای گردش و تفریح رفته ام فکر کردم خوب است سری هم به مشهد بزنم و زیارتی هم بکنم.

اما از بس که همه جا شلوغ است جای مناسبی برای استراحت نیافتم و حتی حرم هم رفتم ولی دیدم که جمعیت موج می‌زند. همینطور متفکر و حیران تا این ساعت در کوچه قدم می‌زدم که شما را ملاقات کردم.» به او تعارف کرده و برای استراحت به منزل دعوت نمودم. او نگاهی تعجب‌آمیز به من کرده و مکث نمود. گفتم: من از خدام و کارکنان حرم امام رضا (ع) هستم و شما می‌توانید شب را در منزل ما استراحت کنید.» او در منزل از من سوال کرد: «من از کار شما در شکفتم، چطور در نیمه شب، بدون مقدمه و آشنایی قبلی شما آمدید و مرا به منزل دعوت کردید؟! و من داستان خواب را برایش بازگو کردم. او بیشتر شکفت زده شد که [صفحه ۲۲۷]

چطور حضرت رضا (ع) به دورترین و ناآشنا ترین و نا همگون ترین زوار خود با نظر عنایت می‌نگرد و در مورد آنان سفارش می‌کند.

هنگامی که در جمله‌ی ادا شده از طرف امام هشتم (ع) فکر کردم دریافتم که حضرت در آن جمله به شغل و شخصیت او نظر داشته زیرا او در زندگی‌اش مانند میمون عمل می‌کرده است. چون که میمون هم با حرکات خود دیگران را می‌خندانند. دوم اینکه در تقلید خیلی قوی است ای مرد در تقلید از بیگانگان سنگ تمام گذاشته بود آن مرد در آن شب هنگامی که از لطف امام رضا (ع) آگاه شد و زشتی عمل خویش را دریافت منقلب شده قطرات اشک در چشمانش حلقه زد و از عمل خویش توبه کرده و از مخلصین در گاه حضرتش گردید.

گفتنی است که خندانن مردم با امور لهوی و لغو در اسلام کاری بی‌ارزش تلقی شده و قرآن فرموده: مومنان از لغو دوری می‌کنند. بلکه در مواردی گناه محسوب می‌شود. اما ادخال سرور در قلب مومن و شاد کردن برادران دینی بدون اینکه گناهی مرتکب شده و یا به شخصیت فردی اهانت کند، کاری ارزشمند و همراه با ثواب اخروی است و آن غیر از خندانن با اموری لهوی و پوچ و با تمسخر دیگران همراه می‌باشد.

در این زمینه امام باقر (ع) فرمود: برآستی که بهترین کارها نزد خداوند ادخال سرور در قلب مومن است و آن بوسیله‌ی سیر کردن او و یا ادای قرض می‌باشد. [۲۹۶] و همچنین رسول خدا فرمود: محبوبترین اعمال نزد خداوند شاد کردن مومن بوسیله‌ی رفع گرسنگی

و یا برطرف نمودن گرفتاری او است. [۲۹۷].

[صفحه ۲۲۸]

جل چراغ‌های چشم بابک

قصه‌ای که در زیر مطالعه می‌فرمائید از زاویه‌ی دیگری به کرامت‌های امام هشتم (ع) نگاه می‌کند وقایع و حوادث که در آن رخ می‌دهد متاثر از زیباترین عناصر ارزشمند و عالیترین فضائل انسانی همچون دین و اخلاق و عقل و عاطفه و انسانیت می‌باشد. مطالعه‌ی آن مطمئنا اشک شوقی در خوانندگان عزیز ایجاد خواهد کرد و ایمان و اعتقاد آنان را نسبت به امام هشتم (ع) و زائرین با معرفت آن حضرت افزونتر خواهد نمود.

...خیلی دلم گرفته بود، چند روزی بود که حرم نرفته بودم، بلند شده لباس پسر رضا را عوض کردم، چند تا سیب هم برداشتم، راه افتادم؛ خدا خدا می‌کردم زودتر به حرم برسم: خیلی زود تاکسی سوار شدیم. فلکه احمد آباد بود که تاکسی ترمز کرد، خانم مسنی با لباس روستایی همراه یک بچه سوار تاکسی شدند، بچه تقریباً همسن فرزندم رضا بود.

خودم را جمع و جور کردم، نمی‌دانم چرا پیرزن زل زده به من؟ مگر مرا می‌شناسد؟ سر خود را مشغول کردم که نشان بدهم متوجه او نیستم ... یک سیب به رضا دادم. خواستم یکی دیگر هم به پسر همراه پیرزن بدهم که دیدم بچه هیچ عکس‌العملی نشان نمی‌دهد. تعجب کردم پیرزن وقتی تعجب مرا دید گفت: خانم جان او نمی‌بیند. گفتم: چه می‌گویی؟! چشم‌های به این قشنگی نمی‌بیند؟! گفت: نه خانم جان آهی کشید و قطره اشکی را که گوشه چشمش جمع شده بود با چارقدش پاک کرد. گفت: این بچه کورد مادرزاد به دنیا آمده، همین طوریه ... چه فایده باید با دست خالی برگردیم به شهر خودمان. گفتم: اهل کجا هستی؟ گفت: شهر بابک. [۲۹۸].

گفتم: اسم پسر تون چیه؟ گفت: بابک. گفتم: چه اسم قشنگی؟! گفت: دخترم بچه را سپرده به ما تا به پابوس امام رضا (ع)، بیاوریم الان دو هفته

[صفحه ۲۲۹]

است که اینجا هستیم.

هر شب او را می‌برم حرم و به پنجره‌ی فولادی می‌بندم و تا صبح هم بالای سرش می‌نشینم، هر شب ناله و التماس می‌کنم دیگر ناامید شده‌ام.

خانم جان! شاید مصلحت خدا نیست خوب بشود باید برگردیم، اما دیشب خواب دیدم ...

در همین موقع بود که به صحن مطهر رسیدیم، تاکسی نگه داشت و پیاده شدیم، من دست رضا را گرفتم خانم مسن هم بچه را بغل کرد. یک لحظه به بچه و مادر بزرگش نگاه کردم، یک نگاهی هم به رضا ...

- خدایا شکر! ما چقدر بنده‌های ناشکری هستیم!! پرسیدم: خانم بچه را به دکتر برده‌اید؟ گفت: نه خانم جان! دکتر دکترا اینجاست. بهتر از اینجا به کجا بروم؟ گفتم: آنکه درست ... ولی خداوند وسیله قرار داده، ناامید نشو. شروع کرد به گریه کردن. گفتم: فردا صبح می‌توانی بی‌آئی بیمارستان؟ بیمارستان که نزدیک فلکه‌ی احمد آباد هست؟ گفت: می‌پرسم.

ترسیدم فراموش کند. آدرس را روی کاغذ نوشتم و به دستش دادم، دوباره گفتم: ساعت هشت فردا من در آنجا منتظرم.

دست رضا را گرفتم و به طرف حرم رفتم، همه‌اش دلم پیش آن کودک نابینا بود. برگشتم نگاه کردم دیدم هنوز همانجا ایستاده، به گنبد و گلدسته‌ها نگاه کردم گفتم: یا امام رضا! خودت کمک کن اینها ناامید برنگردند ...

حرم شلوغ بود، نتوانستم دور حرم بگردم در گوشه‌ای ایستاده دست بچه را گرفتم و زیارتنامه خواندم و به خانه برگشتم. نمی‌دانم

چرا صورت بچه لحظه‌ای هم از جلو چشمم دور نمی‌شد؟ هر وقت یادش می‌افتادم پسر را بغلم می‌گرفتم و فشار می‌دادم، چشمای قشنگش را می‌بوسیدم.

صبح شد، فکر نمی‌کردم که آنها در آن ساعت حاضر شوند ولی به بیمارستان که رسیدم دیدم بابک به همراه مادر بزرگ و پدر بزرگش دم در

[صفحه ۲۳۰]

بیمارستان منتظرند. وقتی مرا دیدند جلو دویده و گفتند: سلام خانم! ما نمره گرفتیم. با هم رفتیم بخش چشم پزشکی. توی راهرو روی نیمکت نشستیم. هنوز چند نفر به نوبت ما مانده بود. پدر بزرگ بابک خیلی با حجب و حیا بود. پرسیدم: چکار می‌کنید؟ گفت: کشاورز هستیم، دختر و داماد ما کارها را به عهده گرفتند تا توانستیم بابک را به پاپوس امام رضا (ع) بیاوریم، با تسییحی که دستش بود بازی می‌کرد. به بچه نگاه کردم، چه چشمهای زیبایی! چطور نمی‌تواند ببیند؟ نمی‌دانم چرا دوباره به فکر رضای خودم افتادم.

بی‌اختیار گریه‌ام گرفت ولی آنها نفهمیدند. همین موقع اسم ما را صدا زدند من و مادر بزرگ بابک به داخل مطب رفتیم. خانم دکتر جوان، با خوشرویی اشاره کرد که بنشینیم. دکتر جوان که برخلاف بعضی از پزشکان، انسانیت و عاطفه و مهربانی از چشمانش می‌بارید، گفت: مریض کیه؟ گفتم: این بچه است. پرسید: چند سال دارد؟ گفتم: پنج سال. بچه ساکت و آرام در بغل مادر بزرگش نشسته بود.

پرسید: اصلاً نمی‌بیند؟ مادر بزرگش گفت: نمی‌دانم خانم! ولی هنگامی که در محل تاریکی هستیم چراغ را که روشن می‌کنیم چند بار پلک هایش را به هم می‌زند. چشم پزشک چند بار بچه را معاینه کرد چراغ در داخل چشمش انداخت و به دقت به اطراف گردانید بعد چراغ را خاموش کرده و به طرف میزش رفت. من و مادر بزرگ بابک با چشمانمان به او التماس می‌کردیم که آیا امیدی هست یا نه؟ گفت: چشم بچه آب مروارید آورده، اگر چشمش عمل شود خوب خواهد شد. باید چشمانش را عمل کنند. با تلاش فراوان بابک را در بیمارستان امام رضا (ع) بستری کردیم. گفتند: پس فردا ساعت دو او را عمل خواهند کرد به دکترش گفتم: دکتر! امیدوار هستید چشمش خوب بشود؟ گفت: چرا نشود؟! صدای قلبم را

[صفحه ۲۳۱]

می‌شنیدم، مثل اینکه کسی از دور دستها می‌گفت: ناامید نباش، شک نکن!

دو روز بعد از عمل جراحی در کنار تخت بابک جمع شده بودیم غوغای عجیبی در دلم بود دکتر جراح به آرامی باند دور سر بچه را باز کرد بعد آهسته پانسمان چشمش را برداشت. در دلم گفتم:

آقا جان یا امام رضا (ع)! معجزه‌ات را نشان بده! دکتر آخرین چسب را برداشت. چشم بابک خون‌آلود و متورم بود.

آقای دکتر دو انگشتش را به علامت پیروزی به جلوی چشم بچه گرفت بابک! این را می‌بینی؟ سرش را به عنوان علامت مثبت پائین آورد. بعد دکتر گفت: اگر می‌بینی هر طرف که دستم را می‌برم آهسته سرت را به آن طرف ببر! دکتر دستش را به طرف چپ و راست برد. بابک هم به آهستگی دست دکتر را تعقیب کرد. همه با هم گریه می‌کردیم، گریه‌ی خوشحالی.

آری چشمان بابک این دنیا را با همه خوبیها و بدی هایش می‌دید. چشمان بی‌فروغ او جلا یافته بود و به معنای واقعی حضرت رضا (ع) او را شفا داده بود.

بعد از رفتن دکتر، مادر بزرگ بابک آمد و دستش را دور گردنم انداخته و گفت: فرشته خانم! تو کی هستی؟ راستی تو کی هستی؟ گفتم: هیچکس، یک مشت خاک. و در همان حال دوتائی گریه می‌کردیم.

روزی که می‌خواستند بچه را مرخص کنند، رفتم پیش دکتری که بچه را عمل کرده بود. گفتم: آقای دکتر! هر چه می‌گردم

کلمه‌ای مناسب برای تشکر از این همه محبت و ایثار شما پیدا کنم نمی‌یابم فقط از خداوند می‌خواهم همیشه سلامت باشی، خداوند به این دستهای معجزه‌گر قوت بدهد تا بتوانی همه‌ی چل چراغهای خاموش را روشن نمائی. سری تکان داده و گفت: ما وسیله‌ای بیش نیستیم هر چه هست قدرت خداوند است و عنایت حضرت رضا (ع).

بعد از آنکه بابک از بیمارستان مرخص شد به همراه پدر بزرگ و

[صفحه ۲۳۲]

مادر بزرگش به سوی مسافرخانه رفتند و من هم از آنان جدا شده و به سوی حرم مطهر رفتم در پشت پنجره‌ی فولادی ایستاده و گریه کردم گریه شادی و خوشحالی، با امام رئوف حرف زدم گفتم: امام رضا (ع)! تو بودی که کمکم کردی، از ته دل سپاس گذارم.

چند روز بعد آنان برای خداحافظی آمدند. هنگامی که می‌رفتند، مادر بزرگ بابک گفت: خانم جان! امشب شب جمعه است می‌روم حرم آنجا تا صبح می‌مانم، گفتم: التماس دعا! گفت: یادت هست وقتی در داخل تاکسی همدیگر را دیدیم من پیوسته به شما نگاه می‌کردم؟ گفتم: بله، خیلی خوب یادم هست. گفت: برای اینکه شب قبل شما را در خواب دیده بودم که: شما آمدید پشت پنجره‌ی فولاد و بند گردن بچه را که برای شفا گرفتن بسته بودم باز کردید و بچه را با خودتان بردید و من هم دنبال شما می‌دویدم. [۲۹۹].

اعطای قدرت بیان

شیوایی بیان و زیبایی گفتار برای هر کسی بویژه گویندگان و سخنرانان یک امتیاز ذاتی محسوب می‌شود. کسانی که در مقام تبلیغ و عرضه‌ی دین هستند باید از بهترین و زیباترین کلام‌ها و گفتارها بهره‌گیرند و آثار و نتایج مفیدی را در این راه بدست آورند. همچنان که پیامبر (ص) فرمود: «الفصاحة زینة الکلام» فصاحت زینت و آرایش سخن گفتن می‌باشد. حال اگر گویندگانی از این توانایی بی‌بهره باشند پس باید از خاندان فصاحت و بلاغت استعداد جویند که با استمداد خویش - در صورت وجود مصالح شخصی و دینی - به خواسته‌ی خویش دست خواهند یافت.

مرحوم حاج محقق واعظ معروف، در اوائل تبلیغ، از شیوایی بیان و گفتار کاملاً بی‌بهره بود. او هر جا که به تبلیغ می‌رفت مردم مخاطبین وی

[صفحه ۲۳۳]

عذر او را می‌خواستند.

او مصمم بود این راه را ادامه دهد اما موفق نمی‌شد پس از قدری تامل تنها راه چاره را در استمداد از حضرت رضا (ع) دید. پس به مشهد عزیمت کرده و آنگاه در کمال خلوص به حرم حضرت رضا (ع) تشریف پیدا کرد. در ضمن زیارت مشکل خویش را به امیر بیان عرض نموده و هنگامی که به اوج انقلاب روحی می‌رسد آن حضرت را به فرزند بزرگوارش حضرت جواد قسم می‌دهد، تا گشایشی برای قدرت بیانش حاصل شود. پس از عرضه‌ی این خواسته به محضر امام هشتم (ع)، به ناگاه احساس می‌کند شیوایی خاص در «بیان» و گفتارش پدید آمده است.

او از آن روز به بعد از آن قدرت بیان، بهره‌ها گرفت و سالیان سال با موفقیت تمام به هدایت مردم پرداخت. [۳۰۰].

عطای آسمانی

آیت‌الله حاج سید علی لواسانی نقل می‌کند که:

خانواده‌ی مرحوم آقا سید علی نقی حیدری، صاحب کتاب اصول الاستنباط، برای زیارت قبر مطهر حضرت علی بن موسی الرضا (ع) از کاظمین به مشهد مقدس آمدند. روزی در منزل ما مهمان بودند. اهل بیت ما در اثناء خوش آمد گویی به آنان و پذیرایی، احساس می‌کند که آنان بسیار غمگین و ناراحت هستند.

علت ناراحتی آنان را سؤال می‌کند و آنان با اشاره به دختر آقا سید علی می‌گوید: این دختر مدتهاست که ازدواج کرده ولی تا به حال صاحب فرزند نشده است و این روزها شوهر او در فکر تجدید فراش بوده و می‌خواهد همسر دیگری بگیرد. از وقتی که این خبر به او رسیده، طعم زندگی برایش تلخ و ناگوار شده است؛ شب و روز ندارد و همیشه در [صفحه ۲۳۴]

حالت افسردگی و نگرانی به سر می‌برد. همسر به آنها می‌گوید: هر کس به زیارت امام رضا (ع) بیاید و سه حاجت بخواهد، همه‌ی حوائجش یا یکی از آنها برآورده خواهد شد. سپس خطاب به آن دختر می‌گوید: الان برخیز! وضو بگیر و به حرم مطهر مشرف شو از آن حضرت فرزند بخواه!

دختر برمی‌خیزد، وضو می‌گیرد و به حرم مشرف می‌شود. دعا می‌نماید. و با حضرت رضا (ع) درد دل می‌کند.

آنان پس از زیارت مشهد مقدس (ع) به کاظمین مراجعت می‌نمایند. آیت‌الله علی لویسان می‌افزاید: ما در سال آینده‌ی همان ایام به عتبات عالیات مشرف شدیم و چون به کاظمین رفتیم و در منزل مرحوم حیدری وارد شدیم، دیدیم صدای گریه‌ی طفل نوزاد بلند است و اهل خانه آنقدر خوشحال‌اند که در پوست نمی‌گنجند. آنان در این مورد گفتند که: ما هنگامی که از مشهد مقدس برگشتیم، این خانم مخدره از همسر خویش باردار شد و همین روزها این بچه متولد شده و بهترین و شیرین‌ترین عطای حضرت ثامن الائمه (ع) به ما رسیده است. [۳۰۱].

چهل روز در مشهد

آیه‌الله حاج شیخ آقا بزرگ اراکی در خاطرات خود آورده است که: عیال اینجانب قبل از ازدواج و در سن جوانی به چشم درد شدیدی مبتلا گشته بود. پدر و مادر دختر جوان، مدتها در اراک و همدان به معالجه پرداخته و هیچگونه نتیجه‌ای نگرفته بودند و پزشکان معالج از بهبودی وضع بیمار مأیوس شده و اظهار می‌دارند که از دست ما کاری ساخته نیست. [۳۰۲].

[صفحه ۲۳۵]

چشم‌های بیمار روز به روز به سوی نا بینائی می‌رود بطوری که این دختر بیمار در آستانه‌ی فقدان نور چشم و کوری قرار می‌گیرد. پدر و مادر مریض پریشان و مضطرب می‌شوند ولی از آنجائی که شنیده بودند اگر کسی چهل روز در مشهد مقدس به عنوان زیارت و گرفتن حاجت اقامت نماید حاجتش برآورده می‌شود، آنان نیز دختر مریض خویش را به سرزمین مقدس مشهد منتقل می‌کنند و به قصد اقامت یک اربعین در آنجا مسکن گزیده و خود را در سایه‌ی لطف و کرامت حضرت رضا (ع) قرار می‌دهند.

آنها پیوسته در کنار حرم رضوی (ع) در حال التجا و التماس به حضرت بوده و راه تضرع و انابه و توسل پیشه می‌کنند و دست به دامن پر مهر و رأفت حضرت علی بن موسی الرضا (ع) دراز می‌کنند. اما در طول این مدت علاوه بر اینکه هیچ اثری از بهبودی حاصل نمی‌شود بلکه روز به روز فروغ باقیمانده چشمان دختر جوان رو به نقصان گذارده و دیگر از تشرف به حرم مطهر باز می‌ماند و در آخرین روزهای اربعین (چهل روزی که قصد کرده بودند) پدر و مادر بسیار گرفته و ملول و مضطرب شده و با نهایت عجز و ناتوانی و با دلی شکسته می‌گویند: وا اسفا! چهل روز به سر آمد و نتیجه‌ای هم نگرفتیم.

و بالاخره در آخرین لحظاتی که مأیوسانه و با ناامیدی تمام مشغول جمع‌آوری اسباب و اثاثیه بوده و برای حرکت آماده می‌شوند، ناگهان از سقف اتاق یک چیز کوچکی می‌افتد و در همان لحظه به دل آنان الهام می‌شود که این داروی چشم فرزند شماست.

فورا آن را کوبیده و با آب مخلوط کرده و به چشم‌ها می‌ریزند و چشمها شفا می‌یابد،
کان لم یکن شیئا مذکورا،
مثل اینکه از اول درد چشمی نبوده است.

[صفحه ۲۳۶]

آنان چند روز دیگر در مشهد مانده و به عنوان تشکر و قدردانی از مولای صاحب کرامت خویش، به حرم مطهر مشرف شده و زیارت‌های متعددی را به همراه دختر شفا یافته انجام می‌دهند و سپس به اراک مراجعت می‌نمایند. [۳۰۳].
البته این قبیل کرامتها هر روزه در آن حرم مبارک به وقوع می‌پیوندد که هزاران زائر عاشق شاهد نمونه‌هایی از آن لطف‌ها و عنایت‌ها بر مددجویان و حاجتمندان هستند.

و چه زیبا گفته است بزرگترین محدث عالم شیعه شیخ حر عاملی که خودش هم در جوار آن بارگاه ملکوتی آرمیده است:
و ما بدا من برکات مشهده
فی کل یوم امسه مثل غده
و کشفاء العمی و المرضی به
اجابه الدعاء فی اعتابه

و آنچه از برکات قبر مطهر حضرت امام رضا (ع) به ظهور پیوسته است به قدری زیاد است که در هر روزی که می‌گذرد، جریان برکتها و کرامتهای دیروز تکرار شده و همچنان ادامه دارد: مانند شفا یافتن نابینایان و بیماری‌های صعب‌العلاج و اجابت دعای، دعاکنندگان مضطر در کنار آن قبر شریف.

شفای مرد تندخو

جناب حجه‌الاسلام شیخ محمدعلی شاه‌آبادی می‌گوید:

در همسایگی ما مرد بسیار ثروتمند و زیرکی زندگی می‌کرد. او بر همسر و فرزندانش خیلی سختگیری می‌نمود و گاهی نیز پا را فراتر نهاده و آنان را مورد ضرب و شتم بی‌مورد قرار می‌داد. همسر او که از سادات بود و نسبتش به حضرت رضا (ع) می‌رسید که از این همه سختگیری و

[صفحه ۲۳۷]

ناراحتی‌های بی‌مورد شوهرش به تنگ آمده و هرگونه راه اصلاح در زندگی‌اش را به روی خویش بسته می‌دید، در این زمینه از شخص صاحب دلی کمک خواست. آن ولی خدا نیز وی را به ذکر مأثوری راهنمایی کرد تا آن را به مدت ۱۵ روز در حرم مطهر حضرت معصومه (ع) انجام دهد!

اما آن خادم سیده در مقام اجرای آن دستور معنوی، با این مشکل مهم مواجه بود که از شوهری که تحت هیچ شرائطی اجازه‌ی خارج شدن از خانه را به وی نمی‌دهد و حتی از اجازه دادنش برای رفتن به خانه‌ی پدرش امتناع می‌ورزید، چطور برای حرم رفتن متوالی اجازه بگیرد؟! بالاخره با فکر و اندیشه‌ی فراوان، به ناچار دل را به دریا زده، و ضرورت رفتن به حرم را برای شوهرش با ترس و لرز فراوان بیان می‌کند.

شوهر سختگیر پس از قدری تامل، نه تنها با رویی گشاده اجازه‌ی تشریف به حرم را به او می‌دهد بلکه برخلاف عادت خویش او را در آن ایام در رفتن به حرم تشویق فراوان می‌کند.

خانم حاجتمند با اطمینان و خوشحالی از آن شب به حرم حضرت معصومه (س) مشرف می‌شود و به این تشرفاتش تا پانزدهمین

شب ادامه می‌دهد.

در شب پانزدهم و آخرین شب انجام عمل مذکور، میهمانان ناخوانده‌ی فراوانی برایش سر می‌رسند و او نیز به ناچار به پذیرایی از آنان می‌پردازد.

پس از رفتن به میهمانان، خستگی مفرطی او را فرا می‌گیرد، به نحوی که در خود توانایی رفتن به حرم را نمی‌یابد، پس با خود می‌گوید که امشب آن اعمال را در همین جا انجام می‌دهم، ان شاء الله از من قبول می‌کنند.

در آن موقع به گوشه‌ای از خانه پناه برده و به گفتن ذکر مشغول می‌شود، ولی در اثر خستگی، خواب به سراغش می‌آید او همانطور در میان خواب و بیداری عمل خویش را ادامه می‌دهد، در عین حال ناراحتی

[صفحه ۲۳۸]

ناشی از نرفتن به حرم و ترک شدن زحمات گذشته، او را خواب می‌پرانیده، تا آن که با هر سختی ممکن، او کار را تمام و به خواب می‌رود. نیمه‌های شب، او بدون اختیار و ناگهانی از خواب بیدار شده و در کمال حیرت نوری درخشان را در گوشه‌ی حیات می‌یابد که به سمت او می‌آید، زن ناخودآگاه می‌گوید:

السلام علیک یا علی بن موسی الرضا (ع)!

آن شکل نورانی نیز پاسخ سلام را داده، آنگاه به قدری نزدیک می‌آید که زن کاملاً صورت نورانی حضرت رضا (ع) را در حالت بیداری دیده و آن بزرگوار نیز با لبخندی شیرین از وی دلجویی می‌کنند.

زن متوسل می‌گوید: در همان لحظه تصمیم گرفتم شوهرم را نیز بیدار کرده، تا او نیز حضرت رضا (ع) را ببیند، وقتی او را بیدار کردم، ناگهان دیدم نور نیست، ولی او توانست عطر زیبایی را که از وجود مقدس آن حضرت فضای خانه را معطر کرده بود، استشمام نماید از آن روز به بعد مشکل خانوادگی ما حل شد و بیماری عصبانیت و دیگر آزاری همسرم مرتفع گردید.

اگر چه حساسیت و غیرت مردان نسبت به خروج بی‌مورد همسران خویش از خانه، در نظر شارع مقدس اسلام مطلوب است، ولی توجه به دو نکته یعنی تاکید حضرت جبرائیل به رعایت حال زنان و حضور اکثر زنان مستضعف در بهشت، مردان مسلمان را وادار می‌سازد که بیشتر به اکرام و دوستی با آنان پردازد، همچنانکه امام سجاد (ع) در رساله‌ی حقوق به این نوع تکریم تاکید کرده است.

مردان مسلمان باید با گفتن جملاتی زیبا و رفتارهای پسندیده آنان را احترام نموده و از ضرب و شتم و سختگیری‌های بی‌مورد پرهیز نمایند.

[صفحه ۲۳۹]

دریای کرامت

آقا سید ابراهیم شجاع رضوی می‌گوید: در ایام جوانی به بیماری حصه مبتلا شدم ولی چون در حال بیماری نا پرهیزی کردم حالم بد شد.

پزشک از معالجه‌ی من مایوس گشته و مرا جواب کرد. حال من روبه‌رو به وخامت گذاشت. در حال اغماء و بیهوشی بودم که به استدعای پدرم حضرت حاج شیخ حسنعلی اصفهانی [۳۰۴].

به بالینم تشریف آوردند. من در همان حال اغماء چنین دیدم که بالای بام حرم مطهر هستم و حضرت رضا (ع) روی تختی جلوس فرموده‌اند و حاج شیخ حسنعلی نیز همانجا در کنار تخت ایستاده‌اند.

حضرت فرمودند: سید ابراهیم! اگر شفا می‌خواستی حاج شیخ شفای ترا از من گرفت و اگر پولی می‌خواهی به قائم مقام مراجعه

کن. مرحوم قائم مقام در آن زمان متولی موقوفات سادات رضوی بود. در همان لحظه به خود آمدم و دیدم سر تا پا عرق کرده‌ام و سالم خوب است. مرحوم شیخ نیز در بالای سرم نشسته بود. [۳۰۵].

ماجرای دختر بهشهری

استاد شهید سید عبدالکریم هاشمی نژاد می‌نویسد:

در یکی از خانواده‌های محترم و متمول یکی از روستاهای بهشهر،
[صفحه ۲۴۰]

دختری در سن هشت سالگی دچار مرض سختی می‌شود که اثر محسوس آن عارضه‌ی تب و ضعف مفرط و زردی صورت بود. خانواده‌ی مریض او را در بهشهر به پیش دکترهای معروف می‌برند و معالجات زیادی هم انجام می‌دهند ولی کمترین نتیجه‌ای از آن همه معالجات گرفته نمی‌شود و آنان از آنجا مریض را به ساری و بابل برده و به پزشکان مشهور آنجا مراجعه می‌کنند ولی باز فایده و اثری نمی‌بینند.

بدین جهت مریض مزبور را از آنجا به تهران می‌برند و برای اولین بار در تهران شورای طبی برای تشخیص بیماری تشکیل می‌شود و پس از معاینات دقیق، دستوراتی به خانواده‌ی مریض داده و آنها به محل زندگی خویش بازمی‌گردند. متأسفانه تفاوت محسوسی در حال مریض مشاهده نمی‌کنند، بدین لحاظ بار دیگر او را به تهران برده، پس از عکسبرداری او را در بیمارستان نجمیه بستری می‌کنند و بنا به دستور کمیسیون پزشکی، مریض مزبور را تحت عمل جراحی قرار می‌دهند و باز هم نتیجه‌ی محسوسی دیده نمی‌شود.

بالاخره بعد از چهار مرتبه از مراجعت به تهران و تشکیل شورای متعدد پزشکی و چند مرتبه عمل جراحی، و خرج مبالغی هنگفت و کمرشکن برای معالجه‌ی دختر هشت ساله، جواب یاس و ناامید کننده‌ای دریافت کرده و تنها نتیجه‌ی قطعی که خانواده‌ی مریض پس از این همه زحمات و خسارتها بدست می‌آورند این است که باید به انتظار مرگ دختر بیمار خویش باشند و از بهبودی او باید صرف نظر نمایند.

البته پیداست که یک خانواده پس از آن همه تحمل رنج و مشقت و صرف آن مبالغ گزاف با شنیدن این جواب چقدر ناراحت شده و با یک دنیا تأثر، مریض را به مسکن اصلی‌اش برمی‌گردانند و هر لحظه در انتظار مرگ دختر به سر می‌برند.

[صفحه ۲۴۱]

اما از آنجایی که باید انسانها از خواب غفلت بیدار شوند و مغزهایی که آفریدگار خویش را فراموش می‌کنند به سوی خالق حقیقی و قادر متعال برگردند، و از آنجایی که خداوند می‌خواهد انسانهای کم ظرفیت در مقابل، غوغای گوش خراش دنیای مادیت و پیشرفتهای صنعتی، چشم حقیقت بین خود را باز کنند و برای آنها حجت تمام شود.

همان مریضی که از همه جا جواب رد شنیده و ناامید و مایوس در انتظار مرگ خود به سر می‌برد، در همان حال ضعف، و ناتوانی، از عالم غیب مدد گرفته و هم نوا با نغمه‌ای ملکوتی لب باز کرده می‌گوید:

مرا به مشهد ببرید، طیب حقیقی من، امام رضا (ع) است.

ولی با توجه به مطالب گذشته روشن است که این سخن با بی‌اعتنایی تلقی می‌شود، زیرا مریضی که پس از مراجعه به دهها دکتر معروف و جراح متخصص و تشکیل چند شورای طبی و کمیسیونهای متعددی پزشکی بالاخره جواب یاس به او داده شده و در آستانه مرگ قرار دارد بهبودی چنین مریضی آن هم از طریق معنوی و به طور غیرعادی به نظر بیشتر مردم غیرقابل قبول است، بدین جهت این سخن جز از طرف مادر دلسوخته‌اش مورد استقبال واقع نگردید، ولی موافقت یک مادر در برابر مخالفت‌های شدید همه‌ی

افراد خانواده که از همه چیز خسته شده‌اند چه اثری خواهد داشت؟

اما خوشبختانه با آن که تمام کسانی که از حال مریض اطلاعی داشتند بالاتفاق معتقد بودند که مریض را تا بهشهر هم زنده نمی‌توان برد با پافشاری و اصرار مادر، بیمار را در بهشهر سوار قطار نموده و به قصد مشهد مقدس حرکت می‌کنند. اما فراموش نشود که در بین راه و هنگام تهیه بلیت و سوار شدن با موانع متعددی روبرو می‌شوند حتی در بین راه رئیس قطار با دیدن حال مریض، به مادرش پرخاش کرده و می‌خواهد در

[صفحه ۲۴۲]

یکی از ایستگاهها آنان را پیاده نماید.

اما اشکهای ریزان مادر جگر سوخته اثر خود را بخشیده و آنان به طرف مشهد مقدس به راه می‌افتند و به مجرد پیاده شدن از قطار، دختر مریض را به صحن بزرگ حمل کرده و او را در پشت پنجره‌ی فولادی پشت سر مطهر امام هشتم (ع) قرار می‌دهند. مادر با سوز دل و اشک ریزان شفای کامل دختر خود را از طیب واقعی یعنی پروردگار توانا به وسیله و شفاعت ثامن الائمه (ع) خواستار می‌شود.

شب فرا رسید همه‌ی مردم برای استراحت و رفع خستگی روزانه و خوشحال از زیارت و کسب فیض از محضر امام هشتم (ع) به منازل خود می‌روند، دربهای حرم مطهر و صحن هم بسته می‌شود، نگهبانان و خدمتگزاران آستان قدس رضوی هم آنجا را ترک می‌گویند، تنها عده‌ای از آنان در بیرون و داخل صحن مشغول نگهبانی بودند.

ساعت اواخر شب را نشان می‌داد، مادر رنج دیده و بلا کشیده‌ی آن مریض در اثر رنج سفر و خستگی فوق‌العاده به خواب عمیقی فرو رفته بود، ولی با کمال تعجب، در آن هنگام دستی را روی شانهِ خود حس می‌کند در حالی که تکانی به او می‌دهد با صدایی که آمیخته با یک دنیا عاطفه و محبت است می‌گوید:

«مادر! مادر! برخیز من شفا یافته‌ام، حالم خوب شد، امام رضا (ع) به من شفا داده.»

مادر با شنیدن این صدا چشمهای خود را باز کرده دخترش را سالم و بدون هیچ گونه ناراحتی بالای سر خود نشسته می‌بیند اما مشاهده‌ی این صحنه‌ی غی منتظره را ناباورانه بر نتافته و بلافاصله فریادی زده و غش می‌کند و روی زمین قرار می‌گیرد!

خدمتی که در داخل صحن مطهر مشغول پاسبانی بودند با شنیدن فریاد

[صفحه ۲۴۳]

آن زن به دورش جمع شده و بعد از بهوش آمدن مادر، او را به اتفاق دختر شفا یافته اش به مسافر خانه‌ای می‌رسانند. مادر آن دختر در اولین فرصت، داستان شفا یافتن فرزندش را به خانواده‌اش تلگرافی اطلاع می‌دهد ولی آنان که هیچگونه امیدی به بهبودی نداشتند آن خبر را به عنوان خبر مرگ تفسیر کرده و کنایه از مردن دختر تلقی می‌کنند و در منزل بیمار جمع شده و شروع به شیون و عزاداری می‌نمایند.

تا بالاخره یک خبر قطعی دایر بر سلامتی دختر و شفای او به آن خانواده می‌رسد. آنان پس از دریافت این خبر در ایستگاه قطار بهشهر جمع شده و با یک دنیا افتخار و سربلندی از کاروان کوچک خویش استقبال می‌نمایند. بعد از انتشار خبر اطبای معالج آن دختر حاضر شده و پس از معاینه‌ی دقیق به اتفاق آرا، صحت کامل او را تصدیق می‌نمایند. [۳۰۶].

تمام جواهرات مان نذر تو

آقای مهدی خسروی دربان حرم امام رضا (ع) و دبیر جامعه‌ی هیات‌های مذهبی شهرستان مشهد می‌گوید:
روزی در دفتر نذورات حرم، مشغول انجام وظیفه بودم که خانم و آقایی به همراه دو کودک و با چشمانی اشکبار و دلی پر سوز

وارد شدند و تمام جواهرات شان را که وزن زیادی هم داشت به متصدی دفتر دادند و گفتند: «ما اینها را نذر حضرت امام رضا (ع) کرده‌ایم!» وقتی از آنها ماجرا را پرسیدیم اینطور توضیح دادند: «ما شش نفر به قصد زیارت حضرت ثامن الحجج (ع) از کرمان به سوی مشهد در حرکت بودیم. بین راه در اثر حادثه‌ای اتومبیل مان به داخل دره عمیق پرتاب شد. بین زمین و هوا دست [صفحه ۲۴۴]

توسل به طرف امام رضا (ع) بلند کردیم که یا امام هشتم ما زائر تو هستیم. تمام جواهرات مان نذر تو، نجاتمان بده و دیگر چیزی نفهمیدیم، وقتی به خود آمدیم متوجه شدیم همه ما سالم کنار یکدیگر ایستاده‌ایم، در حالی که اتومبیل کاملاً مچاله شده بود. مردم که از بالای دره برای کمک به سرنشینان ماشین پائین آمده بودند از ما سراغ مسافران آن را می‌گرفتند؛ و ما که خودمان هم از چنان وضعیتی شگفت‌انگیز در تعجب بودیم، ناباورانه به آنها می‌گفتیم، ما سرنشینان آن ماشین هستیم. حال هم برای ادای نذر مان به اینجا آمده‌ایم تا در مقابل این لطف حضرت (ع) از او سپاسگذار باشیم. [۳۰۷].

پسر م کجاست

ابوعلی عامر بن عبیدالله حاکم مرو رود که از اصحاب حدیث است می‌گوید: من در حرم مطهر امام هشتم (ع) بودم مردی را دیدم که در حرم وارد شد و مستقیماً به زیر قبه‌ی حضرت رفته و نزدیک سر مبارک آن حضرت ایستاد. او در حالی که گریه می‌کرد و به زبان خویش که ترکی بود دعا می‌گفت، با آن حضرت درددل نموده و با خداوند نجوای دردمندانه داشت. من چون به زبان او آشنائی داشتم سخنانش را که از سوز دل می‌گفت می‌فهمیدم، او می‌گفت: «پروردگارا! اگر پسر من زنده است او را به من برسان و اگر مرده است مرا از احوالش مطلع کن! من تحت تأثیر ناله‌های جانسوز او قرار گرفته و به زبان ترکی به او گفتم؛ «ای مرد ترا چه شده؟ او پاسخ داد: «مرا پسری بود که در جنگ

[صفحه ۲۴۵]

اسحق آباد به همراه من بود اما در همان صحنه‌ی نبرد او را گم کردم و تا بحال هیچگونه اطلاعی از او ندارم. او مادری دارد که پیوسته در فراق او گریه می‌کند و من به این مکان مطهر پناه آورده‌ام که در این جا دعا کنم، زیرا شنیده‌ام دعا در زیر قبه‌ی مطهره و در کنار این مشهد شریف مستجاب است» ابوعلی می‌گوید: «دل‌م به حالش سوخت دست او را گرفتم و از حرم بیرون آوردم تا اینکه در آن روز او را مهمانی کنم هنگامی که بیرون آمدیم جوان نورسیده و بلند قامتی را دیدم که جامه‌ی کهنه در برداشت وقتی چشمش به این زائر ترک افتاد بدون هیچ سخنی خود را به آغوش او انداخت و دست به گردن او درآورد و گریه کرد و همدیگر را شناختند و این جوان همان پسری بود که او در نزد قبر امام رضا (ع) از خداوند می‌خواست که یا آن پسر را به او برساند یا اینکه به احوال او مطلع کند.

ابوعلی در ادامه می‌گوید: «من از آن جوان سوال کردم که چگونه به این جا آمدی؟ گفت: «بعد از جنگ اسحاق آباد من در طبرستان واقع شدم و مدتی تحت تربیت دیلمی بود و از پدر و مادرم هیچگونه اطلاعی نداشتم تا اینکه با گروهی که به اینجا می‌آمدند همسفر شدم و ناخودآگاه خودم را در اینجا با پدرم روبرو می‌بینم» پدر آن جوان نیز بعد از این ملاقات اعجاب آور و اعجاز گونه اظهار داشت: «من در این مکان مقدس کرامتی دیدم که یقین مرا کامل کرد و با خودم عهد کردم تا زنده‌ام از این حرم شریف دست بر ندارم». [۳۰۸].

دست نیاز از اتریش

مرحوم علامه سید محمد حسین طهرانی می‌نویسد: یکی از فامیل‌های

[صفحه ۲۴۶]

نزدیک ما جوانی پر قدرت و با نشاط و زیبا و برومند بود و در بازار کاسبی می‌کرد. او ناگهان به عارضه‌ای در یک چشم مبتلا می‌شود و یک چشم‌اش دید خود را از دست می‌دهد. چند روزی می‌گذرد بهبود نمی‌یابد، در آن زمان به معروفترین پزشکان چشم در طهران مثل دکتر حسن علوی، دکتر لشگری، دکتر محسن زاده و دکتر ضرابی و امثالهم مراجعه می‌نماید همگی متفق القول می‌گویند:

«در آخرین نقطه‌ی زیر چشم که رگی خون را به چشم می‌رساند، به علت انقباض و بسته شدن لکه‌ی خون گیر کرده است و رابطه‌ی حیاتی چشم را با تغذیه‌ی خونی بریده است و این سکتته‌ی چشمی است و ابتدا قابل علاج و عمل نیست. به نزد پزشکان در تمام دنیا هم بروی فائده ندارد.

مطلب از این قرار است که به تو گفته‌ایم، مگر آنکه با احتمال و درصد بسیار کمی به واسطه‌ی تریق خون، آن لکه از جای خود حرکت کند.

بدین منظور او را از خوردن غذا هائی که خون را کثیف می‌کند مثل تخم‌مرغ و روغن و گوشت قرمز و مانند آنها منع کردند، و قرصهای رقت خون به او دادند، و مرتباً داروها را استعمال می‌کرد و ابتدا فائده‌ای نداشت. کم‌کم سه عارضه در او پدیدار شد: اول: چشم از حالت عادی و اولیه برمی‌گشت و جمع و خمیده می‌شد و اطراف مژگان‌ها را شوروی فراوانی فرا می‌گرفت و به اصطلاح چشم می‌مرد. اطبا گفته بودند: احتمال دارد این کسالت به چشم دیگر هم سرایت کند و آثار و علائم بروز این مرض در چشم دیگر هم کم‌کم ظاهر می‌شد.

دوم: به واسطه‌ی رقت فوق‌العاده‌ی خون در اثر استعمال دواها، از زیر لثه‌ها خون زیاد می‌آمد.

سوم: حال تشنج و لرزه دست می‌داد، و در شبانه‌روز مرتباً می‌لرزید.

[صفحه ۲۴۷]

این جوان قوی و متمکن در خانه افتاد و نیرو در بدنش نماند. در خانه‌ی او که آن زمان خانه‌ی پدرش بود، در تمام اوقات شبانه‌روزی صدای گریه به قدری از اعضای خانواده و فامیلها بلند می‌شد که به خانه‌ی همسایه می‌رفت. این جوان متاهل و دارای فرزند به واسطه‌ی این عوارض، حال روحی خود را از دست داده بود، و دیگر دارای اراده و اختیار و مرکز تصمیم‌گیری نبود به هر جای می‌بردند اختیاری از خود نداشت.

با پیش آمدن چنین وضعیتی اطرافیان او تصمیم گرفتند وی را یا به اسپانیا و یا به اتریش بفرستند؛ زیرا که طبیب مشهور جهانی چشم فقط دو نفر در این دو کشور بودند. بعد از مشورت اتریش را ترجیح دادند و او با هواپیما از طهران به لندن رفت تا به همراه یکی از جوانان آشنا و محصل ایرانی که در آنجا بود به اتریش بروند.

اگر بتوانید تصور کنید روزی را که این جوان دردمند را با چه وضعی به فرودگاه مهرآباد طهران بردند و پدر پیر و اقوام و آشنایان و دوستان برای تودیع آمده بودند، چه حالی داشتند و آن فضای رقت بار و جان‌سوزی را که در آن لحظه در فرودگاه و در بین آن جمع حاکم بود، حقیقتاً سیری را در معجزه و کرامت امام رضا (ع) خواهید نمود.

جوان به لندن می‌رسد و در ظرف چند روز به اتریش می‌رود، و در معروفترین بیمارستان چشم آنجا تحت نظر همان طبیب بستری می‌شود. او هم می‌گوید: قابل عمل نیست! ولی با دستگاہ هائی که چشم را در می‌آورده‌اند و دارو هائی در بن چشم می‌ریخته‌اند و بالاخره با عملیاتی که به عملیات فیزیکی شبه بود تا عملیات شیمیائی و داروئی، خواسته بودند تا شاید آن لکه را بردارند، و نشد.

دو ماه تمام این جوان در آنجا بود و معالجه نشده تازه یک علت دیگر

[صفحه ۲۴۸]

هم بر چشم اضافه شده، و آن این بود که حدقه‌ی چشم در کاسه جای خود را عوض کرد یعنی سیاهی به درون رفت و سفیدی چشم ظاهر شد در این موقعیت طیب می‌گوید: نهایت کاری را که می‌توانیم بکنیم آن هم با دارو و طول مدت آنست که وضع چشم را به حالت اولیه باز گردانیم؛ و اما بینائی و بازگشت نور برای من محال است.

جوان مذکور در ادامه می‌گوید: خدمتکاران آن بیمارستان که غالباً مسیحی و دختران راهب و تارک دنیا بودند، از حال رقت آور من شدیداً متأثر شده بودند اما کاری از دستشان ساخته نبود. تا اینکه در یکی از شبها که رفیق همراهم برای کار شخصی خویش به لندن رفته بود تا بازگردد و وسائل مراجعت مرا ترتیب دهد آن شب من تنها بودم و تمام درها را به رویم بسته می‌دیدم نیمه شب بلند شده و نماز زیادی خواندم و آنگاه که حال خوشی پیدا کردم و به امام هشتم (ع) متوسل شده و گفتم:

«یا علی بن موسی الرضا! تو شاهدی که من در کارهای مهم به تو متوسل شدم و بطور کلی زیارتت را بسیار بجای می‌آوردم؛ و اگر اختیار در دست من بود نمی‌گذارم مرا در این شهر مسیحی نشین و کفر بیاورند؛ حتماً می‌آمدم به پا بوست و حاجتم را می‌گرفتم. تو بودی که برای من چنین کردی، تو بودی که چنان کردی، تو بودی که چه و چه،

شروع کردم یکایک از حوائجی را که از دست احدی ساخته نبود و آن حضرت برآورده بود برشمردم و گریه‌ی زیادی هم کردم؛ و عرض کردم: به ما شیعیان اینطور یاد داده‌اند که امام معصوم (ع) زنده و مرده ندارد، مشرق و مغرب ندارد. من الآن از اینجا خودم را در حرم مبارکت می‌بینم و از تو می‌خواهم که چشم مرا شفا دهی. این بگفتم و به خواب رفتم.

یک خواب گویا راحت و چند ساعته‌ای نمودم. نزدیک طلوع فجر بود که در خواب دیدم حضرت امام رضا (ع) مثل اینکه حقیقت و روح امام را،

[صفحه ۲۴۹]

که از عوالم ملکوت و حجاب‌ها و پرده‌هائی که وصف ناشدنی است، کم‌کم نزول می‌نماید تا اینکه با همین بدن و جسم خارجی پهلوی من ایستادند، و لوحه‌ای در دستشان بود که بر روی آن خطوطی سبز رنگ و مشعشع نگاشته شده بود. آن لوحه را به من عنایت کردند و فرمودند: بخوان!

من شروع کردم به خواندن؛ قدری از آنرا خوانده بودم که از خواب بیدار شدم و دیدم چشم من به حالت طبیعی است و کاملاً می‌بیند. من هم شروع کردم به نماز خواندن، در آن تاریکی شب نماز خواندم، و پس از نماز صبح رفتم در رختخوابم خوابیدم، و با خود گفتم: «ابداً بروز و ظهور نمی‌دهم» گویا در عالم رؤیا هم به ایشان اشاره شده بود که این از اسرار است و نباید اظهار کنی! و خود آن مرحوم می‌گفت: «من این سر را فاش کردم و حتی به بعضی از همکاران و دوستان عادی خود گفتم که نباید می‌گفتم، و از این اظهار پشیمان بود.

چاشت گاه که پرستاران برای شستشوی چشم می‌آیند، همه تعجب می‌کنند. به پزشکان خبر می‌دهند و خود آن طیب معروف اطلاع پیدا می‌کند و خود چشم را ملاحظه میکند و همگی می‌گویند: این خارق عادت است. این معجزه‌ی مسیح است این معجزه است معجزه! او هم لب نمی‌گشاید. [۳۰۹] آری آن معجزه بود، اما نه معجزه‌ی مسیح بلکه کرامت آقا علی بن موسی الرضا (ع).

خاطره‌ای از آیت‌الله خویی

آیت‌الله العظمی آقای حاج سید ابوالقاسم خویی نقل فرمودند:

هنگامی که بچه بودم پدرم در مشهد آشنایی داشت که مرد صالح و با تقوایی بود. او می‌گفت: دیر زمانی بود که در انگلستانم

سوزشی احساس

[صفحه ۲۵۰]

می‌کردم، به نحوی که روز به روز به سوزش آن افزوده می‌شد، با وجود صدمه و تحمل فراوان نهایتاً بی‌طاقت شده و تصمیم گرفتم به نزد بهترین پزشک شهر، که یک آمریکایی بود بروم با مراجعه به او دریافتم که انگشتانم به یک بیماری مسری که به سایر اعضا سرایت می‌کند، مبتلا شده‌اند. دکتر گفت برای جلوگیری از سرایت باید انگشت را قطع کنم اما هر چه فکر کردم نتوانستم خود را برای این کار راضی کنم.

مدتی از این جریان گذشت، تا از شدت درد برای بریدن انگشت خود راضی شدم ولی وقتی دوباره پیش دکتر آمریکایی رفتم گفت: سرطان پیش روی کرده، باید دست از میج قطع شود. پذیرفتن این حرف برایم سخت بود، در نتیجه حاضر نشده و برگشتم. ولی درد، توان را از من گرفت و برای بار سوم نزد دکتر آمریکایی رفتم که تشخیص او پیشروی مجدد سرطان بود اما این دفعه تا آرنج پیشروی کرده بود و باید تا همان جا قطع می‌شد اما باز من راضی به این کار نشدم و سرانجام برگشتم.

مجدداً از شدت درد برای بار چهارم نزد دکتر رفتم ولی در اثر پیشروی سریع سرطان تشخیص او این بود که دست باید از کتف قطع شود اما من حاضر نشدم به طوری که از شدت درد، خواب به چشمانم نمی‌رفت و از فریاد و ناله‌ی من طلاب مدرسه‌ای که در آن حجره داشتم خواب نمی‌رفتند.

تا بالاخره با اصرار آنان که مستأصل و بیچاره شده بودند من را راضی کردند برای عمل و قطع دست نزد دکتر آمریکایی بروم ولی قبل از رفتن به مطب دکتر با وجود خستگی فراوان ابتدا به حرم حضرت رضا (ع) رفتم و با ناراحتی عرض کردم: ما برای شما ائمه‌ی معصومین ولایت تکوینی قائلیم. راضی نشوید یک نفر دکتر خارجی دست دوست شما را قطع کند، این چه عنایتی است که به من دارید؟ دستم را باید یک دکتر خارجی قطع کند؟ همان جا خوابم

[صفحه ۲۵۱]

برد در حال خواب دیدم سید جلیل القدری به طرف من می‌آید، چون در بیداری شدت درد به حدی بود که اگر کسی به طرفم می‌آمد فریاد می‌زدم که: نزدیک نیا، مبادا که بدن او به دستم بخورد. به همین عادت عرض کردم که نزدیک من نیاید که دستم درد می‌کند. تبسمی کرده و نزدیک من آمده و دست مبارکش را روی دستم کشید و فرمودند: خوب شده‌ای! از خواب بیدار شدم دیدم اثری از آن درد نیست. به آن دکتر آمریکائی مراجعه کردم وی پس از معاینه گفت: دست شما خوب شده است بگو از چه کسی شفا گرفتی؟ گفتم: از حضرت رضا (ع). آن دکتر آمریکائی که تعصب شدید نسبت به مسیحیت داشت شفای حضرت رضا را پذیرفت و در عوض گفت: حضرت مسیح تو را شفا داده است. [۳۱۰].

کارگر قائم شهری

آیت‌الله العظمی اراکی می‌گوید: در سال ۱۴۰۲ به مشهد مشرف شدم.

در این سفر، شخص موثقی را به نام آقای سلیمانی ملاقات کردم. او داستانی از اعجاز حضرت رضا را چنین نقل کرد: کارگری از اهالی قائم شهر در حالی که یک چشمش کور بود با پدرش برای شفای چشمش به مشهد آمده بود. در عالم خواب حضرت رضا (ع) را دید که به او فرمودند برو پیش سلیمانی و از او قطره‌ای بگیر. وی از خواب بیدار شده نزد این جانب آمد. خواب را نقل کرد و از من تقاضای قطره‌ی چشم نمود. با خود گفتم: من که دکتر نیستم و قطره ندارم. عاقبت به ذهنم آمد که روی ضریح مطهر گاهی گلدانهای تازه‌ای را می‌گذارند که برای حفظ تازگی آنها مقداری در آن گلدانها آب می‌ریزند. من مقداری از آب گلدانها را نزد خویش داشتم با خود گفتم: خوب است از آب آن گلدانها قطراتی به وی

[صفحه ۲۵۲]

بدهم تا به وسیله‌ی آن استشفای کند لذا از آب آن گلدانها قطراتی را به او دادم.

او قطرات را گرفت و به سوی حرم شتافت. در حرم به قصد استشفای مقداری از آب گلدانها را در چشم کور خویش می‌ریزد. به ناگاه چشم او شفا می‌یابد. در این هنگام دیدم از حرم مطهر سر و صدای عجیبی برخاست. با جستجوی زیاد دریافتم که کارگر مذکور شفا یافته است من برای اطمینان از نابینا بودن چشم او و شفا یافتنش به واسطه‌ی قطرات آب گلدانهای ضریح به قائم شهر تلفن کردم و وضع او را از کارخانه‌ای که در آن جا کار می‌کرد پرسیدم صاحب کارخانه که خیال می‌کرد من این پرسش را برای ازدواج از او می‌کنم بدون معطلی گفت: بله جوان متدینی است ولی از یک چشم نابینا است. [۳۱۱].

سفارش امام رضا

آیت‌الله العظمی اراکی در خاطره‌ی دیگری می‌گوید: آقای حاج سید محمدتقی خوانساری از مرحوم شیخ حسنعلی تهرانی که از بزرگان شاگردان میرزای شیرازی بود نقل کرد:

در نجف اشرف تحصیل می‌کردم و برادرم که ساکن تهران بود و گویا لباس مخصوص درباریان و شاهان را تهیه می‌کرد و از این راه امرار معاش می‌نمود وضع مالی او خوب بود ماهانه مبلغی جهت مخارج زندگی می‌فرستاد تا از تحصیل فارغ شدم و به خراسان آمدم. برادرم فوت کرد و او را به قم بردند اما من دسترسی نداشتم بر سر قبر او بروم و به عوض آن به زیارت حضرت رضا (ع) رفتم و از آن بزرگوار تقاضا کردم که لطف کنند، در قم به خواهرشان سفارش برادرم را بنمایند.

[صفحه ۲۵۳]

پس از این جریان یکی از اصحاب مرحوم شیخ حسنعلی که از این موضوع اطلاعی نداشت خواب می‌بیند خواب می‌بیند که در عالم خواب به قم مشرف شده و به حرم حضرت معصومه رفته است، خدام حرم مردم را کنار می‌زند و می‌گویند حضرت رضا به قم تشریف آورده است و می‌خواهند سفارش برادر حاج شیخ حسنعلی را به خواهرشان حضرت معصومه برسانند. قضیه برای آیت‌الله آقای مروارید که از بیت آن جناب در مشهد هستند نقل شد ایشان هم تصدیق نمودند. [۳۱۲].

آندره برخیز

آندره مسلمان نبود اما پس از قطع امید از همه جا به درگاه امام رضا (ع) آمده بود، بارها از خود پرسیده بود: آیا امام (ع) با آن همه دردمند و حاجتمند مسلمان، نظری هم به یک مسیحی خواهد داشت؟ بعد خود را نوید داده بود که بی‌شک حاجتش روا خواهد شد و با این امید به التجا نشسته بود.

پدر چه شوق و شعفی داشت مادر در پوست خود نمی‌گنجید پس از سالها دوری و فراق قرار بود به ایران برگردند و خویشانی که شاید هیچ کدامشان را نمی‌شناختند ببینند. آندره و خواهرش النا هم خوشحال بودند؛ آنها هنوز ایران را ندیده بودند و شوق دیدار این سرزمین را داشتند. عشق دیار ایران لحظه‌های سخت انتظار را برایشان رقم زده بود بالاخره موعد مقرر رسید و آنها راهی ایران شدند. از مرز که گذشتند دیگر سر از پا نمی‌شناختند پدر با شوق جای جای ایران را به فرزندانش نشان می‌داد و با چه ذوقی از خاطرات دورش تعریف می‌کرد.

[صفحه ۲۵۴]

آن قدر غرق در شعف و شادمانی بود که اصلاً متوجه تریلی سنگینی که با سرعت از روبه‌رو می‌آمد، نشد و تا به خود آمد صدای جگر خراش زنان و فرزندانش با صدای مهیب برخورد تریلی و اتومبیل درهم آمیخت.

پدر و مادر آندره در دم جان سپردند و آندره و النا هم به بیمارستان منتقل شدند. بعد از بهبودی، النا طاقت این سوگ بزرگ را

نیاورد و عازم ازبکستان شد، اما آندره با همه اصرار خواهرش، با او نرفت و تصمیم گرفت در ایران بماند. اما این تصمیم برای او که در اثر شدت تصادف قدرت تکلمش را از دست داده بود سخت دشوار به نظر می‌رسید.

اما سرنوشت پای او را به منزل زن و مرد جوانی کشاند که پس از سالها ازدواج هنوز صاحب فرزندی نشده بودند. پدر و مادر جدید آندره برای او، از هیچ تلاشی فروگذار نکردند اما تو گویی سرنوشت او این چنین رقم خورده بود که لال بماند.

روزی پدر جدیدش به سراغش آمد در حالی که چشمانش پر از حلقه‌های اشک شده بود خطاب به او گفت: آندره، پسر، درست است که همه‌ی دکترها جوابت کرده‌اند اما ما مسلمانان یک دکتر دیگر هم داریم که هر وقت از همه جا ناامید می‌شویم به سراغش می‌رویم. اگر مایل باشی تو را هم پیش او ببریم تا از او شفای خود را بگیری.

این اولین باری بود که آندره چنین مکانی را می‌دید. هیچ شباهتی به کلیسایی که او هر یکشنبه، همراه پدر و مادر و خواهرش می‌رفت نداشت.

حرم پر از جمعیت بود. همه دستها به دعا بلند و چشم‌ها گریان می‌نمود.

پدر، آندره را تا کنار پنجره‌ی فولاد راهنمایی کرد بعد ریسمانی به گردن او آویخت و آن سر طناب را بر شبکه‌ی ضریح پنجره‌ی فولاد بست، آندره متحیر، به پدر و حرکات و اعمال او می‌نگریست و خود نمی‌دانست این دیگر چه دکتری است؟ پدر که رفت، آندره خسته از راه طولانی، بر زمین

[صفحه ۲۵۵]

نشست و سر را بر دیوار تکیه داده و به خواب رفت.

نوری سریع به سمتش آمد سعی کرد نور را بگیرد، نتوانست. نور ناپدید شد دوباره نوری آبی مشاهده کرد که به سویش می‌آید. از میان نور صدایی شنید؛ صدایی که او را با نام می‌خواند: آندره ... آندره ... بی‌تاب از خواب بیدار شد آندره باز هم دلش می‌خواست بخواند و آن نور را ببیند و آن صدای ملکوتی را بشنود.

همان نور بود که دوباره پیدا شد. نوری بود به همه‌ی رنگها، نور به سمت او می‌آمد و باز دور می‌شد آندره متحیر مانده بود. هر بار دستش را دراز می‌کرد تا نور را بگیرد، اما نور از دست او می‌گریخت. ناگهان شنید که از میان نور صدایی برخاست. صدایی که از جنس خاک نبود آبی و آسمانی بود. صدا او را به نام خواند: آندره ... آندره ...

خواست فریاد بزند نتوانست، نور ناپدید شد. آندره دوباره از خواب بیدار شد. پیرمرد خادم، سر او را به بالین گرفته بود و با تحیر به صلیب گردنش نگاه می‌کرد. در همین حال از او با تعجب پرسید که: تو ... تو مسیحی هستی؟ آندره با سر جواب مثبت داد. پیرمرد صلیب را از گردن او گشود با دستمالی، عرق از سر و رویش پاک کرد. بعد سر او را روی زانویش گذاشت و گفت: حالا بخواب، دیگر خواب پریشان نخواهی دید.

آندره پلک هایش را روی هم گذاشت خواب خیلی زود به سراغش آمد.

باز نوری دیگر این بار سبز سبز به خوبی می‌توانست تشخیص بدهد نور به سمتش آمده و از میانه‌ی آن صدایی برخاست که: نامت چیست؟ تکانی خورد متحیر بود شنیده بود که نور او را با نام صدا نمود. پس دلیل این سؤال چه بود؟ شگفت‌زده، از پاسخ وامانده بود که صدایی دیگر از نور برخاست و گفت: نامت را بگو، آندره اشاره به زبانش کرد که قادر به تکلم

[صفحه ۲۵۶]

نیست. از میان نور دستی بیرون آمد با قبایی سبز و روشن. دستی به زبان آندره کشید و گفت: حالا بگو نامت چیست؟

آندره آرام آرام زبان گشود و گفت: آندر ... آندر ...

اما نتوانست نامش را کامل بگوید دوباره از میان نور ندایی بلند شد که بگو نامت چیست. آندره دهان باز کرد، زبانش را در میان

دهان چرخاند و با صدای بلند و مؤکد فریاد زد: اسم من رضا است. رضا...

رضا همچون بلمی بر امواج دستها می‌رفت. لباسش هزار پاره شده بود هزار تکه به تیرک! صدای نقاره‌خانه با شادی جمعیت حاضر هم‌نوا شده بود و می‌نواخت. چه با معنویت و روحانیت و چه پر عظمت و جاودانه. [۳۱۳].

وصال بعد از هجران

سال هائی که ترکمان‌ها شهر استرآباد را غارت کردند و اکثر اهالی را به اسارت گرفتند؛ از جمله‌ی کسانی که به اسارت ترکمان‌ها درآمد، دختری بود که او یگانه فرزند مادرش به شمار می‌آمد این مادر در فراق تنها دختر عزیزش پیوسته نالان و گریان بود. او راهی برای پیدا کردن دختر خود نمی‌دید مگر آن که به ذیل عنایت حضرت رضا (ع) متوسل گردد تا بلکه از این راه فرج و گشایشی در کار او پدید آمده و به ملاقات دختر خود نائل آید. بنابراین از محل مسکونی خود به مشهد مقدس رفته و در آنجا مجاور شد و هر روز به کنار مرقد منور حضرت رضا (ع) می‌رفت و عرض حاجت می‌کرد.

و اما آن دختر چون گرفتار و اسیر گردید؛ در معرض فروش در آمد و

[صفحه ۲۵۷]

دست به دست افتاد تا این که او را به بخارا بردند، از قضا یکی از مؤمنین در آن جا شبی در عالم خواب، خود را در دریایی گرفتار غرقاب دید تا به جایی که نزدیک بود غرق شود، ناگاه دختری دست او را گرفته و از آن دریا بیرون آورد و نجاتش داد. او از آن خواب هولناک بیدار شده و به فکر تعبیر خواب افتاد.

هنگام صبح از خانه بیرون آمد و به کاروانسرای برای خرید بعضی از نیازمندیها رفت. یکی از تجار او را به خریدن کنیزی که در اختیار داشت ترغیب نمود، وقتی که کنیز را دید شناخت زیرا این همان بود که او را در عالم خواب دیده بود، او را خرید و به خانه آورد و پس از سؤال از اصل و نسب دانست که به دست افرادی اسیر شده و به این روز افتاده است. روی همین اصل به او ترحم نموده و عنایت بسیار کرد و او را با ازدواج یکی از چهار پسران خود مخیر نمود.

دختر گفت: هر کدام از ایشان با من شرط می‌کنند که مرا به زیارت حضرت علی بن موسی الرضا (ع) برسانند به ازدواج با او مایلم. یکی از آن پسران شرط را پذیرفت و با او ازدواج کرد و هر دو به اتفاق به زیارت آن حضرت روانه شدند اما در بین راه دختر بیمار شد و به همان حال وارد مشهد مقدس شدند.

چون بیمار سخت ناراحت بود بناچار او را در حجره‌ای خواباندند و شوهر با گریه و زاری و توسل به کنار مرقد منور حضرت رضا (ع) روان شد و دعا کرد و از خداوند متعال خواست که خدمتگزار و پرستاری برساند تا از آن مریض پرستاری نماید، بعد از دعا از روضه‌ی منوره بیرون آمد و داخل مسجد گردید، در این حال پیرزنی را دید به او گفت: ای مادر!

[صفحه ۲۵۸]

من غریبم و عیالی بیمار دارم، تمنا دارم چند روزی به عنوان پرستاری و کمک ما را دریاب، البته علاوه بر پاداش اخروی از اجر دنیوی نیز بهره‌مند خواهی شد.

پیرزن پیشنهاد او را پذیرفته و با آن مرد به منزل رفت و کنار بیمار نشست وقتی که چادر را از روی آن مریض برداشت فریاد کشید و گفت: به خدا قسم این دختر من است پس بیهوش بر روی زمین افتاد، دختر چشم باز کرد و مادر خود را دید خوشحال گردید و همین خوشحالی و شعف باعث رفع بیماری او شد و از برکت توسل به ذیل عنایت امام رضا (ع) هر دو به حاجت خود رسیدند.

[۳۱۴].

آگاه به دلها

ابوعبدالله هروی می‌گوید: مردی از اهالی بلخی همراه غلامش به زیارت مرقد شریف حضرت رضا (ع) به مشهد آمدند آن مرد در قسمت بالا سر مرقد مشغول نماز شد و غلامش را در قسمت پائین پا به نماز ایستاد. پس از نماز هر دو به سجده رفتند و سجده را طول دادند، قبل از غلام آن مرد سر از سجده برداشت و غلام خود را به حضور طلبید، غلام بی‌درنگ سر از سجده برداشت و به حضور او آمد.

آن مرد به غلام خود گفت: «آیا می‌خواهی تو را آزاد کنم؟!»

غلام گفت: «آری»

آن مردم به غلام گفت: «تو را در راه خدا آزاد کردم، و کنیزم فلان زن را که در بلخ است نیز آزاد نمودم و او را در عقد ازدواج تو در آوردم، و

[صفحه ۲۵۹]

ضامن مهریه‌اش هستم، و فلان مزرعه‌ام را وقف شما و فرزندان شما و نسل‌های آینده شما نمودم حضرت رضا (ع) را بر این موضوع گواه می‌گیرم».

غلام با شنیدن این سخن گریه کرد و گفت: «به خدا و این امام سوگند، من در سجده همین مطلب را از امام خواستم که گفتی و اینک به حاجتم رسیدم». [۳۱۵].

شفای ابونصر مؤذن

ابونصر مؤذن نیشابوری می‌گوید: به بیماری سختی مبتلا شدم به طوری که زبانم سنگین شد و نمی‌توانستم سخن بگویم و اذان بدهم، به دلم خطور کرد که به زیارت مرقد امام رضا (ع) بروم و در آنجا دعا کنم، و آن حضرت را شفیع قرار دهم، تا خداوند مرا از این بیماری نجات دهد و زبانم شفا یابد.

بر الاغ خود سوار شدم و به سوی مشهد حرکت کردم و کنار قبر شریف آن حضرت رفتم و در ناحیه‌ی بالا سر ایستادم و دو رکعت نماز خواندم و سجده کردم، و در سجده با تضرع و ناله از خدا می‌خواستم، و امام هشتم (ع) را در درگاه خدا شفیع قرار دادم تا خداوند به من شفا بخشد و من بتوانم دوباره سخن گفته و اذان بگویم.

در سجده خواب مرا ربود، در عالم خواب دیدم، قبر شکافته شد و آقای بزرگواری که گندمگون بود از آن قبر بیرون شد و نزد من آمد و گفت: ای ابا نصر! بگو: لا اله الا الله! با حالتی مأیوس و با اشاره به آن شخص

[صفحه ۲۶۰]

عرض کردم: آقا جان! زبانم در اثر بیماری بند آمده و من نمی‌توانم کلمات را ادا کنم!

در این حال آن بزرگوار به تندی فرمود: آیا قدرت خدا را انکار می‌کنی؟ بگو: لا اله الا الله، همان دم زبانم باز شد و گفتم:

لا اله الا الله.

از خواب بیدار شدم خود را سالم یافتم، و پیاده به منزل باز گشتم و مکرر می‌گفتم: لا اله الا الله، زبانم گویا شد و از آن پس هرگز زبانم لکنت پیدا نکرد. [۳۱۶].

- [۱] از آنجائی که امام صادق (ع) در ۲۵ شوال ۱۴۸ ق به شهادت رسید، فاصله‌ی شهادت آن حضرت با تولد نوه‌ی گرامی‌اش امام رضا (ع) در حدود دو هفته می‌شود.
- [۲] علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۵۰۳. محمد بن بابویه، شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا (ع)، ج ۱، ص ۳۱.
- [۳] عیون اخبار الرضا (ع)، ج ۱، ص ۱۲.
- [۴] همان.
- [۵] مسند الامام الرضا (ع)، ج ۱، ص ۱۲.
- [۶] همان.
- [۷] دلائل الامامه، ص ۳۴۹.
- [۸] بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۹.
- [۹] همان.
- [۱۰] بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۲۰ و ۲۱.
- [۱۱] بقره / ۱۰۹.
- [۱۲] همان / ۲۳۷.
- [۱۳] آل عمران / ۱۳۴.
- [۱۴] آل عمران / ۱۵۹.
- [۱۵] تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۰۳.
- [۱۶] بصائر الدرجات، ص ۲۵۲.
- [۱۷] روضه‌ی کافی، ص ۳۰۸.
- [۱۸] یوسف / ۹۲.
- [۱۹] بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۱۶۷. المناقب، ج ۴، ص ۳۴۵.
- [۲۰] مشکلاة الانوار، ص ۴۰۷.
- [۲۱] جامع الاخبار، ص ۱۱۲.
- [۲۲] فقه الرضا، ص ۳۶۲.
- [۲۳] بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۳۵۵.
- [۲۴] مسند الامام الرضا (ع)، ج ۱، ص ۲۹۵.
- [۲۵] الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۷۶۸. شبیه همین روایت را معمر بن خلاد با اندکی تفاوت از ریان بن صلت نقل کرده است که متن آن در کتاب معجم رجال الحدیث (ج ۸ / ص ۲۱۸) موجود است.
- [۲۶] عریض، ناحیه‌ای در یک فرسخی مدینه می‌باشد که امروزه بعنوان یکی از محلات غرب آن شهر در مسیر فرودگاه مدینه قرار گرفته است. زائران شهر پیامبر (ص) برای زیارت مقبره‌ی علی بن جعفر عموی امام رضا (ع) که در آنجا قرار دارد، به منطقه‌ی عریض سر می‌زنند علی بن جعفر عریضی - جد سادات عریضی ایران - فرزند امام صادق (ع) و از اصحاب خاص امام رضا (ع) و امام جواد (ع) است. او از راویان اخبار و پاسداران فرهنگ اهل بیت (ع) می‌باشد که ۳۵۵ حدیث را به ما گزارش کرده است احادیث وی در مجموعه‌ای با نام «مسائل علی بن جعفر» برای مشتاقان اهل بیت (ع) به یادگار مانده است. ناگفته نماند که برای علی بن جعفر مزاری در قم، و مزاری در سمنان موجود است اما ظاهراً محل صحیح دفن وی همان منطقه عریض در مدینه‌ی منوره

می‌باشد (معجم رجال الحدیث، در ذیل علی بن جعفر و آثار اسلامی مکه و مدینه ص ۲۸۳).

[۲۷] الارشاد، ص ۵۹۷.

[۲۸] حسن بن هانی معروف بابی نواس، شاعر مشهور که در حدود سال ۱۴۵ در اهواز متولد شد و در سال ۲۰۲ در بغداد وفات یافت.

ابن شهر آشوب او را از شعرای شیعی می‌داند و صاحب لسان العرب هم او را متمایل به شیعه دانسته است و شعر زیر یکی از اشعار اوست که اعتراف می‌کند من لیاقت ندارم در مورد اهل بیت پیامبر از جمله امام رضا (ع) شعر بگویم:

أنا لا أستطيع مدح امام

كان جبريل خادما لایبه

در هر حال او شیعه و شاعر اهل بیت بوده است.

[۲۹] شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا (ع)، ج ۲، ص ۳۲۲.

[۳۰] عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۷۸.

[۳۱] همان، ص ۱۸۳.

[۳۲] همان، ص ۲۷.

[۳۳] بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۴۹.

[۳۴] التوحید، ص ۴۳۵.

[۳۵] التحفة السنیة، ص ۱۱۱. مسند الامام الرضا (ع)، ج ۲، ص ۱۵۵.

[۳۶] مسند الامام الرضا (ع)، ج ۲، ص ۱۵۶.

[۳۷] همان.

[۳۸] همان.

[۳۹] عیون اخبار الرضا (ع)، ج ۲، ص ۶۸.

[۴۰] نهج البلاغه، خطبه ۲۱.

[۴۱] درماندگی.

[۴۲] مسند الامام الرضا (ع)، ج ۱، ص ۲۷۰.

[۴۳] روضة الكافی، ص ۳۴۶.

[۴۴] بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۳۵۴.

[۴۵] العدد القویه، ص ۲۹۷ و مسند الامام الرضا (ع)، ج ۱، ص ۲۷۲.

[۴۶] بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۹۹.

[۴۷] همان، ص ۱۰۲.

[۴۸] عیون اخبار الرضا (ع)، ج ۲، ص ۵۳.

[۴۹] سوره ص / ۳۵.

[۵۰] حیاة القلوب، ج ۱، ص ۳۵۴.

[۵۱] صحیفه‌ی نور: ج ۲۰، ص ۲۴۴. حضرت امام خمینی هنگامی که زندگی تجملاتی و اشرافی بعضی از روحانیون را مشاهده

می‌کند، با نگرانی و ناراحتی شدید از آن یاد می‌کند و می‌فرماید: با این بساط ها نمی‌شود شیخ مرتضی انصاری و صاحب جواهر

تحویل جامعه داد. این موجب نگرانی است و واقعا با این وضع چکنم؟! این تشریفات باعث آن خواهد شد که روحانیت شکست بخورد زندگی صاحب جواهر را با زندگی روحانیون امروز که بسنجیم، خود می فهمیم که چه ضربه‌ای بدست خودمان به خودمان می‌زنیم. همان ج ۱۹، ص ۵۰.

- [۵۲] کشف الغمه، ج ۲، ص ۳۱۵.
- [۵۳] مسند الامام الرضا (ع)، ج ۱، ص ۳۰۷.
- [۵۴] نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۲۵.
- [۵۵] الکافی، ج ۱، ص ۱۹۲.
- [۵۶] عیون الاخبار الرضا (ع)، ج ۲، ص ۳۲۲.
- [۵۷] عیون اخبار الرضا (ع)، ج ۲، ص ۶۸.
- [۵۸] مسند الامام الرضا (ع)، ج ۱، ص ۳۰۸.
- [۵۹] مکارم الاخلاق، ص ۳۶۳.
- [۶۰] عیون اخبار الرضا (ع)، ج ۲، ص ۱۸۴ باب فی ذکر اخلاق الرضا (ع). کشف الغمه ج ۳ ص ۱۵۶.
- [۶۱] وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۳۶۶.
- [۶۲] من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۲۶.
- [۶۳] غرر الحکم: حکمت ۹۶۲۱.
- [۶۴] بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۱۰۸. المناقب، ج ۴، ص ۳۷۲.
- [۶۵] فصلت، ۳۴ و ۳۵.
- [۶۶] عیون اخبار الرضا (ع)، ج ۲، ص ۶۸.
- [۶۷] ارشاد القلوب، ج ۱، ص ۱۳۷. المناقب، ج ۴، ص ۳۶۰.
- [۶۸] تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۳۱.
- [۶۹] مشکاة الانوار، ص ۲۳۳.
- [۷۰] عیون اخبار الرضا (ع)، ص ۱۸۳.
- [۷۱] المناقب / ج ۴ ص ۳۶۱.
- [۷۲] الارشاد، ج ۲، ص ۲۶۴.
- [۷۳] الکافی، ج ۵، ص ۲۸۸.
- [۷۴] معجم رجال الحدیث / ج ۲۴ ص ۲۱۲.
- [۷۵] عیون الاخبار الرضا (ع) / ج ۲ ص ۲۲۸.
- [۷۶] مکارم الاخلاق، ص ۲۰۳.
- [۷۷] کافی، ج ۵، ص ۳۲۷.
- [۷۸] وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۱۸۳.
- [۷۹] بحار الانوار، ج ۷۶، ص ۱۰۲.
- [۸۰] ماهنامه‌ی کوثر، ش ۱۵، ص ۲۲.
- [۸۱] امالی صدوق، ص ۶۶۳.

- [۸۲] امالی طوس، ص ۵۱۶.
- [۸۳] الاختصاص، ص ۸۸.
- [۸۴] عیون اخبار الرضا (ع)، ج ۲، ص ۱۸۶.
- [۸۵] همان، ج ۱، ص ۱۶۹.
- [۸۶] همراه با راستگویان / ص ۳۱۴ و ۳۰۳ به نقل از عقد الفرید، ج ۳، ص ۴۲.
- [۸۷] اعلام الوری، ج ۲، ص ۶۴ و بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۱۰۰.
- [۸۸] عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۱۵۲.
- [۸۹] اعلام الوری، ج ۲، ص ۶۴، کشف الغمه، ج ۲، ص ۳۱۷.
- [۹۰] کشف الغمه، ج ۲، ص ۳۱۷؛ بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۱۰۰.
- [۹۱] بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۱۷۴.
- [۹۲] عیون اخبار الرضا، ج ۲۰، ص ۲۳۰.
- [۹۳] بحار الانوار، ج ۹، ص ۱۷۴.
- [۹۴] عیون اخبار الرضا (ع)، ج ۲، ص ۲۳۲.
- [۹۵] دلائل الامامه، ص ۱۸۲. عیون اخبار الرضا (ع)، ج ۲، ص ۲۶۸ و ۲۷۰، بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۲۴۸. کشف الغمه، ج ۳، ص ۷۶.
- [۹۶] فقه الرضا، ص ۴۰۷.
- [۹۷] وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۱۳۶.
- [۹۸] عیون اخبار الرضا (ع)، ج ۲، ص ۱۲۳.
- [۹۹] الکافی / ج ۶ / ص ۳۶۰.
- [۱۰۰] اعیان الشیعه، ج ۲، ص ۱۸.
- [۱۰۱] تحت العقول: ص ۴۲۳ - ۴۱۵ روایات امام رضا (ع).
- [۱۰۲] بحار: ج ۵۹ ص ۳۵۶ - ۳۰۶.
- [۱۰۳] اعیان الشیعه، ج ۲، ص ۱۶۸.
- [۱۰۴] شاگردان مکتب ائمه، ج ۱، ص ۳۵۷ و ج ۲، ص ۳۵۶.
- [۱۰۵] همان.
- [۱۰۶] رجال علامه حلی، ص ۱۸۵.
- [۱۰۷] رجال کشی، ص ۴۳۸.
- [۱۰۸] بحار الانوار، ج ۲، ص ۲۵۱.
- [۱۰۹] اعیان الشیعه، ج ۱۰، ص ۳۲۸.
- [۱۱۰] همان.
- [۱۱۱] مقاله نگارنده با عنوان «یونس بن عبدالرحمن سلمان روزگار»، ماهنامه‌ی کوثر شماره‌ی ۱۵.
- [۱۱۲] معجم رجال الحدیث، ج ۲۱، ص ۲۱۴.
- [۱۱۳] گرچه مشهور این است که امام رضا (ع) بیش از یک فرزند نداشته است اما برخی معتقدند که امام (ع) بیش از یک فرزند

داشته که از جمله‌ی آنها فاطمه بنت الرضا (ع) را مطرح کرده‌اند و از ایشان روایاتی نقل نموده‌اند که آنها حدیث مسلسل فاطمیات در موضوع معراج و دیگری حدیث غدیر می‌باشد. شیخ صدوق در عیون اخبار الرضا و فخر رازی در الشجرة المبارکه از این بانوی دانشمند یاد نموده است. (شاگردان مکتب ائمه، ۴، ج ۳، ص ۹۱).

[۱۱۴] تحت العقول / ص ۴۴۳.

[۱۱۵] وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۳۹.

[۱۱۶] بحار الانوار، ج ۱۰۰، ص ۲۴۶.

[۱۱۷] من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۱۰.

[۱۱۸] همان / ج ۲ / ص ۶۹.

[۱۱۹] وسائل الشیعه / ج ۲۱ / ص ۳۹۴.

[۱۲۰] کنز العمال / ج ۳ / ص ۶۹۷.

[۱۲۱] امالی طوسی / ص ۵۰۷.

[۱۲۲] معانی الاخبار / ص ۱۸۰.

[۱۲۳] اصول کافی، ج ۲، ص ۴۲۸.

[۱۲۴] تحت العقول، ص ۴۴۲.

[۱۲۵] همان.

[۱۲۶] وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۶۴.

[۱۲۷] الکافی، ج ۶، ص ۵۲۶.

[۱۲۸] وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۳۱.

[۱۲۹] الکافی، ج ۲، ص ۲۰۰.

[۱۳۰] بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۳۴۶.

[۱۳۱] همان، ص ۳۴۶.

[۱۳۲] همان، ص ۳۴۷.

[۱۳۳] مستدرک الوسائل / ج ۸ / ص ۳۵۴.

[۱۳۴] الکافی / ج ۶ / ص ۲۹۸.

[۱۳۵] تحف العقول / ص ۴۴۵.

[۱۳۶] الکافی / ج ۵ / ص ۸۸.

[۱۳۷] اعراف / ۳۱.

[۱۳۸] مکارم الاخلاق / ص ۶۹.

[۱۳۹] رجال کشی، ص ۴۲۴.

[۱۴۰] بحار الانوار / ج ۷۴ / ص ۲۳۳.

[۱۴۱] مسند الامام الرضا (ع) ج ۲، ص ۱۵۸.

[۱۴۲] همان.

[۱۴۳] همان.

- [۱۴۴] همان.
- [۱۴۵] همان.
- [۱۴۶] بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۳۳۸.
- [۱۴۷] الکافی، ج ۲، ص ۱۵۱.
- [۱۴۸] تحت العقول، ص ۴۴۵.
- [۱۴۹] همان.
- [۱۵۰] بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۳۴۲.
- [۱۵۱] همان.
- [۱۵۲] همان، ص ۳۴۹.
- [۱۵۳] همان.
- [۱۵۴] همان، ص ۳۵۵.
- [۱۵۵] وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۱۶۹.
- [۱۵۶] مسند الامام الرضا (ع)، ج ۱، ص ۱۴۱.
- [۱۵۷] همان / ۱۱۹ / ۱.
- [۱۵۸] تفسیر ثعالبی، ج ۴، ص ۲۴.
- [۱۵۹] مستدرک الوسائل، ج ۱۶، ص ۹۸.
- [۱۶۰] اصول کافی، ج ۳، ص ۳۳۹ و تحت العقول، ص ۴۴۲.
- [۱۶۱] تحف العقول، ص ۴۴۲.
- [۱۶۲] همان.
- [۱۶۳] همان.
- [۱۶۴] همان.
- [۱۶۵] مکارم الاخلاق، ص ۲۷۰.
- [۱۶۶] مستدرک الوسائل، ج ۹، ص ۱۶.
- [۱۶۷] وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۱۸۵.
- [۱۶۸] بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۳۴۱.
- [۱۶۹] تحت العقول، ص ۴۵۰.
- [۱۷۰] قرب الاسناد، ص ۱۵۵. تحت العقول، ص ۴۴۵.
- [۱۷۱] فقه الرضا (ع)، ص ۳۵۴.
- [۱۷۲] همان، ص ۳۳۶.
- [۱۷۳] همان، ص ۳۵۶.
- [۱۷۴] تحت العقول، ص ۴۴۶.
- [۱۷۵] فقه الرضا (ع)، ص ۳۳۸.
- [۱۷۶] آل عمران، ۶۴.

- [۱۷۷] عنکبوت، ۱۴.
- [۱۷۸] هود، ۳۲.
- [۱۷۹] فصلت / ۳۴.
- [۱۸۰] الزمر، ۱۷ و ۱۸.
- [۱۸۱] بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۲۹۶.
- [۱۸۲] روم، ۳۰.
- [۱۸۳] آل عمران، ۴۸.
- [۱۸۴] بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۱۷۶ و ۱۷۵. عیون اخبار الرضا (ع)، ج ۱، ص ۱۲۷.
- [۱۸۵] ادبیات و تعهد در اسلام، ص ۲۶۴.
- [۱۸۶] مجموعه آثار کنگره، تجلی علوم اهل بیت در مناظرات امام رضا (ع)، ص ۳۳۱.
- [۱۸۷] نصاری جمع نصرانی و به معنی مسیحی و عیسوی مذهب گفته می‌شود و منسوب به شهر ناصره موطن حضرت عیسی (ع) بوده است.
- [۱۸۸] عیون اخبار الرضا (ع)، ج ۱، ص ۳۱۸. با اختصار مجموعه‌ی آثار کنگره‌ی جهانی حضرت رضا (ع)، ص ۳۲۸.
- [۱۸۹] عیون اخبار الرضا (ع)، ج ۱، ص ۳۳۰.
- [۱۹۰] عیون اخبار الرضا (ع)، ج ۱، ص ۳۲۲، با اختصار.
- [۱۹۱] النجم / ۱۳.
- [۱۹۲] همان / ۱۱.
- [۱۹۳] همان، ۱۸.
- [۱۹۴] اصول کافی، کتاب التوحید، باب فی ابطال الرؤیة، حدیث ۲.
- [۱۹۵] یوسف / ۵۵.
- [۱۹۶] عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۳۷.
- [۱۹۷] اصول کافی، باب التوحید، حدیث ۳.
- [۱۹۸] احزاب / ۵۶.
- [۱۹۹] یس / ۴-۱.
- [۲۰۰] صافات، ۷۹.
- [۲۰۱] صافات، ۱۰۹.
- [۲۰۲] صافات، ۱۲۰.
- [۲۰۳] صافات، ۱۳۰.
- [۲۰۴] عیون اخبار الرضا (ع)، ج ۱، ص ۱۸۵، ۱، تفسیر صافی، ج ۴، ۱۲۴.
- [۲۰۵] انبیاء / ۷.
- [۲۰۶] طلاق / ۱۰.
- [۲۰۷] عیون اخبار الرضا (ع)، ج ۱، ص ۱۸۷.
- [۲۰۸] ابو محمد بجلی کوفی ملقب به بیاع سابری و مشهور به صفوان بن یحیی از اصحاب امام کاظم، امام رضا و امام جواد (ع)

می‌باشد، او مورد اعتماد و وکیل ویژه‌ی حضرت رضا (ع) و از نزدیکان خاص آن بزرگوار بود. علمای امامیه، او را از اصحاب اجماع دانسته و در صحت روایات وی اتفاق نظر دارند. صفوان نزد اهل حدیث مورد وثوق و در عصر خود عابدترین فرد شمرده می‌شود.

وی با اینکه به شغل پارچه فروشی اشتغال داشت در علم حدیث به مقام والایی دست یافت و در نزد علمای حدیث جایگاه ویژه‌ای دارد، آثار وی را تا سی جلد شمرده‌اند. صفوان بن یحیی در سال ۲۱۰ در مدینه‌ی منوره وفات یافت. امام جواد (ع) برایش کفن و حنوط فرستاد و به اسماعیل فرزند امام موسی بن جعفر (ع) دستور داد تا برایش نماز بخواند.

امام رضا (ع) در تأیید صفات نیک صفوان فرمود: «ما ذئبان ضاریان فی غنم قد غاب عنها رعآتها باضر فی دین المسلم من حب الریاسة ثم قال لکن صفوان لا یحب الریاسة؛ ضرر دو گرگ درنده‌ی حریص برای گوسفندانی که چوپان آنها غائب است زیادت‌تر از حب ریاست برای دین مسلمان نخواهد بود. سپس فرمود: ولی صفوان ریاست را دوست نمی‌دارد. (مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۳۸۱، رجال کشی، ج ۲، ص ۷۹۳).

[۲۰۹] عیون اخبار الرضا (ع) / ج ۲ / ص ۲۳۲، وسائل الشیعه / ج ۱۲ / ص ۲۲۸.

[۲۱۰] حجر / ۷۵.

[۲۱۱] آل عمران / ۷۹ و ۸۰.

[۲۱۲] مائده / ۱۱۶، ۱۱۷.

[۲۱۳] نساء / ۱۷۲.

[۲۱۴] مائده، ۷۵.

[۲۱۵] قائلین به تناسخ معتقدند که ارواح هر مرده‌ای بعد از متلاشی شدن بدن او با جسم دیگری مرتبط می‌شود و از جسم اولی جدا می‌گردد بنابراین ارواح با اجسام و ابدان مختلفی سر و کار دارند. اولین کسانی که قائل به تناسخ ارواح شده‌اند فیثاغورس و پیروان او بوده‌اند.

[۲۱۶] عیون اخبار الرضا (ع)، ج ۲، ص ۲۰۰ تا ۲۰۲.

[۲۱۷] المناقب، ج ۴، ص ۳۶۳.

[۲۱۸] قصص / ۵۹.

[۲۱۹] شرح اصول کافی مازندرانی، ج ۹، ص ۳۰۰.

[۲۲۰] همان.

[۲۲۱] تحت العقول، ص ۴۴۶.

[۲۲۲] بحار الانوار، ج ۹۹، ص ۵۲.

[۲۲۳] عیون اخبار الرضا (ع)، ج ۲، ص ۱۶۳.

[۲۲۴] همان، ص ۱۷۱.

[۲۲۵] هود / ۴۶.

[۲۲۶] بحار الانوار، ج ۱۰ / ص ۶۵. همان، ج ۴۹، ص ۲۱۸، عیون اخبار الرضا (ع)، ج ۲، ص ۲۳۲. داستان راستان / ج ۲ / ص ۲۹۴.

[۲۲۷] المناقب / ج ۴ / ص ۳۶۱.

[۲۲۸] انفال / ۴۱.

[۲۲۹] حشر / ۷.

- [۲۳۰] بقره / ۴۴.
- [۲۳۱] انعام / ۱۴۹.
- [۲۳۲] عیون اخبار الرضا، ۲/ ۲۴۰، علل الشرایع، ج ۱، ص ۲۴۰.
- [۲۳۳] داستان‌های صاحب‌دلان، ج ۱، ص ۱۰۰ به نقل از عیون اخبار الرضا (ع)، ج ۲، ص ۱۵۹.
- [۲۳۴] معارف رضویه، ص ۵۲. خوانندگان علاقمند به داستان اهانت روسها به روضه‌ی حضرت رضا (ع)، می‌توانند به کتابهای تاریخی و مفصل خراسان از جمله منتخب التواریخ مراجعه کنند.
- [۲۳۵] دودمان.
- [۲۳۶] تهذیب الاحکام، ج ۴، ص ۲۲۰.
- [۲۳۷] بحارالانوار / ج ۱۰۲ / ص ۳۱.
- [۲۳۸] همان / ص ۳۴.
- [۲۳۹] همان / ص ۳۳.
- [۲۴۰] المزار / ص ۱۶۸.
- [۲۴۱] شاه عباس اول در سال ۹۹۶/هـ. ق در قزوین به سلطنت رسید و مدت ۴۲ سال بر ایران حکومت کرد. در دوران حکومت شاه عباس اول کشور از نظر اقتصادی، فرهنگی، نظامی و امنیتی، سیاسی بهترین وضعیت را پیدا کرد. از اقدامات وی علاوه بر گسترش فرهنگ مذهبی شیعه و تعظیم و تکریم علمای بزرگ تشیع می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: ایجاد ثبات و امنیت، تضعیف قدرت قزل باش و از میان بردن قدرتهای محلی و آشوبگر، تشکیل سازمان جدید قشون و ایجاد صنف توپخانه، توسعه‌ی تجارت داخلی و بین‌المللی، سرکوب دشمنان خارجی از جمله عثمانی و ازبک، تقویت قدرت اقتصادی و مالی کشور، توسعه‌ی هنر و صنایع دستی و در یک کلام تثبیت اقتدار، ارزش و اهمیت ایران است. او فرزند شاه محمد خدابنده و پنجمین پادشاه سلسله‌ی صفوی بود. البته هفتمین و یازدهمین پادشاه سلسله‌ی صفوی نیز به نام شاه عباس خوانده می‌شوند اما مشهورترین و مقتدرترین آنان همین شاه عباس اول می‌باشد.
- [۲۴۲] قیچی.
- [۲۴۳] شیخ عباسی قمی، مفاتیح الجنان، ص ۹۲۵.
- [۲۴۴] کرامات رضویه، ص ۱۷۲.
- [۲۴۵] مجله زائر / ش ۲۸ / ص ۱۸.
- [۲۴۶] شعرا / ۷۸: یعنی «همان کسی که مرا آفریده او پیوسته راهنمایم می‌کند».
- [۲۴۷] گنجینه‌ی دانشمندان، ج ۵، ص ۱۰۷.
- [۲۴۸] حماسه‌ی حسینی، ج، ص ۱۰.
- [۲۴۹] انفال / ۴۲.
- [۲۵۰] مستدرک سفینه البحار / ج ۴ / ص ۲۵۱.
- [۲۵۱] همان / ج ۶ / ص ۹۹.
- [۲۵۲] عده الداعی / ص ۵۶.
- [۲۵۳] الکافی / ج ۴ / ص ۵۷۷.
- [۲۵۴] شاگردان مکتب ائمه، ج ۲، ص ۱۸۸.

- [۲۵۵] الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۳۳۷.
- [۲۵۶] مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۳۴۸.
- [۲۵۷] عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۶۵.
- [۲۵۸] ابیاتی از این قصیده در فصل دوم گذشت.
- [۲۵۹] اثبات الهداء، ج ۶، ص ۱۰۰.
- [۲۶۰] کرامات الصالحین، ص ۱۸۸.
- [۲۶۱] سفینه البحار، ج ۲ / ص ۴۴۷. علاوه بر این مرحوم سید عبدالکریم بن طاوس صاحب فرحة الغری، شرحی در مورد ورود آن حضرت به قم نقل کرده است اما شیخ صدوق مسیر دیگری را برای حرکت کاروان امام رضا (ع) ذکر می‌کند.
- [۲۶۲] توبه، ۳۲.
- [۲۶۳] عیون اخبار الرضا (ع)، ج ۲، ص ۱۲۱۵ - بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۱۸۵. دلائل الامامه طبری، ص ۳۶۰.
- [۲۶۴] توسل یافتگان، ص ۱۱۳.
- [۲۶۵] او از مراجع تقلید در عصر ناصرالدین شاه قاجار بود که در مقامات علمی و کمالات معنوی و کرامتهای متعدد به درجات عالی نائل شده و در شهر بابل می‌زیست.
- [۲۶۶] کرامات صالحین، ص ۶۶.
- [۲۶۷] انوشترکین غرجه ملقب به خوارزم شاه غلام ترکی بود که در سال ۴۹۰ حکومت خود را در خوارزم (ناحیه‌ای از ایران قدیم و ازبکستان فعلی) آغاز کرد و سلسله خوارزم شاهیان را بنیان نهاد و آنان پیش از یک قرن بر ایران حکومت کردند.
- [۲۶۸] آخرین پادشاه سلجوقی که ۴۰ سال (۵۵۲ - ۵۱۱ ه ق) در منطقه خراسان پادشاهی کرد.
- [۲۶۹] که آن زمان پول قابل توجهی بوده است.
- [۲۷۰] نشان از بی‌نشان‌ها، ص ۸۱.
- [۲۷۱] مجله زائر، ش ۵۴، ص ۱۷.
- [۲۷۲] همان / شماره ۶۵ / ص ۱۸.
- [۲۷۳] همان / ش ۵۶ / ص ۷۷.
- [۲۷۴] از خاطرات آیت‌الله وحید خراسانی در جلسه درس.
- [۲۷۵] ماهنامه‌ی زائر / مهر ۷۸ / ص ۱۶.
- [۲۷۶] حالت مکاشفه که بارها این کتاب از آن سخن به میان آمده است حالتی روحی و معنوی است که در اوج ارتباط با مبدأ هستی برای اهل معنی رخ می‌دهد و آنان در آن حالت ارتباط مستحکم تر روحی با اولیاء الهی برقرار می‌کنند و خیلی از رازها بر ایشان برملا می‌شود و یکی از مراحل سیر و سلوک است.
- [۲۷۷] نشان از بی‌نشان‌ها، ص ۳۳.
- [۲۷۸] سیری در کرامات رضوی / ص ۱۹.
- [۲۷۹] گنجینه‌ی دانشمندان، ج ۹، ص ۹۱.
- [۲۸۰] کرامات الرضویه، ج ۱، ص ۲۲۷.
- [۲۸۱] کرامات الصالحین / ص ۸۵.
- [۲۸۲] زندگانی حضرت امام علی بن موسی الرضا (ع)، ج ۲، ص ۳۱۲.

- [۲۸۳] کرامات صالحین، ص ۲۱۴.
- [۲۸۴] همان، ص ۲۱۴.
- [۲۸۵] همان، ص ۱۰۲.
- [۲۸۶] کرامات رضویه، ج ۱، ص ۲۴۷.
- [۲۸۷] شمه‌ای از آثار ادعیه، ص ۲۶۸.
- [۲۸۸] کرامات صالحین، ص ۱۵۳.
- [۲۸۹] داستانهای شگفت، ص ۳۸۰.
- [۲۹۰] ماه نامه‌ی زائر، آذر ۱۳۷۸، ص ۱۵.
- [۲۹۱] سوره‌ی توبه، ۱۰۵.
- [۲۹۲] سیری در کرامات رضوی، ص ۶۲.
- [۲۹۳] توسلات، ص ۱۵۷.
- [۲۹۴] برگی از دفتر آفتاب / ص ۲۱۶.
- [۲۹۵] دارالسلام محدث نوری، ج ۱، ص ۲۷۳. با تلخیص و تغییر عبارت.
- [۲۹۶] کلینی، اصول کافی، باب ادخال السرور علی المؤمنین، ح ۷، و ۱۱.
- [۲۹۷] همان.
- [۲۹۸] منطقه‌ای در نزدیک شهر یزد می‌باشد.
- [۲۹۹] نشریه پیوند، ش ۱۴۷، ص ۲۶۱، با تلخیص.
- [۳۰۰] توسل یافتگان، ص ۱۷۴.
- [۳۰۱] روح مجرد، ص ۲۸، با تلخیص.
- [۳۰۲] متاسفانه در عصر ما بعضی از اطبا مادامی که تا آخرین ریال بیمار را دریافت نکرده و او را از هستی ساقط نموده‌اند چنین سخنی را بر زبان نمی‌آورند.
- [۳۰۳] همان، ص ۲۷۸.
- [۳۰۴] مرحوم عارف سالک و مقتدای اهل دل، حاج شیخ حسنعلی نخودکی اصفهانی که قبلاً داستانی از او نقل شده در سال ۱۲۷۹ قمری در اصفهان دیده به جهان گشود و بعد از طی مراحل عالی تحصیل به بالاترین درجه‌ی تزکیه و تصفیه‌ی نفس دست یافت و در سیر و سلوک به مقامات عالی عرفانی رسید او رابطه‌ی مستقیم با ائمه‌ی اطهار و از جمله حضرت رضا داشته و کرامات فراوانی از این مرد خدا و ولی الهی نقل شده است. آن بزرگ مرد الهی بعد از عمری با برکت در شعبان ۱۳۶۱ قمری در جوار امام هشتم (ع) رحلت کرده و در همانجا به خاک سپرده شد آری مدفونین و مجاورین حرم حضرت رضوی (ع) شایسته است که بگویند:
- در دیاری که توئی بودم آنجا کافی است
آرزوی دگرم غایت بی‌انصافی است.
- [۳۰۵] نشان از بی‌نشان‌ها، ص ۹۴.
- [۳۰۶] مناظره‌ی دکتر و پیر، ص ۱۰۵.
- [۳۰۷] ماهنامه زائر، تیرماه ۷۸.
- [۳۰۸] عیون اخبار الرضا (ع) ج ۲، ص ۲۹۲.

- [۳۰۹] روح مجرد، ص ۲۷۶.
- [۳۱۰] آئینه‌ی صدق و صفا، ص ۲۸۳.
- [۳۱۱] همان، ص ۲۸۴.
- [۳۱۲] همان: ص ۲۸۵.
- [۳۱۳] شفای روحی، ص ۱۳۲.
- [۳۱۴] داستان زنان، ص ۱۲۷.
- [۳۱۵] عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۲۸۷.
- [۳۱۶] همان، ص ۲۸۸.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز:

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...
 د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای
 و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)
 ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...
 ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه
 ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال
 دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان
 تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶
 وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی:
www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۱۱ (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور
 کاربران ۲۳۳۳۰۴۵ (۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی
 جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل
 و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق
 روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایند انشاءالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-۰۵۳-۰۶۰۹ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید
 ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام: - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده
 است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار
 شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است،
 هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی
 اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رهایی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از
 پیروان ما را دارد، اما تو دریچه ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می دارد و با حجت های خدای متعال،
 خصم خویش را ساکت می سازد و او را می شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رها کردن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی
 همه مردم را زنده کرده است!» یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش

از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

